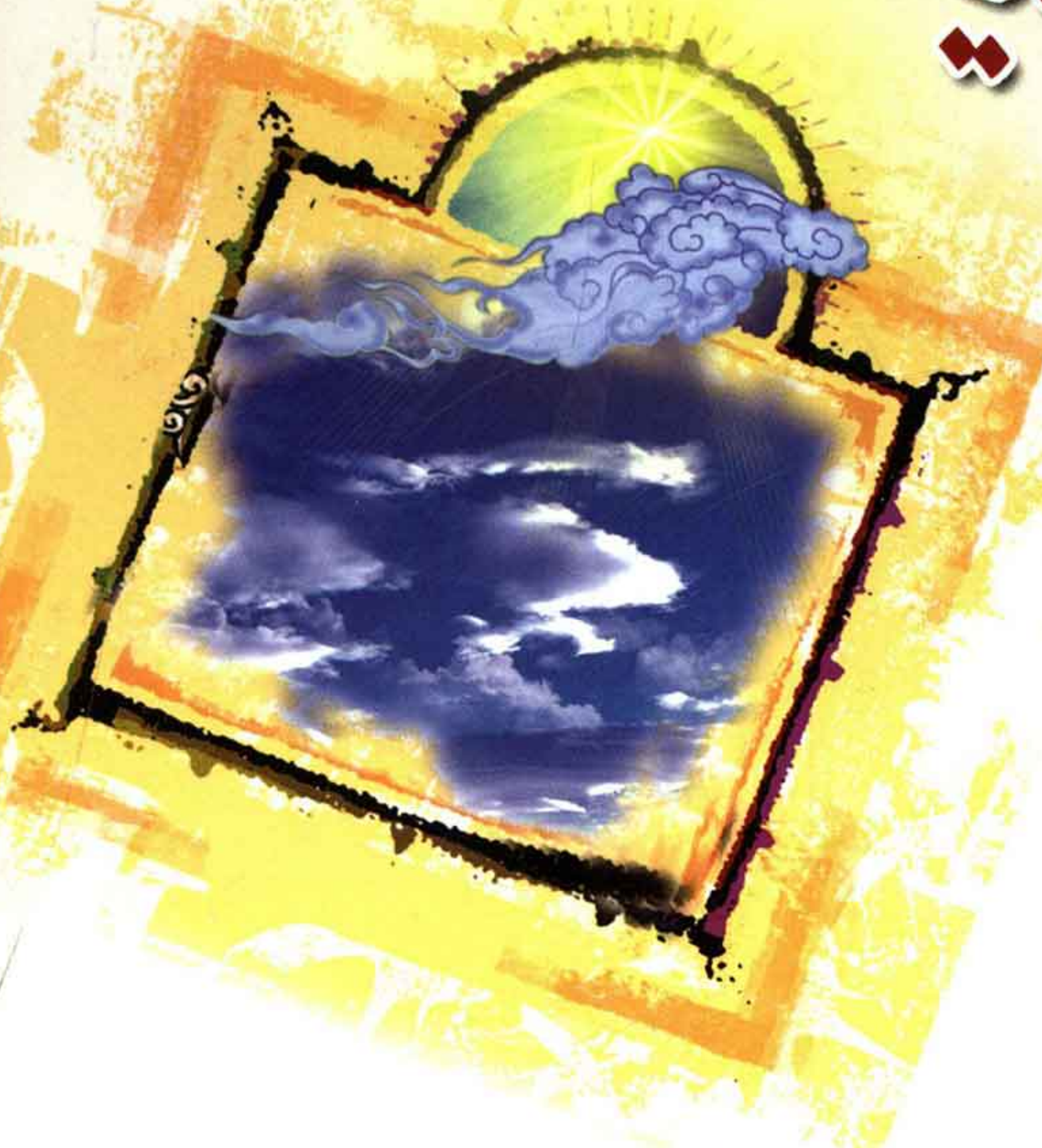




از منظر روایات

خلیفت

حقیقت



# حقیقت غیبت از منظر روایات

محسن رحیمی جعفری

سرشناسه	: رحیمی جعفری، محسن، ۱۳۵۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: حقیقت غیبت از منظر روایات / مولف محسن رحیمی جعفری.
مشخصات نشر	: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۷۲ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۰-۳-۲ ریال ۵۰۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۶۷] ۲۷۲: همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. --- غیبت
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. --- غیبت -- احادیث
موضوع	: مهدویت -- انتظار
موضوع	: مهدویت --- انتظار -- احادیث
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۷ج۳۶/۲۲۴/۴BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۹۰۸۸۲۹



## حقیقت غیبت از منظر روایات

- مؤلف: محسن رحیمی جعفری
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
- نوبت چاپ: اول / تابستان ۹۱
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۰-۳
- شمارگان: هزار نسخه
- قیمت: ۵۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهدا / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان / ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵ / همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱ / تلفن: ۷۳۷۸۰۱ / فاکس: ۷۳۷۱۶۰

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) / تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹ / فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹ / ص.پ: ۱۵۶۵۵-۳۵۵

○ [www.imammahdi-s.com](http://www.imammahdi-s.com) ○ [info@imammahdi-s.com](mailto:info@imammahdi-s.com)

با قدردانی و تشکر از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فزادیان و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، زینب احمدیان (ویراستار)، عبدال... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

حسین احمدی

۵-۱۹۲۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### تقدیم به:

آن کس که روشنایی شهر قم به بارگاه اوست و  
او که تمام تشنگان معارف الهی را در حریم خود  
سیراب می‌کند؛ همو که از برکت وجودش، این  
شهر مقدس، مساعد آموزش و اشاعه علوم  
اهل بیت علیهم‌السلام گشته است؛ شخصیتی که حرمش  
یکی از باب‌های بهشت است و نه تنها زمینیان،  
بلکه عرشیان نیز محتاج کرم و لطف او هستند. این  
بضاعت مزجات را تقدیم به حضرت معصومه علیها‌السلام،  
نور دیده موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌نمایم؛ باشد که  
قدردان یک لحظه از الطاف بی‌کران آن جناب  
بوده باشم.

## فهرست مطالب

۱۳	پیشگفتار.....
۱۵	<b>فصل اول: کلیات بحث</b> .....
۱۶	مقدمه.....
۱۶	تبیین مسأله.....
۱۸	ضرورت بحث.....
۲۱	پیشینه بحث.....
۲۲	تفصیل.....
۲۵	تبیین واژه‌ها.....
۲۵	فلسفه.....
۲۶	حکمت.....
۲۹	نتیجه.....
۲۹	عزالت.....
۳۱	غیبت.....
۳۳	توقع.....
۳۵	سنت.....
۳۶	روش تحقیق.....
۳۷	<b>فصل دوم: حقیقت غیبت</b> .....
۳۸	مقدمه.....
۳۹	معنای غیبت.....
۳۹	چگونگی غیبت.....
۴۰	غیبت شخص.....
۴۰	روایات.....
۴۴	بررسی سند روایات.....
۴۴	بررسی دلالت روایات.....

۴۵	غیبت شخصیت
۴۷	بررسی سند روایت
۵۱	بررسی سند روایت
۵۲	نتیجه
۵۵	بررسی سند حدیث
۵۶	بررسی دلالت روایت
۵۷	بررسی سند حدیث
۵۸	بررسی دلالت حدیث
۵۹	بررسی سند حدیث
۵۹	بررسی دلالت حدیث
۶۰	سند حدیث
۶۱	بررسی دلالت حدیث
۶۷	غیبت شخص و شخصیت
۶۸	غیبت از منظر فرق و مذاهب
۶۸	شیخیه و غیبت
۶۸	توضیح
۷۲	اهل سنت و غیبت
۷۲	توضیح
۷۳	نقد و بررسی
۸۱	<b>فصل سوم: فلسفه غیبت از دیدگاه روایات</b>
۸۲	مقدمه
۸۳	گفتار اول: علل مرتبط با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۸۳	روایات
۸۴	بررسی سند حدیث
۸۷	نتیجه
۸۸	بررسی سند حدیث
۹۴	نتیجه
۹۵	بررسی سند حدیث
۹۷	نتیجه

۹۸.....	بررسی سند
۱۰۲.....	بررسی سند حدیث
۱۰۸.....	نتیجه
۱۱۰.....	پاسخ به دو سؤال
۱۱۰.....	۱. علت غیبت، خواست خداوند است یا عمل مردم؟
۱۱۲.....	نتیجه
۱۱۳.....	۲. فرق غیبت انبیاء و حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> چیست؟
۱۱۵.....	نتیجه
۱۱۶.....	دوم: عهده دار نبودن بیعت
۱۱۶.....	روایات
۱۱۷.....	بررسی سند حدیث
۱۱۹.....	نکته
۱۲۰.....	نتیجه
۱۲۰.....	سند
۱۲۲.....	نتیجه
۱۲۴.....	سند
۱۲۹.....	توضیح
۱۲۹.....	بررسی دلالت
۱۲۹.....	معنای لغوی و شرعی بیعت
۱۳۱.....	نتیجه
۱۳۱.....	نقد و نظر
۱۳۵.....	نتیجه
۱۳۶.....	گفتار دوم: علل مرتبط با کفار و ظالمان
۱۳۶.....	اول: خوف و ترس از قتل
۱۳۶.....	روایات
۱۳۷.....	بررسی سند حدیث
۱۴۴.....	بررسی سند حدیث
۱۴۵.....	نتیجه
۱۵۰.....	نتیجه
۱۵۸.....	بررسی دلالت حدیث



۱۶۱	نتیجه.....
۱۶۵	نتیجه.....
۱۶۶	پاسخ به سوال.....
۱۶۶	امام از چه چیزی می‌ترسد؟.....
۱۷۰	نتیجه.....
۱۷۰	دوم؛ سلب نعمت امام از قوم ستمگر.....
۱۷۲	بررسی سند حدیث.....
۱۷۳	نتیجه.....
۱۷۴	بررسی سند حدیث.....
۱۷۷	نتیجه.....
۱۷۷	بررسی دلالت حدیث.....
۱۷۹	نتیجه.....
۱۷۹	نقد و نظر.....
۱۸۰	نتیجه.....
۱۸۱	روایات.....
۱۸۳	نتیجه.....
۱۸۵	نتیجه.....
۱۸۸	نتیجه.....
۱۹۰	نتیجه.....
۱۹۰	نکته پایانی گفتار.....
۱۹۴	نتیجه.....
۱۹۵	گفتار سوم؛ علل مرتبط با مردم.....
۱۹۵	اول: امتحان الهی.....
۱۹۵	روایات.....
۱۹۶	بررسی سند حدیث.....
۱۹۷	نتیجه.....
۱۹۸	سند.....
۱۹۹	نتیجه.....
۲۰۰	بررسی دلالت حدیث.....
۲۰۱	سند.....

۲۰۱	..... بررسی دلالت حدیث
۲۰۵	..... بررسی دلالت حدیث
۲۰۶	..... نتیجه
۲۰۷	..... بررسی دلالت حدیث
۲۰۹	..... بررسی دلالت حدیث
۲۱۰	..... بررسی دلالت حدیث
۲۱۱	..... بررسی دلالت حدیث
۲۱۲	..... بررسی دلالت حدیث
۲۱۳	..... بررسی دلالت حدیث
۲۱۵	..... بررسی و دلالت
۲۱۸	..... نقد و نظر
۲۱۸	..... تفصیل بحث
۲۲۰	..... نظرات بزرگان
۲۲۳	..... نتیجه
۲۲۳	..... پاسخ به سؤال
۲۲۳	..... ۱- آیا این امتحان به امت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> اختصاص دارد؟
۲۲۴	..... ۲- راه گذر از این امتحان چیست؟
۲۲۵	..... ب) خواندن دعا
۲۲۶	..... ج) باقی ماندن بر اعتقاد به امامت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۲۲۶	..... معانی امر در قرآن و روایات
۲۲۶	..... الف. قرآن
۲۲۷	..... ب. روایات
۲۲۸	..... دوم: اختلاف مردم
۲۲۸	..... روایات
۲۲۹	..... سند
۲۳۰	..... سند
۲۳۱	..... بررسی دلالت حدیث
۲۳۶	..... سوم: ادبیار به حق و استقبال از باطل
۲۳۷	..... بررسی سند حدیث
۲۳۸	..... دلالت

۲۳۹	..... نقد و نظر
۲۴۰	..... سند
۲۴۱	..... بررسی دلالت حدیث
۲۴۱	..... نقد و نظر
۲۴۲	..... گفتار چهارم: حکمت الهی
۲۴۳	..... مقدمه
۲۴۴	..... اول: اجازه نداشتن در بیان علت
۲۴۴	..... روایت
۲۴۵	..... بررسی سند حدیث
۲۴۶	..... نتیجه:
۲۴۶	..... بررسی دلالت حدیث
۲۴۷	..... دوم: ندانستن، بهتر از دانستن
۲۴۹	..... بررسی سند حدیث
۲۵۰	..... بررسی دلالت حدیث
۲۵۱	..... نتیجه
۲۵۲	..... سوم: سر الهی
۲۵۲	..... بررسی سند حدیث
۲۵۶	..... بررسی سند حدیث
۲۵۷	..... بررسی دلالت حدیث
۲۵۸	..... نقد و نظر
۲۶۱	..... پاسخ به سؤال
۲۶۲	..... نتیجه
۲۶۴	..... خاتمه
۲۶۷	..... کتابنامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين سيما الامام الثانی عشر المهدي المنتظر.

اسرار و حکمت‌های الهی در عالم تکوین و تشریح به قدری فراوان است که عالمان، و حتی عقل کل عالم نیز از رسیدن بسیاری از آن رازها و اسرار نهفته عاجز است؛ چرا که «ما اوتیتم من العلم الا قليلا»، هر چند مصداق «و اودعه علم ما کان و ما یکون الی انقضاء خلقه» چون به فرموده امام صادق علیه السلام علم ما در برابر علم خداوند «کخاتم فی فلات» یعنی همانند یک دانه انگشتری است که در بیابان پهناور و وسیع افتاده باشد. بنابراین هرگز نباید انتظار دست یافتن به همه اسرار عالم تشریح و تکوین داشته باشیم. آری، هر چه از آن رازها بر ما کشف شد و علت و یا حکمت آن معلوم شد آنرا عنایت و لطف خداوند می‌دانیم و پروردگار را بر این نعمت شکر می‌کنیم.

یکی از مسائل که در این عالم، سر آن مخفی مانده همان علت غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام است، هر چند در روایات به پاره‌ای از علل و رازها اشاره شده، همانند پاک شدن اصلاب کفار از مؤمنان، ترس از قتل، اجرای سنن انبیای الهی، اثبات ناکارآمدی حکومت‌های مدعی اجرای عدالت و... که هر کدام از آن در جای خود به عنوان جز، علت و یا یکی از حکمت‌های صحیح و منطقی است، ولی واقع مطلب این است که راز و فلسفه غیبت - طبق روایت امام صادق علیه السلام به عبدالله بن فضل هاشمی - مخفی است و مخفی خواهد ماند تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام و در آن زمان تبیین خواهد شد.

«ان لصاحب هذا الأمر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل فقلت: و لم جعلت فداک؟ قال: لأمر لم يؤذن لنا فی کشفه لکم. قلت: فما وجه الحکمة فی غیبتة؟ قال: وجه الحکمة فی غیبتة، وجه الحکمة فی غیبات من تقدمه من حجج الله تعالی ذکره.

ان وجه الحکمة فی ذلك لا ینکشف إلا بعد ظهوره کما لم ینکشف وجه الحکمة فیما آتاه الخضر علیه السلام من خرق السفینة و قتل الغلام، و إقامة الجدار لموسی علیه السلام إلى وقت افتراقهما. یا ابن الفضل: إن هذا الأمر، امرٌ من أمر الله و سر من الله، و غیب من غیب الله، و متى علمنا أنه عزوجل حکیم صدقنا بأن أفعاله حکمة و إن کان وجهها غیر منکشف»<sup>۱</sup>.

بالاخره فلسفه و راز غیبت امام عصر علیه السلام چه اینکه علم آن از همه و بر همه جهانیان مخفی باشد، و چه اینکه بر حضرات معصومین علیهم السلام مخفی نیست، ولی مجاز به بازگو کردن آن نباشند، بر ما مخفی است و ما در برابر آن همانند هزاران اسرار مخفی دیگر، تسلیم هستیم. گفتمی است، اگر چه در کتاب «تا ظهور» به این مسئله به طور مشروح پرداختیم، ولی اعتراف می‌کنیم که باز هم نیاز به کار و تحقیق فراوان دارد، لذا به فرزندم، عالم فاضل ثقة الاسلام محسن رحیمی - که از شاگردان ممتاز و بسیار تلاش‌گر مبحث مهدویت و خارج فقه ما است - و در پی انتخاب موضوع برای پایان‌نامه سطح بود، انتخاب این مبحث را پیشنهاد کردم. بحمدالله به خوبی از عهده آن برآمده و پس از تحقیق و کنکاش فراوان؛ موفق به تألیف یک رساله محققانه گردید. و خدمت شایسته‌ای به جویندگان حقیقت تقدیم کرد. «شکرالله سعيه و کثرالله امثاله».

و السلام علیکم.

نجم الدین طیبی

قم مقدس - ایام میلاد امام زمان علیه السلام

۹۰/۱۲/۱۰

۱. کمال الدین، ص ۴۸۱؛ غیبت موسی، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷.

## پیشگفتار

از آنجا که دوران غیبت، یکی از مهمترین دوران زندگی امام زمان علیه السلام است، دو سؤال بسیار مهم در ذهن شیعیان آن حضرت - که به امامت ایشان اعتقاد دارند - شکل می‌گیرد:

سؤال اول: منظور از غیبت چیست؟

سؤال دوم: چه دلیل یا دلایلی باعث غیبت این امام با عظمت - که ثبوت زمین و آسمان به اوست - شده است؟

از این روی، برای آرامش قلوب شیعیان به پاسخ این سؤالات می‌پردازیم. البته این مسئله، از دو بُعد قابل بررسی است. یکی، تنقیح روایات علل غیبت و دیگری، پرداختن به راه‌های مناسب. با توجه به اینکه پرداختن به هر دو موضوع از توان یک کتاب خارج است، تنها به بُعد اول می‌پردازیم و می‌کوشیم تا با بررسی روایات، جواب‌های مفیدی به دست آوریم که راهگشای سؤالات مطرح شده باشند.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است.

فصل اول به تبیین ضرورت موضوع و به شرح واژگان برای فهم بهتر مطلب

می‌پردازد. در فصل دوم به دو دسته از روایات در باب چگونگی غیبت می‌پردازیم. و فصل سوم - که آخرین فصل است - دارای چهار گفتار می‌باشد که در هر گفتار، به صورت موضوع‌بندی شده، تعدادی از علل غیبت بررسی می‌شوند؛ بدین صورت که ابتدا روایت، مطرح، سپس بحث سندی و دلالتی ارائه می‌شود و در آخر، نقد و نظر و نتیجه نهایی بیان می‌گردد. هم‌چنین سعی شده است که شبهات و سؤالات مطرح در هر قسمت، آورده و پاسخ داده شود. لازم به ذکر است که در مواردی، مطلب به طور کامل پرداخته نشده است که علت آن، جلوگیری از اطالة کلام می‌باشد.

کلید واژگان: «فلسفه»، «حکمت»، «علت»، «غیبت»، «عزالت»، «توقیع»، «سنت» و «بیعت».

منابع و مأخذ اصلی: مصادر اولیه مهدویت، هم‌چون کتب اربعه، «کمال‌الدین و تمام‌النعمه»، «الغیبة» نعمانی، «الغیبة» طوسی و....

**فصل اول:**

**کلیات بحث**



### مقدمه

در این فصل به تبیین مسأله، ضرورت بحث، پیشینه بحث، معنای واژه‌های اصلی نوشتار با استفاده از کتب لغت و منابع اصیل، و در آخر به روش تحقیق می‌پردازیم. سعی شده است که مباحث، مستدل و برگرفته از منابع اولیه باشد.

### تبیین مسأله

این رساله، در صدد پاسخگویی به دو سؤال مهم می‌باشد؛ یکی راجع به اصل غیبت و دیگری، راجع به علل غیبت.

در رابطه با قسمت اول، وجود دو دسته از روایات در بیان چگونگی غیبت، این پرسش را ایجاد می‌کند که آیا آن دسته از روایات که غیبت جسم را برای امام مهدی علیه السلام بیان می‌کنند صحیح است، یا آن دسته از روایات که غیبت شخصیت را مطرح می‌کنند؟

مهم‌ترین مشکل در مسیر پاسخ این است که هیچ یک از منابع، به این سؤال مهم نپرداخته، و روایات را آمیخته به هم آورده‌اند. بنابراین اولین کار این است که روایات را جداگانه مطرح کنیم تا از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار بگیرند.

- باید گفت که با توجه به دسته بندی و جامعیت کتاب «معجم الرجال الحدیث» و گردآوری نظرات علمای بزرگ رجال توسط آیت الله خوبی (ره) در این کتاب، در تمام مباحث رجالی ابتدا از این منبع استفاده شده، و در صورت نیاز به تحقیق بیشتر، به کتب رجالی دیگر رجوع شده است. و در رابطه با کتاب شریف «کمال الدین و تمام النعمه» در مواردی که نیاز به ترجمه روایات بود از کمال الدین دو جلدی استفاده شده است.

اما در رابطه با اصل چگونگی غیبت، تحقیقی که قابلیت استفاده داشته باشد یافت نشد. البته همانطور که اشاره خواهد شد، کلمات علمای بزرگ، به طور عموم، دال بر پذیرفتن غیبت شخصیت است، که یک مؤید بسیار مهم برای صحت نتیجه بحث می باشد.

در مقابل، برای قسمت دوم بحث، یعنی علل غیبت، منابع روایی متعددی وجود دارد که از نظر اعتبار نیز در حد اعلی هستند. اما در استدلال‌های سندی و دلالی روایات، تألیفی یافت نشد و اگر هم در برخی تألیفات جدید مباحثی مطرح شده باشد، یا غیر قابل استفاده است و یا تنها در پاره‌ای از مطالب، قابل استفاده هستند.

### ضرورت بحث

از آنجا که برای تمام انسان‌ها میسر نیست که از طریق وحی یا الهام با خداوند ارتباط داشته باشند و آنچه را برای رسیدن به سعادت واقعی و رسیدن به توحید نیاز دارند از پروردگار عالم دریافت کنند، نیاز به شخص یا اشخاصی که خداوند، این قدرت و توانایی را به آنها داده باشد، رخ می نماید.

اهمیت این نیاز، آنجا نمایان تر می شود که خداوند متعال می فرماید: «ما

خلقت الجن و الاتس الا ليعبدون؛<sup>۱</sup> جن و انسان را نیا فریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

اینکه انسان چگونه باید عبادت کند و عبادت، چگونه می تواند انسان را به تکامل برساند، از جمله مسائلی است که نیاز انسان به انبیاء و اهل بیت را نمایان تر می کند.

از طرف دیگر در قرآن کریم چنین آمده است: «قال فما اغويتني لاقعدنَّ لهم صراطك المستقيم؛<sup>۲</sup> شیطان گفت: خدایا چون مرا گمراه کردی، من نیز بر سر راه راست تو می نشینم و بندگانت را گمراه می کنم.»

شیطان به خداوند متعال گفت: من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و کمین می کنم و انسان ها را گمراه می نمایم. از این رو، اگر انسان ها راهنمای الهی نداشته باشند، گرفتار فریب شیطان می شوند. چنان که ماجرای قوم بنی اسرائیل در گوساله پرستی گویای این مطلب است.

در روایات هم به ضرورت نیاز به امام اشاره شده است؛ آنجا که هشام بن حکم در جواب ابا مروان گفت: «قالله تبارک و تعالی لم یترک جوارحک حتی جعل لها اماماً یصحح لها الصّحیح یتیقنُ به ما شکّ فیه و یترک هذا الخلق کلهم فی حیرتهم و شکهم و اختلافهم، لایقیم لهم اماماً یردون الیه شکهم و حیرتهم و...»<sup>۳</sup>

ای ابا مروان! آیا خدای تبارک و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را به یقین تبدیل کند وانگذاشته، این همه مخلوق

۱. ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۶.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

را در سرگردانی و تردید و اختلاف رها کرده و برای ایشان، امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده است»<sup>۱</sup>

و در جملات پایانی و دل نشین دعای ندبه نیز آمده است: «اللهم و نحن عبیدک التائقون الی ولیک المذکر بک و بنبیک، خلقتہ لنا عصمة و ملاذا، و أقمته لنا قواما و معاذا و جعلته للمؤمنین منا اماما...»<sup>۲</sup>

خدایا! ما شیفتگان ولیّ تو هستیم که یادآور تو و پیغمبر تو است. او را پناه و نگهدار ما آفریدی، مایه استواری زندگی ما ساختی و امام ما مؤمنان قرار دادی. در این فراز، عرضه می‌داریم که خدایا آمدن آن کسی را که برای عصمت و نگاهداری دین و ایمان ما آفریدی و او را برانگیخته‌ای تا قوام و حافظ و پناه خلق باشد و بالاتر از همه، او را امام انسان‌ها قرار دادی، از تو استمداد می‌کنیم.

خداوند، انسان‌ها را در بیابان عالم، با وجود گرگ‌های گرسنه (شیاطین) و سبزه‌زارهای دروغین (دام‌های شیطان) تنها رها نمی‌کند؛ بلکه راهنمایانی چون انبیای الهی و اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان قطب عالم امکان، قرار داده است تا سراب را از حقیقت، مشخص، و کمین‌گاه دزدانی که بر سر راه قافله دل‌ها نشسته‌اند را هویدا کنند. آنها دست انسان‌ها را می‌گیرند و به مقصد نهایی (تقرب به خداوند) می‌رسانند.

با وجود ضرورت نیاز به امام، نویسندگانی چون احمد الکاتب، ناصر الغفاری، احمد امین مصری و... با نگاه کوتاه بینانه و متعصبانه خود بر آن شده‌اند که منکر خورشید عالم تاب وجود امام زمان علیه‌السلام شوند و حال آنکه عالمیان در حال نظاره

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

کردن آن خورشید و بهره‌مند شدن از الطاف آن هستند. خداوند چه زیبا می‌فرماید: «و صمُّ بکمُّ عمیٰ فهم لا یعقلون»<sup>۱</sup> آنها کر و لال و کور هستند، زیرا عقل خود را به کار نمی‌بندند».

با توجه به این که اکثر این نویسندگان، قلم خود را متوجه غیبت حضرت و چرایی نبودن حضرت مهدی علیه السلام در بین مردم نموده‌اند، این ضرورت احساس می‌شود که بحث غیبت و علل آن در پژوهش‌های بیشتری بررسی شود تا پاسخگوی و سؤالات و شبهات مطرح باشد و این سنگ اندازی‌ها اثر سوئی بر افکار شیعیان جهان، خصوصاً جوانان عزیز نگذارد. همچنین با تبیین علل غیبت می‌توانیم درک بهتری از این دوران داشته باشیم و با سلامت دین از آن گذر کنیم. از این روی، در این کتاب سعی شده است به سؤالات مبتلی به پرداخته شود و امید است که به یاری پروردگار عالم، گامی به سوی پژوهش‌های کاربردی‌تر و مفیدتر برای برطرف کردن موانع پوچ و توخالی شبهه افکنان، و مسیری برای نورافشانی بهتر مضامین روایات اهل بیت علیهم السلام در تبیین علل غیبت باشد. ان شاء الله.

### پیشینه بحث

بحث مهمی که در مبحث روایات غیبت وجود دارد، این است که آیا این روایات، از پیامبر و اهل بیت صادر شده یا ساخته و پرداخته عالمان شیعه است؟ اما در رابطه با اولین تألیفات مرتبط با مبحث غیبت، این مطلب، مهم است که توسط چه کسانی و در چه تاریخی به رشته تحریر در آمده است. در این قسمت به این مسئله می‌پردازیم.

---

۱. بقره (۲)، آیه ۱۷۱.

## تفصیل

اول: از آنجا که غیبت، برای شیعیان، ایجاد مشکل در معرفت امام زمانشان می‌شود، شبهات، به سرعت، اطراف آن را فراگیرد و حیرت و سرگردانی را برای عموم شیعیان به وجود می‌آورد. مرحوم صدوق علیه السلام نیز در کتاب شریف کمال الدین به این مشکل اشاره کرده است؛ اما از آنجا که امام عصر علیه السلام مواظب شیعیان می‌باشند (و لا ناسین لذكرکم؛<sup>۱</sup> هیچ‌گاه یاد شما را فراموش نمی‌کنیم) جناب شیخ صدوق نیز با ذکر غیبت انبیا و بحث معتمَرین (کسانی که عمر طولانی داشته‌اند) سعی کرده‌اند که نشان دهند غیبت، امری عادی است.<sup>۲</sup> ایشان در کتاب شریف کمال الدین، به این مهم می‌پردازد.<sup>۳</sup>

لذا در رابطه با پیشینه اصل غیبت باید عرض شود که غیبت، تنها برای امام زمان علیه السلام نمی‌باشد. البته غیبت انبیای الهی با غیبت حضرت مهدی علیه السلام تفاوت دارد، ولی اصل غیبت سابقه داشته و چنین نیست که مختص امام عصر علیه السلام باشد. دوم: شکی نیست که از ابتدای اسلام، بحث مهدویت، توسط پیامبر، مطرح و برای مسلمانان بیان شده است. در همان اوایل ورود به مدینه، حضرت در سخنی به جابر عبدالله انصاری فرمودند: «مهدی از اولاد من است. هم نام و هم کنیه من می‌باشد و از جهت خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به من است...».<sup>۴</sup>

مرحوم سید محمد باقر صدر، روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با امام مهدی علیه السلام

۱. احتجاج، ج ۲، ص ۶۵۰.

۲. کمال الدین، مقدمه مؤلف، ص ۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۴ به بعد.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۰۳.

در کتب اهل سنت را بالغ بر چهارصد روایت می‌دانند.<sup>۱</sup> و فقط مرحوم صدوق در خصوص غیبت و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه چهل و پنج روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند.<sup>۲</sup> پس پیشینه روایات غیبت به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و اول اسلام باز می‌گردد.

سوم: قبل از آنکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه به دنیا بیاید، اخبار غیبت، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام صادر، و در کتب ثبت می‌شد و حتی پیش از تولد ایشان، کتاب‌هایی در خصوص غیبت تألیف شد.

به نمونه هایی از تألیفات مرتبط با غیبت حضرت اشاره می‌شود:

۱. علی بن حسن بن محمد طائی طاطری، یکی از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام، کتابی در رابطه با غیبت نوشت و او مرد فقیه و مورد وثوقی بوده است.<sup>۳</sup>
  ۲. علی بن عمر اعرج کوفی نیز که از اصحاب امام کاظم علیه السلام است، کتابی در رابطه با غیبت نوشته است.<sup>۴</sup>
  ۳. عباس بن هشام ناشری اسدی (م ۲۲۰ هـ ق) هم کتابی در این زمینه دارد. او مردی جلیل‌القدر و موثق بوده است.<sup>۵</sup>
- البته در این که این سه کتاب مختص غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه هستند یا غیبتی که واقفه برای امام کاظم علیه السلام قائل بودند، جای تحقیق دارد.
۴. فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ هـ ق) کتابی در احوال قائم آل محمد صلی الله علیه و آله

۱. نور مهدی، مقاله آیت الله سید محمد باقر صدر، ص ۳۷.

۲. کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳. رجال، نجاشی، ص ۱۹۳؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۵۷.

۴. رجال، نجاشی، ص ۱۹۴.

۵. رجال، نجاشی، ص ۲۱۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۸۴.

- و غیبت او نوشته است که متأسفانه در دسترس نیست او نیز فردی موثق است.<sup>۱</sup>
۵. محمد بن ابراهیم نعمانی (م ۳۲۹ هـ ق) هم در این موضوع کتابی نوشته که در دسترس می باشد.
۶. شیخ صدوق (م ۳۸۱، هـ ق) کتاب گرانسنگ، کمال الدین و تمام النعمه را نوشته است.
۷. شیخ مفید (م ۴۱۳، هـ ق) رساله‌هایی در رابطه با غیبت نوشته‌اند، از جمله کتاب *فصول العشرة* که مباحث عمیقی دارد.
۸. سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ ق) کتاب *المقنع فی الغیبه* را نوشته‌اند.
۹. شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ ق) *الغیبه* را تألیف نموده است
- منابع و کتب دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار، از ذکر آنان صرف نظر می شود.<sup>۲</sup>

این نکته قابل توجه است که کتاب‌های مذکور و مطالب گفته شده، مختص به امام زمان علیه السلام می باشند، ولی اصل مهدویت را اگر بخواهیم اشاره کنیم - چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۳</sup> یعنی و ما در زبور پس از تورات نوشته‌ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد - به قبل از اسلام برمی گردد و خداوند متعال در ادیان قبل نیز حکومت صالحان بر زمین را وعده داده است.

۱. رجال، نجاشی، ص ۲۳۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۲۰ و ۴۳۴.

۲. جهت اطلاعات بیشتر، ر.ک: نور مهدی، مقاله آیت الله امینی، ص ۸۱ و در انتظار قنوس.

ترجمه مهدی علیزاده، مقدمه، ص ۱۶.

۳. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.



## تبیین واژه‌ها

### فلسفه

در کتاب *المنجد*، این واژه، چنین بیان شده است: «حکمت، دانش، توجه و غور در مسائل علمی و پرداختن به آنها، علم به مبدأ و علل نخستین اشیا و آن یک کلمه یونانی است که در اصل، متشکل از «فیلیا» (محبت و عشق) و «صوفیا» (حکمت و دانش) می‌باشد».<sup>۱</sup>

در فرهنگ جامع نوین هم فلسفه چنین معنا شده است: «حکمت، علم به حقایق اشیا و مبادی و علل آن به قدر طاقت بشری».<sup>۲</sup>

در فرهنگ فارسی عمید هم فلسفه به معنای «حکمت، تفکر و تعمق و در مسائل علمیه، و نیز علمی که در مبادی و حقایق اشیا و علل وجود آنها بحث می‌کند» آمده است.<sup>۳</sup>

### نتیجه:

با نگاهی به معنای مذکور از کتب لغت، فلسفه، علم مبادی و حقایق اشیا و علت‌های بوجود آمدن آنهاست.

همانطور که اشاره شد، فلسفه به معنای حکمت هم آمده است و در روایات از حکمت و علت برای علل غیبت سخن به میان آمده است که به تفاوت بسیار کم این دو لغت اشاره دارد. از آنجا که فلسفه، علت و حکمت را شامل می‌شود، در نام این کتاب نیز از لفظ فلسفه استفاده شد.

---

۱. *المنجد*، ج ۲، ص ۱۳۱۹، ذیل واژه فلسفه؛ *مجمع البحرین*، ج ۵، ص ۱۰۷.  
۲. *فرهنگ بزرگ جامع نوین*، ترجمه احمد سیاح، ج ۲، ص ۱۵۱۶، ذیل واژه فلسفه.  
۳. *فرهنگ فارسی عمید*، ص ۹۵۹، واژه فلسفه.

## حکمت

جناب راغب در مفردات می گوید:

«اصل آن «حکَم» است، یعنی مانع شدن از چیزی برای اصلاح، به همین خاطر به آن لجام هم گفته می شود، چون «حکمة الدابة» یعنی لجام کردم آن حیوان را، و به لجام کردن «حکمته و حکمت الدابة» هم گفته می شود که یعنی حیوان را به خاطر مصلحتی لجام کردم»<sup>۱</sup>.

در ادامه، جناب راغب، آیاتی را به عنوان شاهد می آورند و می فرمایند: «و قال تعالی: «و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة؛<sup>۲</sup> خداوند می فرماید: و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه های شما تلاوت می شود متذکر شوید.» در تفسیر این آیه گفته شده است: «منظور، آنچه از حکمت ها و پندها است که در قرآن آمده است و<sup>۳</sup> «ان الله یحکم ما یرید» یعنی آنچه را که خداوند بخواهد حکمت قرار می دهد، و علت آن برانگیختن بندگان برای رضایت به قضای الهی است.<sup>۴</sup> و در آیه «من آیات الله و الحکمة؛ از نشانه ها و حکمت های خدا»،<sup>۵</sup> آن حکمت، فهم حقائق قرآن است که مختص به پیامبران اولو العزم است و سایر انبیاء به تبع آن به حقایق و حکمت های الهی دست پیدا

۱. حَکَمَ اصله: منع منعاً لإصلاح، و منه سمیت اللجام، حَکْمَةُ الدَابَّةِ، فقیل حکمته و حکمت الدابة: منعها بالحکمة. مفردات الفاظ القرآن، صص ۲۵۱-۲۴۸، ذیل واژه حکم.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۳۴.

۳. مائده (۵)، آیه ۱. قیل تفسیر القرآن، و یعنی ما نبه علیه القرآن من ذلك «ان الله یحکم ما یرید».

۴. آی: ما یریده یجعله حکمة، و ذلك حت للعباد علی الرضی بما یقضیه.

۵. احزاب (۳۳)، آیه ۳۴: از قول سدی می گوید: هی النبوة یعنی حکمت نبوت است، و قیل: فهم حقائق القرآن و ذلك اشارة الی أبعاضها التي تختص بأولی العزم من الرسل و یكون سائر الانبیاء تبعاً لهم فی ذلك.

می‌کنند.<sup>۱</sup>

ابن فارس در رابطه با این واژه می‌گوید: «اصل حکم «حا» و «کاف» و «میم» است و به معنای منع است. و مصدر آن، «الحکم» است و معنای حکم منع از ظلم است و اینکه گفته شده: «حکمة الدابة»، یعنی جلوی حیوان را از کاری می‌گیرند، و این منع کردن به صورت «حکمت الدابة و أحکمتها» هم آمده است. و این حکمت عین همین موارد است، چون حکمت، منع از جهل می‌کند و می‌گویی: به شدت جلوی او را می‌گیری تا آن چه را دوست دارد انجام ندهد و این به مصلحت او است.<sup>۲</sup> البته او را از چیزی منع می‌کند که بنا بر توضیح بالا مصلحت او در ندانستن آن است، نه اینکه او را خام کند، تا از او سوء استفاده شود.

#### نتیجه

حاصل معنای این واژه در این کتب، منع شدن از حقیقت چیزی است که فراتر از فهم بشر عادی است؛ لذا راغب، در مفردات، آن را مختص انبیای اولوالعزم دانسته است و به نظر ما آن ادله‌ای که اشاره به مخفی بودن علت غیبت دارد در حقیقت حکمت غیبت را بیان می‌کند. یعنی اگرچه نزد اهل بیت علیهم السلام علت اصلی غیبت واضح و روشن است، ولی به مصالحی لازم است بر ما پوشیده باشد.

۱. مفردات الفاظ القرآن. صص ۲۵۱-۱۴۸، ذیل واژه حکم.

۲. «حکم، الحاء و الکاف و المیم اصل واحد، و هو المنع. و أول ذلك الحکم، و هو المنع من الظلم و سمیت حکمة الدابة لانها تمنعها، يقال: حکمت الدابة و أحکمتها... و الحکمة هذا قیاسها، لانها تمنع من الجهل و تقول: حکمت فلاناً تحکیماً: منعه عما یرید» (مقایس اللغة، ص ۲۵۸، ذیل واژه حکم).

بنابراین ما هم در این کتاب علل ظاهری را به عنوان علل غیبت و سیر - که بر مردم پوشیده است - را به عنوان حکمت آوردیم؛ چنانکه آیت‌الله جوادی آملی هم در کتاب «امام مهدی موجود موعود» همین تقسیم‌بندی را انجام داده‌اند<sup>۱</sup> که در فصل آخر کتاب، در بخش «نظرات علما» مواردی خواهد آمد.

### علت

جناب آقای انوری علت را در زبان فارسی چنین معنا می‌کند: «سبب یا عامل پیدایش چیزی یا انجام گرفتن کاری، آنچه از وجود آن، چیز دیگری به وجود می‌آید و با نبودن علت، آن از بین می‌رود».<sup>۲</sup>

و در لسان العرب چنین آمده است:<sup>۳</sup>

علت، کاری است که فاعل خود را از حاجت اصلی خود دور می‌کند، مثل اینکه آن علت شغل دوم فاعل شود و از کار اول منع کند. و در گفتار عاصم بن ثابت چنین آمده است: «ما علتی و انا جلد نابل؟» وقتی سخت کوش هستم عذری ندارم» یعنی با توجه به اینکه تمام ابراز و مقدمات جنگ را آماده دارم، عذری برای ترک جهاد ندارم؛ لذا علت را در مقام عذر آورده است.

و در ادامه، علت را به معنای سبب می‌آورد و استناد به کلام عایشه می‌کند که چون عبدالرحمن با شلاق شتر را زد، به پای من هم ضربه خورد؛ یعنی سبب ضربه خوردن به پای من، ضربه

۱. امام مهدی، موجود موعود، ص ۱۲۸.

۲. فرهنگ فشرده سخن، ج ۲، ص ۱۵۶۹، ذیل واژه عل.

۳. و العلة: الحدث يشغل صاحبه عن حاجته، كان تلك العلة صارت شغلاً ثانياً منعه عن شغله الاول. و فی حدیث عاصم بن ثابت: ما علتی و انا جلد نابل؟ ای ما عذری فی ترک الجهاد و معی اعبه القتال، فوضع العلة موضع العذر (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۷۱، ذیل واژه علل).

زدن به شتر بود. در *المنجد* هم در معنای علت آمده است: «آن چیزی است که وجود شیء به آن بستگی دارد و یک شیء خارج از موضوع است که تأثیر در آن می‌گذارد و «علّة الشیء» یعنی سبب آن چیز».

### نتیجه

با توجه به کتب موجود، معنای اول علت، نقص و مریضی است که شخص به خاطر آن علیل شده است و معنای دوم که به آن پرداخته شده است همان معنایی است که در بین فلاسفه و متکلمین مدّظر است، یعنی عامل به جود آمدن چیزی دیگر.

و در این کتاب، منظور از «علت»، همین معنی است که در اصطلاح مهدوی به عواملی که باعث به وجود آمدن غیبت شده‌اند، اطلاق می‌شود و با از بین رفتن این علت، معلول که غیبت است پایان می‌پذیرد. لذا در این کتاب معنای دوم علت منظور نظر است که در بحث مهدویت از جایگاه خاصی برخوردار می‌باشد.

### عزّلت

*المنجد*، عَزَلَتْهَ را به «کناره گیری کردن» معنا می‌کند.<sup>۱</sup>

این کلمه، در فرهنگ جامع نوین به معنای «گوشه نشینی و تنهایی» آمده است.<sup>۲</sup>

و در *لسان العرب* چنین آمده است: «دور شد یک چیزی و «يعزله عزلاً»

۱. *المنجد*، ترجمه احمد سیاح، ج ۲، ص ۱۱۹۷، ذیل واژه: عَزَلَتْهَ.

۲. فرهنگ جامع نوین، ج ۲، ص ۱۲۷۱، ذیل واژه عَزَلَتْهَ.

یعنی دور می‌کند او را دور کردنی، یعنی او را دور کرد از بین افراد به جانبی، پس او از آنها دور شد.<sup>۱</sup>

هم‌چنین گفته شده است: «عزلة: رها کرد نفس خودش را. گفته می‌شود: عزلة عبادت است، «اعتزلت القوم» یعنی جدا شدم از آنها و از آنها دور شدم.»<sup>۲</sup>  
جناب راغب می‌گوید «اعتزال، دور شدن از یک چیز به طور عملی است یا به صورت بیزاری فکری یا روحی یا به غیر این دو صورت. «خواه این دوری به وسیله اعضای بدن باشد یا قلبی باشد. و چه ثلاثی مجرد باشد یا مزید یا باب تفعّل یا افتعال، باز به همان معنی است.»<sup>۳</sup>

در قرآن کریم نیز آمده است: «و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله؛<sup>۴</sup> [اصحاب کهف به یکدیگر گفتند] شما از این مشرکین و خدایان باطل آنها دوری جستید.»

و نیز: «و اَعْتَزَلِكُمْ و ما تَدْعُونَ من دون الله؛<sup>۵</sup> [حضرت ابراهیم می‌فرماید] من از شما و بت‌هایی که به جای خداوند می‌پرستید دوری می‌گزینم.»

### نتیجه

حاصل معنای این واژه، بنا بر آنچه از کتب لغت بیان شده، کناره‌گیری کردن

۱. «عَزَلَ الشَّيْءُ يَعْزِلُهُ عِزْلًا وَ عَزَلَهُ فاعْتَزَلَ وَ انْعَزَلَ وَ تَعَزَّلَ: نَحَاهُ جَانِبًا فَتَنَحَّى». (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۴۰، ذیل واژه عزل).

۲. «و العزلة: انْعَزَالَ نَفْسَهُ، يُقَالُ: العزلة عبادة. وَ كُنْتُ بِمَعْزَلٍ عَنِ كَذَا وَ كَذَا أَي كُنْتُ بِمَوْضِعِ عِزْلَةٍ مِنْهُ. وَ اعْتَزَلْتُ الْقَوْمَ أَي فَارَقْتَهُمْ وَ تَنَحَّيْتُ عَنْهُمْ». (همان).

۳. «الاعتزال: تَجَنَّبُ الشَّيْءَ عِمَالَةً كَانَتْ أَوْ بَرَاءَةً أَوْ غَيْرَهُمَا، بِالْبَدَنِ كَمَا كَانَ ذَلِكَ أَوْ بِالْقَلْبِ، يُقَالُ: عَزَلْتُهُ وَ اعْتَزَلْتُهُ، وَ تَعَزَّلْتُ فاعْتَزَلَ» (راغب اصفهانی، «مفردات الفاظ قرآن»، ص ۵۶۴).

۴. کهف (۱۸)، آیه ۱۶.

۵. مریم (۱۹)، آیه ۱۴۸.

شخص از دیگران است و این به آن معنا نیست که شخص برود و دیگر دیده نشود، بلکه همانطور که از آیات، خصوصاً «فاعتزلوا النساء» فهمیده می‌شود، آن شخص بین مردم هست، ولی ارتباط با او بسیار محدود و سخت است؛ یعنی شوهر، آن صمیمیت و ارتباط پر شور را با همسر خود ندارد، بلکه یک حالت قهری بین آنها حاکم است. ولی زن در همان خانه و بین اعضای خانواده زندگی می‌کند. - البته مرحوم کلینی در همان روایتی که اشاره به غیبت و عزله حضرت مهدی علیه السلام دارد می‌فرمایند: «ما بثلاثین من وحشة؛ وقتی سی نفر در کنار حضرت هستند ایشان تنها نیستند -<sup>۱</sup> و این همان معنایی است که در چگونگی غیبت به آن اشاره می‌شود. و در بیان تفاوت غیبت حضرت با غیبت بسیاری از انبیاء از آن، سخن به میان می‌آید.

### غیبت

جناب ابن منظور در *لسان العرب* می‌فرماید: «به تمام آن چیزی که از تو پنهان می‌شود «غیب» می‌گویند، همچنین آن چه از دیدگان غایب می‌شود نیز غیب است؛ اگرچه در قلبها وجود داشته باشد و گفته می‌شود: صدایی را از ورای غیب بالاتر از مکانی که می‌بینیم آن را شنیدم».<sup>۲</sup>

جناب راغب می‌گوید: «الغیب از غروب کردن خورشید و غیر آن گرفته شده است. یعنی وقتی خورشید از دیدگان پنهان شود، گفته می‌شود: این چنین از من غایب

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. و الغیب کل ما غاب عنک، قال: و الغیب ایضاً ما غاب عن العیون، و ان کان محصلاً فی القلوب و یقال: سمعت صوتاً من وراء الغیب ای من موضع أراه. و غاب الرجل غیباً و مقیباً و تغیب؛ سافر أو بان. (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۴، ذیل واژه غیب).

شد. خداوند می‌فرماید: «یا این که از غایبان است»<sup>۱</sup> و استمال شده در هر غایب از حس و آن چه از علم انسان غایب می‌شود. خداوند می‌فرماید: «و هیچ موجود پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است»<sup>۲</sup>.  
جناب فراهیدی می‌گوید: «الغیبة من الغیوبه و اغابت المرأة فهی مُغیبة: اذا غاب زوجها؛ غیبت از پنهان بودن می‌آید و اغابت المرأة یعنی زن دور شد، هنگامی که از شوهر خود دور شود».

جناب ابن فارس می‌گوید: «غیب از «غین» و «یا» و «باء» گرفته شده است و بر پوشیدگی یک چیز از چشم‌ها دلالت می‌کند. سپس بر این قیاس گفته می‌شود غیب یعنی آنچه ما نمی‌بینیم، آن چیزی که جز خداوند آن را نمی‌داند و گفته می‌شود: مخفی شد خورشید یا مرد از شهر خودش و «وقعنا فی غیبة» یعنی افتاد روی زمین و در آن پنهان شد، خداوند تعالی در داستان یوسف می‌فرماید: «او را در نهانگاه چاه بیفکنید»<sup>۳</sup>.

۱. نحل (۲۷)، آیه ۲۰.

۲. نمل (۲۷)، آیه ۷۵.

۳. الغیب: مصدرُ غابت الشمس و غیرها: اذا استترت عن العین، يقال: غاب عني كذا. قال تعالى: «ام كان من الغائبين» (نمل (۲۷)، آیه ۲۰) و استعمل فی كل غائب عن الحاسة و عما یغیب عن علم الانسان بمعنى الغائب قال: «و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین» (همان، آیه ۷۵). (مفردات، ص ۶۱۶، ذیل واژه غیب).

۴. کتاب العین، ج ۲، ص ۱۳۶۳، واژه غیب.

۵. یوسف (۱۲)، آیه ۱۰.

۶. غیب: الغین و الیاء و الباء اصل صحیح يدل على ستر الشيء عن العیون، ثم یقاس من ذلك الغیب ما غاب، مما لا یعلمه الا الله و يقال: غابت الشمس و غاب الرجل عن بلده و وقعنا فی غیبة و غیابة، ای هیبة من الارض یغاب فيها، قال الله تعالی فی قصة یوسف عليه السلام «و ألقوه فی غیابة الجب» (مقاییس اللغة، ص ۷۷۹، واژه غیب).



### نتیجه

بنابراین، طبق معنای لغوی و اصطلاحی غیبت، این واژه درباره کسی استفاده می‌شود که در قید حیات است ولی از دیدگان مخفی است. غیبت در بحث مهدویت درباره دو دوره غیبت صغری را (از سال ۲۶۰ هجری قمری تا ۳۲۹ هجری قمری) و غیبت کبری (از سال ۳۲۹ هجری قمری تا کنون) استعمال می‌شود. این واژه در این کتاب نیز در بحث چگونگی و حقیقت غیبت آمده است و بیان می‌کند که وضعیت حضرت در زمان غیبت چگونه است که به نظر می‌آید در توضیحات اهل لغت اشاره به این مطلب شد که فرد غایب در بین مردم قابل دیدن است اگرچه شناخته نمی‌شود.

### توقیع

ابن فارس می‌گوید: «التوقیع: ما يلحق بالكتاب بعد الفراغ منه؛<sup>۱</sup> توقیع آن چیزی است که بعد از اتمام کتاب به آن ملحق می‌شود». این منظور می‌گوید: «توقیع در کتاب، اضافات به آن پس از اتمام کتاب گفته می‌شود»<sup>۲</sup> ازهری نیز گفته است: «توقیع، الحاق نویسنده است برای زیباتر کردن نوشتار خود با قرار دادن مراد خودش در بین سطرهای ضعیف و حذف اضافی‌ها، و این کلمه توقیع از وارد کردن زخم بر پشت حیوانات سواری گرفته شده است،

۱. مقایس اللغة، ص ۱۰۶۲، ذیل واژه وقع.

۲. و التوقیع فی الكتاب: الحاق شیء فیہ بعد الفراغ منه؛ قال الازهری: توقیع الکاتب فی الكتاب المکتوب أن یجمل بین تضاعیف سطره مقاصد الحاجة و یحذف الفضول، و هو مأخوذ من توقیع الدبر ظهر البعیر، فكان الموقع فی الكتاب یؤثر فی الامر الذی کتب الکتاب فیہ ما یؤکده و یوجه، (لسان العرب، ج ۸، ص ۴۰۶، ذیل واژه وقع).

مثل این که کسی که با اضافه یا کم کردن مطالبی، در آن موضوعی که کتاب در رابطه با آن نوشته شده است تأثیر می‌گذارد، و یا کلامی را تأکید می‌کند یا تثبیت می‌نماید».

آقای انوری هم توقیع را چنین معنا می‌کند: «توقیع، معانی متعددی دارد. اول: مهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه. دوم: نوشته و یا دست خط پادشاهان و بزرگان در بالا یا کنار فرمان یا نامه. سوم: سخن پادشاهان و بزرگان در جواب نامه‌ها و دادخواهی‌ها، که معمولاً متضمن نکته‌ای حکمت آمیز بوده است»<sup>۱</sup>.

#### نتیجه

آنچه در این منابع مهم، مشترک است عبارت است از:  
اول، توقیع، نوشته یک صاحب نظر و شخصیت بزرگی است، چرا که بنا بر کتب لغوی عرب هم توقیع به معنای حذف اضافی‌ها و تأثیر مثبت در متن بود.  
دوم اینکه توقیع به اضافات و کتابت یک شخصیت بزرگ در کنار نامه یا نوشته دیگری است و اگر صرف این مطلب باشد، توقیع شامل نوشته‌های مستقل حضرت مهدی (عج) نمی‌شود.

البته بنا بر توضیح جناب آقای انوری، پاسخ به نامه افراد توسط پادشاه یا بزرگان را نیز توقیع می‌گویند؛ در این صورت، این واژه شامل تمام مکتوبات حضرت می‌شود.

و بنا بر معنای آقای انوری و همچنین بنا بر نقل «فرهنگ بندر ریگی»، به

۱. فرهنگ فشرده سخن، ج ۱، ص ۶۸۸، ذیل واژه توقیع.

امضا یا مهر پادشاه در آخر نامه، توقیع می‌گویند.<sup>۱</sup> در این صورت، توقیع به نوشته اطلاق نمی‌شود، بلکه مهر حضرت مهدی علیه السلام در پشت یا پایان نامه‌ها است. در این صورت هم اگر نامه‌های حضرت، همگی ممهور بوده باشد، باز شامل توقیعات می‌شود و قطعاً برای شناخته شدن نامه‌ها توسط عالمان شیعه، یک امضا یا علامت خاصی در انتهای نامه‌ها وجود داشته است.

در کتب علمای شیعه، به نامه‌ها و فرمان‌هایی که در زمان غیبت از طرف امام زمان علیه السلام به شیعیان رسیده، «توقیع» می‌گویند.

در کتاب *کمال الدین*، نوشته مرحوم صدوق و غیبت طوسی و *بحار الانوار* مرحوم مجلسی، حدود هشتاد توقیع که از ناحیه مقدسه صادر شده؛ ثبت شده است که به لحاظ محتوا، برخی خطاب به سفرا و نواب خاص، برخی خطاب به علما و فقها، بعضی در پاسخ سؤالات شیعیان و برخی در تکذیب و لعن مدعیان و دروغ‌گویانی است که ادعای نیابت حضرت را داشته‌اند.<sup>۲</sup>

#### سنت

«سنت» در لغت به معنای راه و روش، خوی، عادت، طبیعت و سرشت آمده است.<sup>۳</sup>

راغب اصفهانی در معنای سنت می‌نویسد:

«سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی راه و روشی که او برگزیده است. و

سنت خدای تعالی، به راه و روش حکمت او و راه و روش

۱. فرهنگ بندر ریگی، ج ۲، ص ۲۴۰، ذیل واژه وقع.

۲. موعود نامه، ص ۲۳۲، ذیل واژه توقیع.

۳. فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، ج ۲، ص ۱۲۲۱.

طاعت او اطلاق می‌شود.<sup>۱</sup>

در این کتاب، منظور از سنت، روشی است که خداوند متعال در غایب کردن بعضی از انبیای الهی و امام مهدی علیه السلام دارد.

### روش تحقیق

در نگارش کتاب‌ها و مباحث علمی، دست یافتن به نتیجه‌ای درست و مطلوب، نیازمند به کارگیری روشی نظام مند و صحیح است. بررسی‌ها و کاوش‌های علمی به تناسب موضوع و جایگاه علمی آن، روش و راهکار ویژه خود را طلب می‌کند و با توجه به ساختار علمی این نوشته، از میان روش‌های متعدد، از روش کتابخانه‌ای به صورت غالب و برای استقراء کامل‌تر و دستیابی بهتر به متون کتب مهم، از نرم افزارهای اسلامی موجود استفاده شده است.

---

۱. معجم مفردات الفاظ قرآن، ص ۲۵۱.

فصل دوم:

حقیقت غیبت

## مقدمه

در این فصل به بررسی روایاتی که معنای غیبت را بیان کرده‌اند، می‌پردازیم. با توجه به این که روایات موجود در این موضوع، دو گروه هستند، در ابتدا تناقضی به نظر می‌آید، اما با دقت در متون روایات تناقض برطرف شده و شبهات، مشخص می‌شود. در ادامه فصل، به چگونگی غیبت از منظر دو گروه از فرق و مذاهب پرداخته و به شبهات آنان، پاسخ می‌دهیم.

این نکته قابل ذکر است که منظور از تواتر در مباحث این نوشتار، تواتر معنوی<sup>۱</sup> یا تواتر اجمالی<sup>۲</sup> می‌باشد. و سعی بر این بوده است که مباحث سندی طبق روش رایج علمای معاصر باشد تا مطالب، از جامعیت بهتری برخوردار شوند.

---

۱. تواتر اجمالی در اخبار زیادی به دست می‌آید که درباره موضوعی واحد اما با الفاظ و مضامین مختلف هستند که در قدر متقین با هم اشتراک دارند و موجب علم اجمالی به صورت حدقل، یکی از این اخبار می‌شوند. (به نقل از اصول الحدیث و احکام، آیت ... سبحانی، ص ۲۵).  
 ۲. تواتر معنوی در مورد اخباری به کار می‌رود که در عین فراوانی، در معنی و مفهوم، هماهنگ باشند، هرچند اتحادی در الفاظ نداشته باشند. فرقی نمی‌کند که اتحاد در معنای مطابقی، تضمینی یا التزامی می‌باشد یا در مخلوطی از همه آنها، (به نقل از پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی، ص ۴۴۴).

## معنای غیبت

معنای لغوی غیبت در فصل پیش ارائه شد؛ اما در روایات، معانی متعددی برای غیبت بیان شده است. در برخی روایات، غیبت به معنای «دیده نشدن» آمده است، بدین معنی که حضرت، مردم را می‌بینند ولی آنان نمی‌توانند حضرت را ببینند. البته این مورد مختص زمان و مکان خاصی می‌باشد.<sup>۱</sup>

در برخی دیگر از روایات، غیبت به معنای «ندیدن جسم» آمده است.<sup>۲</sup> در برخی روایات دیگر، غیبت به معنای «دیده شدن و شناخته نشدن» آمده است، بدین صورت که حضرت در بین افراد، حضور، و با آنها برخورد دارند و حتی سخنانی بین آنها رد و بدل می‌شود ولی آنها حضرت را به عنوان امام زمان علیه السلام نمی‌شناسند.<sup>۳</sup>

در بخش بعد، به تفصیل به این معانی پرداخته شده و علت تعدد این معانی بیان گشته است.

## چگونگی غیبت

در متون روایی، چگونگی غیبت حضرت مهدی علیه السلام به دو صورت بیان شده است. در برخی، «غیبت شخص» مطرح است و در برخی «غیبت شخصیت».

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۳۳، ۳۴۵، ۳۵۱؛ الغیبه، ص ۱۷۵ و کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲. همان، ص ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۲.

۳. همان، ص ۳۴۱، ۴۴۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۶۳؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۴۱ و کافی، ج ۱، ص ۳۹۷.

## غیبت شخص

### روایات

روایاتی که این معنا از غیبت را بیان می‌کنند، در حد تواتر است؛ از این‌رو، جهت اختصار، فقط روایات کتاب شریف کافی را آورده و به ذکر آدرس روایات در منابع دیگر کفایت می‌کنیم. لازم به ذکر است که سعی شده از چهار منبع اصلی مهدویت، یعنی کافی، کمال الدین، غیبت نعمانی و غیبت طوسی به طور کامل استفاده شود. روایات کتاب شریف کافی عبارتند از:

۱. عدة من اصحابنا عن جعفر بن محمد عن ابن فضال عن الريان بن الصلت قال: سمعت ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول - و سئل عن القائم - فقال: لا يرى جسمه و لا یسمى اسمه.<sup>۱</sup>

ریان بن صلت می‌گوید: از امام رضا علیه السلام درباره قائم سؤال شد. ایشان فرمودند: «جسمش دیده نمی‌شود و نام او برده نمی‌شود».<sup>۲</sup>

توضیح: مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* این روایت را موثق می‌دانند.<sup>۳</sup> البته این مسلم است که به صرف یک نفر، از بررسی سند بی‌نیاز نمی‌شویم، ولی با توجه به روش خاص و دقیق مرحوم مجلسی در *مرآة العقول*، هیچ یک از صاحب نظران، روایات توثیق شده این کتاب را تضعیف نکرده‌اند. به این دلیل، ما روایتی را که مرحوم مجلسی توثیق کند از بحث سندی بی‌نیاز می‌دانیم.<sup>۴</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۴ و ۳۹۳.

۲. اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. رک: ج ۴، ص ۱۸.

۴. رک: همان، ج ۱، مقدمه، ص ۲۲.



۲. علی بن محمد عن ذکره عن محمد بن احمد العلوی عن داوود بن القاسم قال: سمعت ابا الحسن علیه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنی الله فداک؟ فقال: انکم لا ترون شخصه ولا يحل لکم ذکره باسمه فقلت: فکیف تذکره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد علیهم السلام.<sup>۱</sup>

داود بن قاسم گوید: شنیدم امام هادی علیه السلام فرمود: «جانشین بعد از من، حسن است؛ چگونه خواهد بود حال شما نسبت به جانشین بعد از او؟ عرض کردم: «فدای شما شوم، از چه رو؟» فرمود: «زیرا خودش را نمی بینید و برای شما روا نیست نامش را ببرید». عرض کردم: «پس چگونه از او یاد کنیم؟» فرمود: «بگویید: حجت از آل محمد علیهم السلام.»<sup>۲</sup>

توضیح: مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* می فرماید: «لاترون شخصه یعنی عموماً و در تمام اوقات نمی توان حضرت را شناخت». البته این عبارت، نیاز به توضیح دارد که در بحث بعدی می آید.

۳. علی بن محمد عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیره عن احمد بن محمد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعاً عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی حمزة عن ابی اسحاق السبئی عن بعض اصحاب امیر المومنین علیه السلام یوثق به ان امیر المومنین علیه السلام تکلم.... اللهم انه لا بد لک من حجج فی ارضک.... ظاهر غیر مطاع او مکتتم یترقب ان غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم قدیم

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲. اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳.

۳. مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۹۳.

مبثوث علمهم و آدابهم فی قلوب المؤمنین مثبتة فهم بها عاملون...<sup>۱</sup>  
 یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اطمینان است گوید:  
 امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرمود:

«... بار خدایا! همیشه حجت‌هایی از جانب تو، بر روی زمین هستند... آن حجت یا ظاهر است و فرمانروایی نمی‌کند (فرمان او را اطاعت نمی‌کنند) و یا پنهان است و انتظارش را می‌کشند. اگر در حال صلح (متارکه جنگ میان مسلمین و کفار) شخص آن حجج از مردم نهان باشد، دانش دیرین و ثابت [منتشر] ایشان از مردم نهان نیست، و آدابشان در دل‌های مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند...»<sup>۲</sup>

۴. محمد بن یحیی عن جعفر بن محمد عن اسحاق بن محمد عن یحیی بن المثنی عن عبدالله بن بکیر عن عبید بن زرارة قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: یفقد الناس امامهم یشهد الموسم فیراهم ولا یرونه.<sup>۳</sup>

عبید بن زراره می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مردم، امام خود را نیابند، امام در مراسم حج (واجب) حاضر شود و مردم را ببینند، ولی آنها او را نبینند.»<sup>۴</sup>

مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* در توضیح این حدیث می‌فرماید: «و موسم الحج» از نظر فیروز آبادی یعنی محل اجتماع مردم. شاید مراد از «فیراهم

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۴. اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۶.

ولایرونه» این باشد که او مردم را می‌بیند و می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند؛ همانطور که مرحوم صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل می‌کند که او گفت: «و به خدا سوگند همانا صاحب این امر، هر سال در مراسم حج حاضر می‌شود. پس مردم را می‌بیند و می‌شناسد و بعضی مردم او را نمی‌شناسند». بنابراین حدیث «رؤیه» به معنای شناختن است (حضرت را می‌بینند ولی نمی‌شناسند).<sup>۱</sup>

۵. الحسين بن محمد عن جعفر بن محمد عن القاسم بن اسماعيل الانباري عن يحيى بن المثنى عن عبدالله بن بكير عن عبيدالله بن زرارة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: للقاء غيبتان يشهد في احدهما المواسم يري الناس و لا يرونه.<sup>۲</sup>

امام صادق عليه السلام فرمود: «حضرت قائم عليه السلام دو غیبت دارد (غیبت صغری و کبری) در یکی از آن دو غیبت (کبری) در مواقع حج حاضر می‌شود، مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند».<sup>۳</sup>

قابل ذکر است که روایات متعددی به همین مضمون در مهم‌ترین منابع مهدوی از جمله کتب شریف کمال الدین و تمام النعمه<sup>۴</sup>، الغیبه نعمانی<sup>۵</sup> و الغیبه طوسی<sup>۶</sup> آمده است.

۱. مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۱۲.

۴. ر.ک: کمال الدین، ص ۱۳۲، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۰، ۴۱۱ و ۴۴۰. (لازم به ذکر است این آدرس‌ها متعلق به کمال الدین تک جلدی می‌باشد).

۵. الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۵ (سه روایت) و ص ۱۷۶.

۶. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۶۱، ح ۱۱۹ و ص ۲۰۲، ح ۱۶۹.

### بررسی سند روایات

با توجه به تکرار روایات در این باب - که از حد استفاضه هم می‌گذرد - نیازی به بررسی سند یک به یک آنها نیست؛ چنانکه مرحوم آیت الله خوئی رحمته الله در بحث رجالی دربارهٔ عمرو بن الحکم می‌فرمایند: «اگرچه روایات آمده، ضعیف هستند، ولی از حد استفاضه بالاتر است و بر مبنای همان، روایات و وثاقت ایشان، ثابت است».<sup>۱</sup> علاوه بر این که تمامی این روایات، اولاً از منابع اولیهٔ مهدویت می‌باشند، ثانیاً مؤلفانی چون مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمته الله آنها را گردآورده‌اند و ثالثاً وجود پنج روایت در کتاب شریف کافی و توثیق برخی از این روایات توسط علامه مجلسی رحمته الله در *مرآة العقول* که به سختی روایتی را قبول می‌کنند - خود گواه قطعی بر صحت استناد به این مجموعه روایات می‌باشد.

### بررسی دلالت روایات

با نگاه به متن روایات مذکور، به این الفاظ کلیدی برمی‌خوریم:

«لایری جسمه»<sup>۲</sup> (جسمش دیده نمی‌شود)

«یغیب عنهم شخصه»<sup>۳</sup> (شخص او از آنها غایب می‌شود)

«لا ترون شخصه»<sup>۴</sup> (بدن و جسم حضرت را نمی‌بینند)

«غاب عن الناس شخصهم»<sup>۵</sup>، (شخص آنها از نظر مردم غایب می‌شود)

۱. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۰، ذیل ترجمه عبدالله بن العباس.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۸۷ ش ۸۸۸۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۰، کافی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۴. همان، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۵. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۲ و کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۶. کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

«و لایرونه»<sup>۱</sup> (او را نمی بینند)

که تمامی این الفاظ، بر غیبت شخص، تصریح کامل دارد.

در نتیجه دلالت این روایات بر صورت اول از غیبت، واضح است؛ چون این الفاظ بر عدم دیدن جسم و شخص دلالت دارند، که در حقیقت، هر دو به یک معنی است.

### یادآوری

در اینجا این مسئله مطرح می شود که اگر معنای غیبت را غیبت شخص حضرت مهدی علیه السلام بدانیم، باید لازمه آن را هم بپذیریم؛ یعنی حضرت مهدی علیه السلام هیچ گاه در مرآ و منظر انسان ها قرار نخواهند گرفت و حتی در مراسم حج هم به صورت نامرئی حاضر می شوند و کسی حضرت را نمی تواند ببیند، مگر خواص از انسان های پاک که لایق دیدار باشند؛ و این برداشت متعارض با روایات صورت دوم از معنای غیبت می باشد. که ان شاء الله بعد از بررسی روایات صورت دوم، مفصل به این مسئله پاسخ داده خواهد شد.

### غیبت شخصیت

در این قسمت، روایات بیانگر این معنا هستند که غیبت حضرت، در حقیقت، غیبت شخصیت است نه شخص؛ بدین صورت که حضرت مهدی علیه السلام در بین مردم زندگی می کنند بدون این که مردم ایشان را بشناسند، مگر افراد خاصی که خداوند صلاح بداند. در نتیجه یا با روایات قسمت قبل متعارض هستند و یا غیبت حضرت

۱. همان، ج ۱، ص ۳۹۸، ۴۰۰. ح ۱۲: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۳۳، ۴۴۰: الغیبة، ص ۱۷۵.

را از بُعد دیگری معنا می‌کنند؛ یعنی در بعضی مواقع، مردم، حضرت را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و در بعضی مواقع، اساساً ایشان دیده نمی‌شود.

روایات این باب عبارتند از:

۱. حدثنا أبو رضی الله عنه قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أحمد بن هلال، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن فضالة بن أيوب، عن سدير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في القائم شبه من يوسف عليه السلام قلت: كأنك تذكر خبره أو غيبته؟ فقال لي: ما تنكر من ذلك هذه الامة أشباه الخنازير، إن إخوة يوسف كانوا أسباطا أولاد أنبياء، تاجروا يوسف وباعوه وهم إخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: «أنا يوسف» فما تنكر هذه الامة أنه يكون الله عزوجل في وقت من الاوقات يريد أن يستر حجته، لقد كان يوسف عليه السلام إليه ملك مصر، وكان بينه وبين والده مسيرة ثمانية عشر يوماً فلو أراد الله عزوجل أن يعرفه مكانه لقد رعى ذلك، والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة مسيرة تسعة أيام من بدوهم إلى مصر، فما تنكر هذه الامة أن يكون الله عزوجل يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير في أسواقهم ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه، حتى يأذن الله عزوجل أن يعرفهم بنفسه كما أذن ليوسف حتى قال لهم «هل علمتم ما فعلتم بيوسف وأخيه إذ أنتم جاهلون قالوا إنك لانت يوسف \* قال أنا يوسف وهذا أخي».

سدير صیرفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در قائم علیه السلام شباهتی به یوسف علیه السلام وجود دارد». گفتم: «گویا از حیرت یا غیبت یاد می‌کنید».

فرمود: «این امت چگونه آن را انکار می‌کند؟ برادران یوسف، همه، اسباط و اولاد پیامبران بودند؛ اما با یوسف تجارت کردند و او را فروختند در حالی که او برادر آنها بود و [بعدها که با او مراجعه شدند] او را نشناختند تا آن که به آنها گفت: من یوسف هستم. پس چگونه این امت انکار می‌کنند که خدای تعالی در وقتی از اوقات اراده فرماید که حجّش را مستور کند؟ یوسف سلطان مصر بود و بین او و پدرش هجده روز راه بود و اگر خدای تعالی می‌خواست جای او را به وی نشان می‌داد و بر آن کار توانا بود. به خدا سوگند، وقتی مژده یوسف را به یعقوب و فرزندانش دادند، آن راه را در نه روز طی کردند و از بیابان و سرزمینی که بودند خود را به مصر رسانند، پس چگونه این امت انکار می‌کنند که خدای تعالی با حجّش همان کند که با یوسف کرد؟ او - حضرت مهدی علیه السلام - در بازارهایشان راه می‌رود و بر بساط آنها پا می‌نهد، اما آنها او را نمی‌شناسند تا آنکه خدای تعالی اذن فرماید که خود را به آنان معرفی نماید؛ هم چنان که به یوسف اذن داد و به آنها گفت: آیا می‌دانید که در نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟

گفتند: آیا تو یوسفی؟ گفت: آری من یوسفم و این هم برادر من است.»

بررسی سند روایت

عبد الله بن جعفر الحمیری:

مرحوم آقای خویی می‌فرماید: «ایشان، بزرگ اهل قم و نزد آنها بسیار وجیه

بود و ۷۵ حدیث از او نقل شده است». همچنین ایشان او را ثقة می‌دانند.<sup>۱</sup>

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۴۸.

احمد بن هلال:

توقیعی از ناحیه مقدسه در ذم او صادر شده است؛ اما مرحوم آقای خوئی می‌فرماید: «فساد مذهب، ربطی به توثیق در روایت ندارد، علاوه بر اینکه مرحوم نجاشی هم ایشان را صالح الروایه می‌داند و در نهایت، ایشان را ثقه معرفی می‌کند»<sup>۱</sup>. بنابراین ایشان از نظر عقیده، مردود و از نظر روایت، طبق نظر مذکور، توثیق شده است.

عبدالرحمان بن ابی نجران:

مرحوم آقای خوئی می‌فرماید: «مرحوم نجاشی ایشان را توثیق کرده‌اند و او در سند ۲۲۰ روایت آمده است؛ لذا ایشان ثقه است»<sup>۲</sup>. توثیق او از جانب مرحوم آقای خوئی به استناد کلام مرحوم نجاشی می‌باشد، و اگرچه برخی عالمان رجال، او را ضعیف شمرده‌اند،<sup>۳</sup> وجود او در سند بسیاری از روایات، بر وثاقتش دلالت می‌کند.

فضالة بن ایوب:

مرحوم آقای خوئی می‌فرماید: «مرحوم نجاشی و شیخ طوسی، ایشان را ثقه می‌دانند و جناب برقی نیز او را از اصحاب اجماع می‌داند، در نتیجه ایشان ثقه است. به علاوه اینکه او در سند ۴۱۷ روایت آمده است»<sup>۴</sup>.

۱. همان، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۳۲۵.

۳. تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۹۱.



سدید:

مرحوم آقای خویی، روایات مدح و ذم او را نقل کرده، روایات ذم را ضعیف دانسته و در مقابل، بعضی از روایات مدح را صحیح و بدون معارض شمرده است؛ لذا ایشان، او را ثقه می‌داند.<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه این حدیث شریف از نظر سند قابل خدشه نبوده و صحیح السند است. البته جای تأمل در رابطه با احمد بن هلال باقی است.

### بررسی دلالت روایت

این روایت، غیبت حضرت مهدی علیه السلام را به ناشناس بودن حضرت یوسف علیه السلام تشبیه کرده است؛ یعنی برادران یوسف با برادر خود معامله کردند در حالی که او را شناختند و امام زمان علیه السلام هم بین مردم زندگی می‌کند و با آنها مراوده دارد ولی آنها حضرت را بما هو حجة الله نمی‌شناسند، تا زمانی که خداوند به او اجازه معرفی کردن خود را بدهد؛ همانطور که وقتی به یوسف علیه السلام چنین اجازه‌ای داده شد، خود را معرفی کرد و برادران، او را شناختند. نتیجه این که این روایت، هم از نظر سند و هم دلالت، تام است و بر معنای مورد نظر دلالت کامل دارد.

۲. أخبرنا محمد بن همام؛ ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جميعا، عن الحسن بن محمد ابن جمهور، قال: حدثنا أبي، عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): «خير تدرية خير من عشر ترويه، إن لكل حق حقيقة، ولكل صواب نورا»، ثم قال: «إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن، إن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال على منير الكوفة: إن

۱. همان، ج ۹، ص ۲۶.

من ورائکم فتناء مظلمة عمياء منکسفة لا ینجو منها إلا النومة»، قیل: «یا امیر المؤمنین وما النومة؟» قال: «الذی یرف الناس ولا یرفونه. واعلموا أن الارض لا تخلو من حجة لله عزوجل ولكن الله سیمی خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم علی أنفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة لله لساخت بأهلها ولكن الحجة یرف الناس ولا یرفونه كما كان یوسف یرف الناس وهم له منکرون»، ثم تلا: «یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول إلا کانوا به یرتجزون».

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یک خبر که آن را درک می کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت می کنی. همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است»، سپس فرمود: «و به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی شماریم تا اینکه سخنی به او گفته شود و او رمز آن را دریابد، همانا امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه های ظلمانی و کدر و تاریک پشت سر دارید که جز نومه کسی از آن نجات نمی یابد». به آن حضرت عرض شد: «ای امیر مؤمنان! نومه چیست؟» فرمود: «کسی است که مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند، و بدانید که زمین از حجّت خدای عزوجل خالی نمی ماند، ولی خدای عزیز، به زودی، دیده خلقش را از او نابینا می کند به خاطر ظلم و جور و زیاده روی آنان نسبت به خودشان. و اگر زمین یک ساعت از حجّت خدا خالی بماند، اهل خود را فرو می برد. لکن آن حجّت، مردم را می شناسد و آنان او را نمی شناسند، چنانکه یوسف، مردم را (برادرانش را) می شناخت و آنها او را نمی شناختند.» سپس آن حضرت، این آیه را

تلاوت فرمود: «ای دریغ بر بندگان! پیامبری بر ایشان نیامد مگر این که او را به مسخره گرفتند»<sup>۱</sup>.

بررسی سند روایت

محمد بن همام:

مرحوم شیخ طوسی در فهرست می‌فرمایند: «او، محمد بن همام اسکافی، با کنیه‌ی ابا علی، از راویان جلیل‌القدر و ثقه می‌باشد. و او دارای روایات کثیر است»<sup>۲</sup>.

حسن بن محمد بن جمهور:

مرحوم نجاشی ایشان را ثقه می‌دانند.<sup>۳</sup> ابن داوود هم در رجال خود ایشان را ثقه معرفی کرده‌اند.<sup>۴</sup>

محمد بن جمهور:

آیت الله خویی رحمه الله فقط کلام مرحوم شیخ طوسی را نقل می‌فرمایند، مبنی بر اینکه ایشان از اصحاب امام صادق علیه السلام است و می‌فرمایند: «در کتب رجال، کلام دیگری در رابطه با مدح و ذم ایشان وجود ندارد»<sup>۵</sup> البته ایشان، او را با توجه به

---

۱. الغیبه، ترجمه محمد جواد غفاری، ص ۱۹۸.

۲. فهرست، شیخ طوسی، ص ۲۱۷، رقم ۶۱۲. مرحوم آیت الله خویی ذیل عنوان «محمد بن ابی بکر همام» بنا بر نقل بزرگان رجال، هم‌چون مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در فهرست و رجال، ایشان را از اعظام و ثقات راویان می‌دانند. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۴۵، رقم ۹۹۹۲).

۳. رجال، نجاشی، ص ۶۲، رقم ۱۴۴.

۴. رجال، ابن داوود، ص ۷۷، رقم ۴۵۵.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷، رقم ۲۲۶۵.

حضور در سند تفسیر قمی و کامل الزیارات، ثقه می‌داند.<sup>۱</sup>

مرحوم تستری نیز در *قاموس الرجال* روایات خالی از غلو و تغلیظ ایشان را قبول می‌کند.<sup>۲</sup>

عن بعض رجاله:

این مطلب مبهم است؛ لذا برای ما فرد یا افراد ناقل این حدیث، دقیقاً مشخص نیست؛ از این رو حدیث، مرسل است.

مفضل بن عمر:

مرحوم آقای خویی در *رجال* بعد از آوردن روایات مدح و ذم، و ثابت دانستن روایات مدح و رد روایات ذم و توثیق او توسط بزرگانی چون شیخ مفید و اعتماد شیخ طوسی بر ایشان، او را ثقه می‌دانند.<sup>۳</sup>

#### نتیجه

با توجه به این که در سند حدیث، افرادی مجهول باقی مانده‌اند، حدیث از نظر سند ضعیف است؛ ولی با توجه به اینکه روش عالمان دین چنین است که به صرف ضعف سند، حدیث را کنار نگذاشته و به متن حدیث رجوع می‌کنند، این حدیث قابل استناد است؛ چرا که مضمون حدیث، دال بر غیبت شخصیت است و مؤیداتی از روایات صحیح‌السند بر آن، وجود دارد. لذا با توجه به اینکه متن حدیث شبیه متن روایات دیگر است، قابل استناد می‌باشد. در صورتی که متن حدیث متفرد بود و حدیث دیگری در تأیید آن وجود نداشت، می‌توانستیم آن را

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۷۹، ش ۱۰۴۱۲.

۲. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۱۷۷، ش ۶۵۴۳.

۳. *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۹، ص ۳۱۵، رقم ۱۲۶۱۴.

کنار بگذاریم، و حال آنکه چنین نیست.

### بررسی دلالت حدیث

با توجه به وجود دو عبارت در متن حدیث، دلالت این حدیث بر معنای مورد نظر قطعی می‌باشد.

اول: «الذی یعرف الناس و لا یعرفونه؛ کسی که مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند».

دوم: «ولکن الحجة یعرف الناس و لا یعرفونه؛ ولیکن حجت خدا مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند».

این دو عبارت، تصریح بر معنای مورد نظر دارد که امام عصر علیه السلام در بین مردم می‌آیند و با آنها ارتباط فیزیکی دارند، ولی مردم، حضرت را دیده ولی نمی‌شناسند.

نتیجه: ما این حدیث را به خاطر وجود تأییداتی درباره متن آن، قابل استناد دانسته و دلالت آن بر مطلب را کامل می‌دانیم.

۳. أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة الكوفي، قال: حدثنا أحمد بن محمد الدينوري، قال: حدثنا علي بن الحسن الكوفي، عن عميرة بنت أوس قالت: حدثني جدي الحصين بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن جده عمرو بن سعد (سعيد)، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) أنه قال يوماً لحذيفة بن اليمان: «يا حذيفة لا تحدث الناس بما لا يعلمون فيطغوا ويكفروا... اللهم لا تخف عن علي شيئاً من الدنيا حتى تجعلها كلها بين عينيه مثل المائدة الصغيرة بين يديه، اللهم أعظم جلادة موسى، و اجعل في نسله شبيه عيسى عليه السلام... حتى إذا غاب المتغيب من ولدي

عن عیون الناس، وماج الناس بفقده أو بقتله أو بموته، أطلعت الفتنة، ونزلت البلیة، والتحمت العصبیة»، و فی بعض النسخ - لا ینصرون وتدلّھت وأكثرت فی قولھا إن الحجّة هالکة والامامة باطلّة، فوروب علی، إن حجتها علیها قائمة ماشیة فی طرقھا، داخلّة فی دورھا وقصورھا جوالّة فی شرق هذه الارض وغربھا، تسمع الكلام، وتسلم علی الجماعة، ترى ولا ترى إلى الوقت والوعد، ونداء العنادی من السماء ألا ذلك یوم [ فیہ ] سرور ولد علی وشیعته.<sup>۱</sup>

عمرو بن سعد از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است: روزی حضرت به حدیفه ابن یمان فرمود: «ای حدیفه! با مردم آنچه را که نمی دانند (نمی فهمند) نگو که سرکشی می کنند و کفر می ورزند... تا آن زمان که غایب شونده از فرزندان من، از دیدگان مردم پنهان شود و مردم از مفقود شدن یا کشته شدن یا مرگش سخن بگویند. فتنه شدت می گیرد، و بلا نازل می شود و آتش جنگ قبیله ای بر افروخته می گردد [و در برخی نسخها چنین اضافه شده است]: ... و یاری نمی شود و این سخن که حجّت از میان رفته و امامت باطل شده است، فراوان می شود (بر سر زبانها می افتد). به خدای علی قسم که حجّت امت، همان هنگام ایستاده و در راه آنان گام بر می دارد به خانه ها و کاخ هایشان داخل می شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته ها را می شنود و بر جماعت آنان سلام می کند؛ او می بیند اما دیده نمی شود تا زمان و وعده اش فرا رسد و منادی از آسمان آواز دهد که «هلا! امروز روز شادی فرزندان علی و شیعیان او است».<sup>۲</sup>

۱. الغیبة، نعمانی، صص ۱۴۶-۱۴۱.

۲. الغیبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۱۴۹.

### بررسی سند حدیث

احمد بن محمد بن سعید:

مرحوم آیت الله خویی، ایشان را ثقة می‌دانند و برای اثبات کلام خود، به نظر مرحوم نجاشی و برخی علمای رجال استناد می‌کنند.<sup>۱</sup>

احمد بن محمد الدینوری:

مرحوم آیت الله خویی ایشان را از مشایخ مرحوم صدوق می‌دانند و نام ایشان را همراه با «رضی الله عنه» ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup> وثاقت ایشان به مبانی علما در وثاقت شیوخ اجازه بر می‌گردد؛<sup>۳</sup> اگر چه صرف ترضی دلالت بر مدح ندارد.

الحصین (الخضر) بن عبد الرحمن:

مرحوم آیت الله خویی، آن جناب را حسن می‌دانند و تصریح می‌کنند که وی نزد نجاشی و جاهت خاصی داشته است.<sup>۴</sup> در کتب رجالی نامی از این شخص، با عنوان «الخضر بن عبدالرحمن» که علامه مجلسی نقل کرده است، یافت نشد؛ لذا به نظر می‌آید، ایشان همان «الحصین بن عبدالرحمن» باشند.<sup>۵</sup>

عمرو بن سعد (سعید):

در کتب رجالی شخصی به اسم «عمرو بن سعد» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام یافت نشد، وی با عنوان «عمرو بن سعد بن العاص» در کلام آیت الله خویی وجود دارد که تبحر ایشان را می‌رساند. مرحوم خویی می‌فرماید: «در توضیح و

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۴، رقم ۸۶۸

۲. رک: معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۵۰، ش ۲۸۵.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۲۴، ش ۳۷۴۶

۵. بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۸، ح ۶۵.

شخصیت‌شناسی برادرش، جناب أبان، گفته شد که عمرو بن سعید» از بیعت با ابوبکر سرباز زد تا آنجا که اهل بیت علیهم‌السلام به خاطر حفظ جان عمرو او را ابو بیعت فرا خواندند. البته از پایبندی به بیعت در ادامه زندگی او اطلاعی یافت نشد.<sup>۱</sup> بنابراین وثاقت راوی، متزلزل است.

اما درباره باقی روایت کنندگان حدیث - که اسامی آنها نیامد - مدح و ذمی وجود ندارند و مجهول می‌باشند. لذا سند روایت ضعیف است؛ اگرچه ضعف سند با وجود روایات صحیح دال بر صحت متن، مشکلی برای متن حدیث ایجاد نمی‌کند.

#### بررسی دلالت روایت

اشاره به چند نکته در متن حدیث برای بررسی بهتر آن، لازم است.

۱. در قسمتی از روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حق من دعا کردند که خداوند متعال در نسل من شخصی را همانند حضرت عیسی علیه‌السلام قرار دهد.»<sup>۲</sup> دو نکته مهم در زندگی حضرت عیسی علیه‌السلام مد نظر است؛ اول: حفظ جان حضرت توسط خداوند از دست دشمنان و دوم: انتقال ایشان به مکانی خاص. (البته نوع این مکان‌ها متفاوت است؛ همان‌طور که در ادامه خواهد آمد)

۲. تصریح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این نکته که حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه در کوچه‌ها قدم می‌زند و در قصرها و خانه‌های مردم داخل می‌شود و در شرق و

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۰۱، شماره ۱۹۱۱

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۴، ح ۳. و اجعل فی نسله شیبه عیسی علیه‌السلام.



غرب زمین گردش می‌کند، برای اثبات وجود حضرت در بین مردم کفایت می‌کند.

۳. این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام: «تسمع الکلام، و تسلم علی الجماعة؛ صدای آنها را می‌شنود و بر آنها سلام می‌کند» اشاره بر این مطلب دارد که حضرت مهدی علیه السلام مردم را می‌بینند و چون مردم را می‌بینند بر آنها سلام می‌کنند. لذا عبارت بعد که فرمود: «تری و لا یری؛ می‌بیند و دیده نمی‌شود» اشاره بر عدم معرفت نسبت به ایشان دارد، چرا که آنها قطعاً حضرت را می‌بینند، چون حضرت بر آنها سلام می‌کنند. از این رو، معنای «لا یری» یعنی اینکه حضرت شناخته نمی‌شوند. البته توضیح کامل‌تر در آخر روایات می‌آید. در نتیجه دلالت این حدیث بر معنای مورد نظر قطعی و کامل است.

۴. علی بن ابراهیم عن محمد بن الحسین عن ابن ابی نجران عن فضالة بن ایوب عن سدير الصيرفي قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان في صاحب هذا الامر شبها من يوسف عليه السلام قال: قلت له: كانك تذكره حيا ته او غيبته؟ الي آخر حديث

بررسی سند حدیث

با وجود روش خاص و دقیق مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* در رابطه با نقد روایات کتاب شریف کافی، ایشان این روایت را «حسن» معرفی می‌کند و ما همین کلام ایشان را برای اثبات صحت سند روایت کافی دانسته و به بحث سندی این روایت نمی‌پردازیم.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۷. متن کامل روایت و ترجمه، در صفحه ۵۹ و ۶۰ آمده است.

۲. *مرآة العقول*، ج ۱، ص ۳۸.

البته این نکته قابل ذکر است که مرحوم محمد باقر مجلسی می‌فرمایند: «عمل به تمام روایات کتاب کافی در صورت عدم تعارض با روایات صحیح‌تر جایز است، ولی از باب ترجیح راجح بر مرجوح، اسانید روایات کافی را بررسی می‌کنم و اعتبار تمام روایات کافی، منافاتی با اقوی بودن برخی از روایات نسبت به برخی دیگر ندارد»<sup>۱</sup>.

### بررسی دلالت حدیث

این روایت هم دلالت بر غیبت شخصیت می‌کند؛ چرا که اشاره به عدم شناخت حضرت یوسف علیه السلام از سوی مردم دارد. کلمه «خاطبوه» دلالت بر این مطلب دارد که مردم حضرت یوسف علیه السلام را می‌دیدند و ایشان را مورد خطاب هم قرار می‌دادند ولی نمی‌شناختند و نمی‌دانستند که ایشان، همان پیامبر موعود است. این روایت، همچنین اشاره دارد بر این که برادران یوسف از او خرید می‌کردند در حالی که او را نمی‌شناختند و این همان معنایی است که در صورت دوم به آن می‌پردازیم.

۵. وروی ان محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - انه قال: والله ان صاحب

هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يري الناس ويعرفهم ويروونه ولا يعرفونه<sup>۲</sup>

به خدا قسم، امام زمان علیه السلام هر سال در مراسم حج حاضر شوند و مردم را

می‌بینند و می‌شناسند ولی مردم ایشان را می‌بینند و نمی‌شناسند.

۱. همان، ج ۱، مقدمه، ص ۲۲.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۲۰.

### بررسی سند حدیث

مرحوم صدوق و محمد بن عثمان عمری از اجلاء و بزرگان شخصیت‌های شیعه می‌باشند، البته این روایت در کتاب *کمال الدین* هم آمده که محمد بن موسی بن متوکل نیز در سند آن روایت است. مرحوم آیت الله خوئی ایشان را ثقة می‌داند و توثیق خود را مستند به توثیق بزرگانی چون مرحوم صدوق، علامه حلی، ابن داود و سید بن طاووس کرده‌اند.<sup>۱</sup>

علاوه بر اینکه مرحوم محمد تقی مجلسی، پدر علامه مجلسی هم می‌فرمایند: «روی عن محمد بن عثمان العمری فی الصحیح».<sup>۲</sup> در نتیجه حدیث از نظر سند صحیح می‌باشد.

### بررسی دلالت حدیث

از این حدیث نیز دقیقاً معنای دوم غیبت به دست می‌آید؛ لذا دلالت متن روایت بر معنای مورد نظر کامل می‌باشد.

۶. حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه محمد بن مسعود العیاشی قال: حدثنا علی بن محمد بن شجاع، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن علی بن ابی حمزة، عن ابی بصیر قال: «قال ابو عبد الله عليه السلام ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبياء عليهم السلام سنة من موسى بن عمران، و سنة من عیسی و سنة من یوسف و سنة من محمد صلوات الله عليهم فاما سنة من موسى بن عمران فخائف يترقب، و اما سنة من عیسی فيقال فيه ما قيل في

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۲. روضة المتقين، ج ۵، ص ۳۶۲.

عیسی، و اما سنّة من یوسف فالستر يجعلُ اللهُ بينه و بین الخلق حجاباً، یرونه ولا یعرفونه، و اما سنّة من محمد ﷺ فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته»<sup>۱</sup>.

ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «در صاحب این امر، سنت‌هایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

اما سنت او از موسی بن عمران آن است که او نیز خائف و منتظر است، اما سنت او از عیسی آن است که در حق او نیز همان می‌گویند که درباره عیسی گفتند، اما سنت او از یوسف مستور بودن است، خداوند بین او و خلق حجابی قرار می‌دهد، مردم او را می‌بینند و نمی‌شناسند، و اما سنت او از محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن است که به هدایت او مهتدی می‌شود و به سیره او حرکت می‌کند»<sup>۲</sup>.

#### سند حدیث

راویان حدیث، همه ثقه هستند؛ غیر از علی بن محمد بن شجاع که مرحوم آیت الله خوئی درباره او می‌فرمایند: «ایشان مجهول هستند»<sup>۳</sup>.

اما درباره علی بن ابی حمزه بین رجالیون، خصوصاً رجالیون معاصر اختلاف وجود دارد؛ اما به نظر می‌آید که می‌توان مشکل سند را از ناحیه ایشان حل کرد. چرا که اولاً روایات صحیحی که متن این روایت را تأکید می‌کند، وجود دارد و ثانیاً شخصیتی مثل یونس بن عبدالرحمن - که در عظمت او همین بس که واقفه با

۱. کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۳، ح ۴۶.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۸، ح ۴۶.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

مأث فراوان هم نتوانستند او را به سمت خودشان سوق دهند<sup>۱</sup> - از او نقل حدیث کرده است و این، دلالت بر این مطلب دارد که حدیث قبل از انحراف علی بن ابی حمزه صادر شده است و الا بعد از انحراف، بعید است که یونس بن عبدالرحمن از او روایت نقل کند.

نتیجه: حدیث از ناحیه علی بن محمد شجاع ضعف دارد، ولی به علت وجود روایات صحیح دیگر، می‌توان به آن استناد کرد.

### بررسی دلالت حدیث

در این روایت، به وجود اوصافی از انبیاء الهی در حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده است. وصفی که از حضرت عیسی علیه السلام در امام زمان علیه السلام می‌باشد، این است که مردم، ایشان را می‌بینند ولی نمی‌شناسند و قبلاً در رابطه با حضرت یوسف علیه السلام این مطلب گفته شد که مردم، جسم حضرت یوسف را می‌دیدند و با او معامله می‌کردند ولی ایشان را نمی‌شناختند. و این همان معنای مورد نظر از صورت دوم است؛ لذا دلالت روایت بر معنای مورد نظر تمام است.

### بررسی یک سؤال

در این مرحله پاسخ به این سؤال لازم به نظر می‌رسد که روایات گروه اول، عدم رؤیت امام مهدی علیه السلام و روایات گروه دوم رؤیت حضرت و عدم شناخت ایشان از سوی مردم را بیان می‌کنند؛ آیا این دو دسته از روایات با هم تناقض ندارند؟

می‌توان به دو صورت پاسخ این سؤال را بیان کرد. اول، از طریق توضیح

۱. همان، ج ۲۱، ص ۲۰۹.

واژگان احادیث و دوم، بیان نظر عالمان شیعه در رابطه با غیبت.

### پاسخ اول

صورت اول: با نگاه به روایات گروه اول، به چند واژه کلیدی برخورد می‌کنیم که اگر معانی این را به خوبی مشخص کنیم، تناقضی در بین این روایات به چشم نخواهد خورد.

عبارت اول: «فیراهم و لا یرونه» این عبارت، در شش روایت آمده و در دو روایت نیز عبارت «یری الناس و لا یرونه» آمده است. به نظر می‌آید که روایات گروه دوم برای ما واژه «ولا یرونه» را معنا می‌کنند و آن هم به دو صورت صریح و غیر صریح.

مرحوم صدوق در *کمال الدین و تمام النعمه و من لا یحضره الفقیه*<sup>۱</sup> و شیخ طوسی در *الغیبه*<sup>۲</sup> از جناب محمد بن عثمان عمری روایت کرده‌اند که ایشان فرموده است: «به خدا قسم، امام عصر علیه السلام در هر سال در مراسم حج حضور می‌یابند. یری الناس و یعرفهم و یرونه و لا یعرفونه». با این بیان، در حقیقت، واژه «یری الناس و لا یرونه» - که در روایات قبل بود - به دیدن و شناختن معنی می‌شود. با این تفسیر و تبیین، هشت روایت از گروه اول، هم‌معنا با روایات گروه دوم خواهد شد که حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت دیده می‌شوند ولی شناخته نمی‌شوند.

از لحاظ سند هم، این حدیث، در بالاترین مرتبه قرار دارد و مرحوم مجلسی

۱. *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۴۴۰؛ *من لا یحضره الفقیه*، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲. *الغیبه*، شیخ طوسی، ص ۳۶۳.

اولم تعبیر «فی الصحیح» از این روایت داشته‌اند.<sup>۱</sup>

اما به صورت تلویحی نیز بعضی از روایت گروه اول، معنای گروه دوم را به ذهن متبادر می‌کنند. مثلاً بعضی روایات، چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله فرجه را همانند غیبت حضرت یوسف معنی کرده‌اند؛ به این معنا که حضرت مهدی عجل الله فرجه هم مانند حضرت یوسف علیه السلام بین مردم رفت و آمد دارند و با آنها خرید و فروش می‌کنند، لذا در زمان غیبت هم انسان‌ها حضرت مهدی عجل الله فرجه را می‌بینند ولی نمی‌شناسند. از طرف دیگر، این گونه روایات معنای غیبت را در تمام زمان‌ها و مکان‌ها بیان می‌کند، نه خصوص زمان حج؛ لذا در غیر زمان حج هم حضرت دیده می‌شود ولی شناخته نمی‌شود.

#### نتیجه

آن چنانکه از متن احادیث معتبر - به خصوص حدیث نایب خاص حضرت - به دست آمد، عدم «رؤیت» که در برخی از روایات بیان شده است، به معنای عدم شناخته شدن است. با این توصیف، هشت روایت از تناقض احتمالی خارج شدند و با توجه به وجود پانزده روایت در قسمت اول، هفت روایت دیگر باقی ماندند.

#### عبارت دوم: «لاترون شخصه»

در برخی روایات، این عبارت و در برخی روایات دیگر، عبارت «یغیب عنکم شخصه» آمده است.

در رابطه با این واژه دو پاسخ به نظر می‌رسد.

یک: به نظر می‌آید معنای واژه «لاترون شخصه» با واژه «لایرونه» تفاوتی

۱. رک: روضة المتقین، ج ۵، ص ۳۶۲.

نداشته باشد و هر دو از یک مطلب خبر می‌دهند و آن، عدم دیده شدن حضرت توسط انسان‌ها است، که پاسخ آن داده شد.

دو: این واژه در پنج روایت ذکر شده، که یکی از آن روایات، از وجود مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام صادر شده است و این روایت، خود، راه گشا برای معنای مطلوب است؛ چرا که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ضمیر را به صورت جمع به کار برده‌اند. آنجا که می‌فرمایند: «... ان غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم...» و این، در حالی است که غیبت، مختص حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد. پس با توجه به استعمال ضمیر جمع در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام، واضح است که معنای این لفظ، فراتر از ندیدن جسم و غیبت حضرت مهدی علیه السلام بوده و بلکه خانه نشین بودن امامان دیگر را هم شامل می‌شود. خانه نشینی امامانی چون امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام که برای بسیاری از شیعیان چیزی کمتر از غیبت نبوده است.

همچنین مرحوم مجلسی در توضیح «لاترون شخصه» می‌فرمایند: «یعنی همیشه و در تمام اوقات نمی‌توان حضرت مهدی علیه السلام را دید.»<sup>۱</sup> یعنی یک شیعه نمی‌تواند در طول عمر خود، دائم حضرت را ببیند، ولی اگر موفق به دیدار ایشان بشود، ولو فقط یکبار، نمی‌تواند ایشان را بشناسد. لذا این ضمیر جمع در کلام امیر المؤمنین علیه السلام معنای غیبت حضرت مهدی علیه السلام را از «دیده نشدن» خارج می‌کند و به «دیده شدن و شناخته نشدن» توسعه می‌دهد.

نتیجه: این پنج روایت هم تعارضی با روایات گروه دوم ندارند و در حقیقت

۱. مرآة العقول، ج ۳، ص ۳۹۳.



به عدم دسترسی شیعیان به امام زمان علیه السلام اشاره دارد، چرا که نمی‌توانند در کنار امام زمان خود بنشینند و گفتگو کنند.

عبارت سوم: «لایری جسمه»

این واژه فقط در دو روایت آمده است.

به نظر می‌آید دو پاسخ مذکور در واژه قبل برای این واژه هم کار برد داشته باشد؛ چرا که اولاً معنای «لایری جسمه» فراتر از «لایرونه» و «لاترون شخصه» نیست و در حقیقت یک چیز را بیان می‌کنند و آن، عدم حضور دائمی در کنار شیعیان است. در این صورت، پاسخ واضح است.

ثانیاً «شخص» به معنای «جسم» است؛ چنانکه معنای غیبت یک شخص را گاهی به جسم نسبت می‌دهند و گاهی شخصیت، از آنجا که شخص به معنای جسم است و در صورت عدم حضور جسم یک شخص او را غایب می‌نامند؛ در تعریف غیبت عدم وجود شخص و جسم در شخص غایب به یک معنا است که در حقیقت، غیبت شخص به غیبت جسم اطلاق می‌شود و غیبت شخصیت به عدم شناخت شخص، لذا پاسخ دوم قسمت قبل، شامل این واژه هم می‌شود. در حقیقت جسمیت و شخصیت به بُعد مادی انسان اطلاق می‌شود.

نتیجه

یک: روایات دسته اول و دوم با هم تناقض ندارند و قابل جمع هستند.

دو: روایات گروه اول از فراق طولانی بین شیعیان و امام زمان علیه السلام سخن می‌گویند و روایات گروه دوم، سخن از شناخته نشدن دارند، که باعث امیدواری در شیعیان می‌شوند. بنابراین هر دو گروه از روایات بر غیبت حضرت مهدی علیه السلام قابل تطبیق است.

### پاسخ دوم

معنای غیبت و چگونگی آن در کلام عالمان شیعه نیز بیانگر همین توجیحات می‌باشد، که در اینجا کلام برخی از بزرگان شیعه را مرور می‌کنیم.

شیخ صدوق رحمته الله: ایشان در مقدمه کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه در احتجاج بر خصم می‌فرماید: «چگونه غیبت امام مهدی رحمته الله مشابه غیبت حضرت موسی نباشد که در دامان فرعون پرورش یافت و حال آنکه ایشان را شناخت؟ امام مهدی رحمته الله هم چنین است که بین مردم رفت و آمد دارد و در مجالس آنها شرکت می‌کند و با آنها مراوده دارد، ولی شناخته نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

محمد بن ابراهیم نعمانی رحمته الله: ایشان در کتاب «غیبت» خود می‌فرمایند: «حضرت مهدی رحمته الله در غیبت «موجود العین و الشخص» است، یعنی جسم حضرت رحمته الله قابل دیدن است ولی قابل شناخت نیست.»<sup>۲</sup>

شیخ مفید: ایشان فرموده‌اند: «چگونگی غیبت حضرت مهدی رحمته الله مانند زندگی حضرت یوسف می‌باشد.»<sup>۳</sup>

شیخ طوسی رحمته الله: ایشان در کتاب الغیبه مطلب را از سید مرتضی نقل می‌کند، که بیانگر نظرت خود ایشان نیز است. ایشان می‌فرمایند:

«حضرت مهدی رحمته الله در زمان غیبت کبری، قابل دیدن است ولی شناخته نمی‌شوند و شیعیان بر احوالات آن جناب با خبر نیستند. البته این دیدن و شناختن

۱. کمال الدین، مقدمه، ص ۵۶.

۲. الغیبه، نعمانی، صص ۱۴۶-۱۴۱.

۳. فصول العشرة، ص ۸۴.

برای هر کسی مقذور نیست بلکه برای انسان‌های پاک مقذور است.<sup>۱</sup> ملا صالح مازندرانی رحمته الله علیه ایشان می‌فرمایند: «منظور از عدم رؤیت، عدم شناخت است؛ چرا که در غیبت صغری، رؤیت با شناخت حاصل بوده است و در غیبت کبری هم اصل رؤیت ثابت است، ولی این رؤیت بدون شناخت است.»<sup>۲</sup> علامه مجلسی رحمته الله علیه ایشان در کتاب *مرآة العقول* چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه را چنین بیان می‌کند: «فیراهم ولایرونه یعنی یعرفهم و لایعرفونه» و بیان خود را مستند به کلام شیخ صدوق رحمته الله علیه ذیل روایت معروف جناب محمد بن عثمان می‌نمایند، مبنی بر امکان رؤیت همراه با عدم شناخت. البته علامه مجلسی رحمته الله علیه رؤیت بدون شناخت را مختص غیبت کبری می‌داند؛ چرا که می‌فرمایند: «در غیبت صغری عده‌ای اگر چه بسیار کم، حضرت را می‌شناختند و این، برای جان شریف حضرت خطرناک بود»<sup>۳</sup> لذا دیده شدن و نشناخته شدن را مختص غیبت کبری می‌دانند. تا جان حضرت محفوظ بماند.

### غیبت شخص و شخصیت

اهمیت این قسمت در این است که اولاً: گروهی که خود را جزو شیعیان اثنا عشری می‌دانند، غیبتی بسیار متفاوت با آنچه در روایات آمده را برای حضرت قائل هستند. بدین صورت که اعتقاد دارند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه خارج از عالم ماده و در عالم مثال به نام «هور قلیا» حضور دارد، که اگر چنین باشد، تمام روایات

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ج ۶۰، ص ۱۰۴.

۲. شرح کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۶۲، ح ۱۲.

۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۷.

قبل، مخدوش خواهد بود و یک نظر جدید در باب چگونگی غیبت ارائه می‌شود. پوشالی بودن این نظریه در ادامه این مبحث خواهد آمد.

ثانیاً: در این قسمت به این مطلب اشاره می‌شود که آیا اهل سنت غیبت را قبول دارند یا خیر؟ و اگر قبول ندارند پاسخ ما به آنها چیست؟ البته این مباحث بسیار مختصر و در اندازه این نوشتار بررسی می‌شود. امید است که در عین اختصار پاسخگوی سؤالات باشد.

## غیبت از منظر فرق و مذاهب

### شیخیه و غیبت

بیان این نکته لازم است که نظر یک فرقه انحرافی در یک مذهب به مثابه عقیده آن مذهب نیست؛ کما اینکه نظر اهل حدیث (از فرق اهل سنت) که قائل به جسمانیت خداوند هستند به مثابه اعتقاد اهل سنت نمی‌باشد، علاوه بر آن، رد نظرات فرقه شیخیه، در حقیقت، دفاع از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و به نفع جهان اسلام است؛ چرا که بهائیت، دنباله شیخیه است و آنها هم قرآن را منسوخ می‌دانند و هم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عبور کرده‌اند و قایل به پیامبران دروغین شده‌اند. پس به دور از انصاف است که عده‌ای، عقاید انحرافی این فرقه را به پای شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بنویسند.

### توضیح

عده‌ای از سران شیخیه می‌گویند امام زمان علیه السلام در عالمی غیر از این عالم، به نام «هور قلیا» زندگی می‌کند. در این نوشتار سعی شده که عقیده شیخیه در رابطه

با چگونگی غیبت امام مهدی علیه السلام از زبان مؤسس این فرقه، یعنی احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسائی» پی گیری شد.

شیخ احمد احسائی معتقد است که امام زمان علیه السلام در زمان غیبت با بدنی غیر عنصری بلکه هور قلیایی در وادی «شمروخ» - که قریه‌ای در عالم «هور قلیا» می‌باشد - زندگی می‌کند.<sup>۱</sup> هور قلیا از دو کلمه عبری «هبل» به معنای «هوای گرم، تنفس و بخار» و «قرنئیم» به معنای «درخشش و شعاع» گرفته شده و این دو لفظ با هم به معنای «تشنع بخار»<sup>۲</sup>.

البته شیخ احمد احسائی معتقد است که هور قلیا لغتی سریانی است که از زبان صابین گرفته شده است.<sup>۳</sup> ظاهراً اولین کسی که اصطلاح «عالم هور قلیایی» را مطرح کرد، سهروردی است. لذا به نظر می‌آید با توجه به تفکر فلسفی شیخ احمد احسائی، وی این واژه و واژه‌های «جابلقا و جابرسا» - که بسیار با هم مرتبط هستند - را از شیخ اشراق، سهروردی گرفته،<sup>۴</sup> و با گرایش فلسفی و اخباری خود، به تلفیق و ترکیب آنها پرداخته است.

سهروردی در فلسفه اشراق و در بحث از «احوال السالکین» پس از توضیح انوار قاهره و انوار معلقه، می‌گوید: «آنچه ذکر شد احکام اقلیم هشتم است که

---

۱. اسرار الامام المهدی، ص ۱۰۹، به نقل از جوامع الکلم، رساله توبلیه، به نقل از متن درسی فرق انحرافی، مرکز تخصصی مهدویت.

۲. برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۳۹۱. به نقل از فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲، مقاله احمد عابدی.

۳. جوامع الکلم، قسمت سوم، رساله ۹، ص ۱. به نقل از متن درسی فرق انحرافی، مرکز تخصصی مهدویت.

۴. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶.

جابلق و جابرص و هور قلیای شگفت در آن قرار دارد»<sup>۱</sup>.

شیخ احمد احسائی نظر خود را چنین بیان می‌کند:

«هور قلیا ملک آخر است که دارای دو شهر جابرسا (جابلسا) - که در مغرب قرار دارد - و جابلقا - که در مشرق واقع است - می‌باشد. پس حضرت قائم علیه السلام در دنیا در عالم مثال نیست؛ اما تصرفش به گونه‌ای است که به صورت هیکل عنصری می‌باشد و با مثالش در مثال، با جسدش در اجساد و با جسمش در اجسام، با نفس خود در نفوس و با روحش در ارواح است»<sup>۲</sup>.

همچنین می‌گوید: «امام زمان علیه السلام هنگام غیبت در عالم هور قلیا است و هر گاه بخواهد به «اقالیم سبعة» تشریف بیاورد، صورتی از صورت‌های اهل این اقالیم را می‌پوشد و کسی او را نمی‌شناسد. جسم، زمان و مکان ایشان لطیف‌تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است»<sup>۳</sup>. جهت رعایت اختصار به همین میزان بسنده می‌شود.

### نقد و بررسی

اول: همانطور که بیان شد چنین عالمی در هیچ روایتی نیامده است و در اصل، لغتی سریانی و در زبان صابثیان است و از فلسفه اشراق گرفته شده است.  
دوم: روایات متواتری که در بخش‌های قبل ذکر شد، نوع غیبت حضرت مهدی علیه السلام را بر خلاف این نظریه بیان کرده‌اند و حتی برخی از آن روایات با

۱. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۵۴. به نقل از، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲، مقاله احمد عابدی.

۲. جوامع الكلم، رساله دمشقیه، قسمت دوم، ص ۱۰۳. به نقل از همان.

۳. همان، رساله شیخیه، قسمت سوم، ص ۱۰۰. به نقل از همان.

تشبیه غیبت حضرت به زندگی برخی انبیای الهی، بر حیات بشری حضرت مهدی علیه السلام بر روی همین زمین خاکی تصریح نموده‌اند.

سوم: این نظریه در حقیقت موجب انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام بر روی زمین می‌شود و این در تناقض با احادیثی، چون حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (لولا الحجة لساخت الارض بأهلها) یا امام حسین علیه السلام (لو لم یبق من عمر الدنيا...) می‌باشد.

چهارم: مرحوم صدوق رحمته الله در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمة غیبت انبیای الهی را از متون اسلامی استخراج، و گردآوری کرده‌اند. با دقت در احوالات آنان درمی‌یابیم که غالب آن بزرگواران در زمان غیبت خود روی همین کره خاکی بوده‌اند؛ حتی حضرت یونس هم که غیبت متفاوت داشته، در شکم ماهی و بر روی زمین بوده است. پس به چه دلیل عقلی و نقلی، جناب شیخ احمد احسائی زندگی حضرت مهدی علیه السلام را در زمان غیبت جسمانی نمی‌دانند؟

پنجم: غیبت صغری و ارتباط نواب اربعه با حضرت و اثبات حداقل یک ملاقات با ایشان در دوران غیبت کبری، کذب بودن این ادعا را می‌رساند. علاوه بر آن که در غیبت صغری ملاقات‌ها منحصر به نواب اربعة نبوده است؛ بلکه افراد دیگری هم خدمت حضرت شرفیاب شده‌اند. جهت اختصار به همین مقدار کفایت می‌شود.

---

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: مجله انتظار موعود، شماره دوم، مقاله استاد ارجمند حجة الاسلام و المسلمین عابدی و جزوه درسی فرق انحرافی، تألیف استاد حجت حیدری چراتی، متن درسی مرکز تخصصی مهدویت.

## اهل سنت و غیبت

غالب علمای اهل سنت، معتقدند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته، و اگر هم داشته از دنیا رفته و مهدی منتظر نبوده است. لذا آنها اصل غیبت را قبول ندارند تا از چگونگی آن سخن بگویند. ولی به همین مقدار بسنده نکرده‌اند و متأسفانه در طول تاریخ، کتب متعددی برای به چالش کشیدن این اعتقاد راسخ شیعه به رشته تحریر در آورده‌اند. در عصر حاضر، شخصیت‌های وهابی مثل احمد الکاتب، ناصر القفاری و محمد امین شیهات متعددی در اصل وجود حضرت مهدی علیه السلام مطرح کرده‌اند که هم‌چون کتاب *الغدیر*، نوشته علامه امینی یا *المراجعات* نوشته علامه شعرانی عالمان دین و پرچمداران مکتب تشیع، جواب‌های متعدد و روشنگرانه‌ای به آنان داده‌اند، تا نااهلان بدانند که خورشید عالم تاب را نتوان منکر شد، چرا که حتی اگر پلک‌ها را روی هم بگذارند، نور آن خورشید قابل انکار نیست.

## توضیح

به عنوان مثال و برای رعایت اختصار، چند سطری از نوشته‌های ناصر القفاری در رساله دکترایش با عنوان «اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة»<sup>۱</sup>

---

۱. کتاب *اصول مذهب الشیعة الامامیة الاثنی عشریة* از جدیدترین کتاب‌ها به شمار می‌رود که به ظاهر برای ایجاد فضای گفتگوی سازنده و نقد و بررسی منصفانه مذهب تشیع نوشته شده است. نویسنده این کتاب، دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، دانش آموخته دانشگاه قصیم و عضو هیأت علمی و مدیر گروه الهیات و مذاهب معاصر دانشگاه مذکور است. رساله کارشناسی ارشد او *مسئله التقرب بین السنه و الشیعه* نام دارد و کتاب *اصول مذهب الشیعه* رساله دکترای وی به شمار می‌رود که در سه جلد منتشر شده است. او برای دست یافتن به منابع شیعی و نگارش رساله‌اش به مصر، عراق، بحرین، کویت و پاکستان سفر کرده است. (به نقل از مشرق موعود، پژوهشکده مهدویت، شماره ۸، ص ۲۷، مقاله حجت الاسلام نصرت الله آیتی).



ذکر می‌شود:

«اما اندیشه غیبت در باور شیعیان دوازده امامی با اندیشه غیبت در میان دیگر فرقه‌ها تفاوت دارد؛ چرا که آنان به غیبت شخصیتی خیالی معتقد هستند؛ شخصیتی که حتی به باور بیشتر فرقه‌ها، وجود خارجی ندارد. این شخصیت نزد طرفدارانش شخصی رمزی است که مردم او را ندیده‌اند و او را نشناخته‌اند و از مکانش آگاهی ندارند. به ادعای آنان، وی پس از ولادتش غایب شده... و برای شیعه که مدعی وجود این شخصیت هستند، جز از طریق نایبانی که ادعای ارتباط با وی را می‌کرده‌اند، آشکار نشده است.

چنین شخصیتی، مهدی منتظر شیعیان است و ایمان به او پایه و زیر بنای مذهبشان را تشکیل می‌دهد و اساس تشیع بر آن استوار است؛ چرا که پس از پایان یافتن سلسله امامان شیعه با دخالت حسن عسکری علیه السلام ایمان به غیبت فرزند پنداری او محوری برای دیگر باورهایشان شد و تبدیل به ستونی گشت که از فرو ریختن بنیان تشیع جلوگیری کرد»<sup>۱</sup>.

نقد و بررسی

مقدمه

با مرور کوتاهی در کتاب *اصول مذهب الشیعه* به آسانی می‌توان فهمید که سراسر وجود افرادی چون احمد الکاتب و ناصر القفاری و... تعصب و کینه تیزی است. عصبانیت آنها از مهدی علیه السلام نیست، بلکه از خداوند گلایه دارند که چرا با

---

۱. *اصول مذهب الشیعه*، صص ۱۰۰۰-۱۰۰۳. به نقل از مجله مشرق موعود، پژوهشکده مهدویت،

دست خود نگهبان مهدی علیه السلام شده است! اسلاف آنها زیر خروارها خاک اند؛ ولی مهدی علیه السلام بیش از هزار و صد سال و اندی عمر کرده و اگر چه در غیبت است، ولی خار چشم آنها است و نمی‌گذارد آسوده بخوابند.

از طرف دیگر، خداوند در وعده خود جدی است و اولیای او فرموده‌اند: وقتی مهدی علیه السلام بیاید در دست او ذوالفقار است و این باعث شعله‌ور شدن کینه آنها شده است؛ چرا که ذوالفقار، «طامس آثار الزیغ و الاهواء»<sup>۱</sup> است و «قاطع حبائل الکذب و الافتراء»<sup>۲</sup> و «قاطع دابر الظلمه»<sup>۳</sup> پس حق دارند که وحشت کنند و بهترین راه برای آنها انکار اوست تا چند روز باقیمانده دنیا را کمی در آرامش بگذارند.

پاسخ ما به این شبهات متعدد است:

یک: در بحث شیخیه عرض شد که فرقه‌های انحرافی به وجود آمده در یک مذهب مورد تأیید آن مذهب نیست و خود اهل سنت نیز فرقه‌های فراوانی چون هندلیه، نظامیه، بشریه، معمریه، مرداریه، ثمامیه و...<sup>۴</sup> را در خود دارند. در طول تاریخ، برخی فرقه‌ها قائل به غیبت اشخاص بوده‌اند که پس از مدتی از دنیا رفته‌اند و این مسئله، واهی بودن ادعای آنان را ثابت کرده است. اگرچه بعضی از آنها قائل به غیبت افرادی هم‌چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، محمد حنفیه، اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بوده‌اند، ولی خود

۱. «محو کننده آثار کجروی و هوا و هوس‌ها». دعای ندبه.

۲. «پاره کننده دامهای دروغ و بهتان». همان.

۳. «ریشه کن کننده ظالمان است». همان.

۴. ر.ک: ملل و نحل.

آنان مدعی چنین مقامی نبوده‌اند؛ علاوه بر اینکه تمام آنها این دنیا را ترک کرده‌اند، و حال آنکه اولین و ابتدایی‌ترین معنای غیبت، زنده بودن شخص غائب است. در ضمن جز برخی از آن فرقه‌ها، اثری از آنها در جهان امروز نیست. علاوه بر این مطالب، اولین شخصی که غیبت را مطرح کرد، خلیفه دوم بود؛ او گفت: «برخی از منافقان گمان می‌کنند که پیامبر خدا ﷺ رحلت کرده است؛ ولی به خدا سوگند، او نمرده است، بلکه به سوی پروردگارش رفته است. به خدا سوگند، پیامبر خدا ﷺ بر می‌گردد و دست و پای کسانی را که گمان می‌کنند او رحلت کرده است، قطع می‌کند»!

دو: این مسئله که ولادت یا مکان یک شخصیت الهی، مخفیانه باشد، آنقدر دور از ذهن نیست که جناب ققاری از آن تعبیر به شخصیت خیالی کنند؛ چرا که هم جناب ابراهیم خلیل چنین بود؛ همان‌طور که شیخ مفید<sup>۱</sup> می‌فرماید: «وقد اجمع العلماء الملل علی ما کان من ستر ولادة ابي ابراهیم الخلیل علیهما السلام...»<sup>۲</sup> و این مطلب از موارد مسلم و مورد پذیرش شیعه و اهل سنت است - و هم جناب موسی<sup>علیه السلام</sup> ولادت مخفیانه و مکان سری داشته است که قرآن کریم نیز شرح زندگی ایشان را مفصل بیان می‌فرماید. بله، اگر بدون دلیل این غیبت‌ها اتفاق می‌افتاد عجیب بود، ولی وقتی هر سه مورد، علت و فلسفه دارد که از مهمترین

۱. عن عائشة: «ان رسول الله ﷺ مات و ابوبکر بالسنح قال اسماعیل یعنی بالعالیه فقام عمر یقول و الله ما مات رسول الله ﷺ قالت و قال عمر و الله ما کان یقع فی نفسی الاذاک و لیبعثه الله فلیقطعن ایدی رجال و أرجلهم». چه بسا این کلمات، برگرفته از کلمات رسول الله ﷺ در رابطه با غیبت فرزندش حضرت مهدی<sup>علیه السلام</sup> باشد. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲۰.

۲. فصول العشرة، ص ۵۸.

آن‌ها، ترس از حکومت و حاکمان ظالم آن عصر است که قصد جان آنان را کرده‌اند، باور و قبول آن عقلایی می‌شود.

سه: در پاسخی دیگر به جناب قفاری در اثبات خیالی نبودن شخصیت امام مهدی علیه السلام اشاره به نظرات بعضی عالمان اهل سنت دال بر ولادت امام مهدی علیه السلام می‌کنیم:

۱. ابن اثیر جزری عزالدین (م ۶۳۰ هجری) در نقل حوادث سال ۲۶۰ هجری چنین می‌نویسد:

«در این سال ابو محمد علوی عسکری وفات یافت. او یکی از امامان دوازده گانه طبق مذهب شیعی است و پدر «محمد» است که شیعیان معتقدند منتظر موعود است.»<sup>۱</sup>

علاوه بر این که قطعاً نمی‌شود پدری از دنیا برود و قرن‌ها بعد، فرزندی از او متولد شود.

۲. ابن خلکان (م ۶۸۱ هجری) نیز می‌نویسد:

«ابالقاسم، محمد بن حسن عسکری بن علی هادی بن محمد جواد، دوازدهمین امام از ائمه دوازده گانه شیعیان است که لقب معروف وی «حجت» است... ولادت وی در روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری واقع گشته است.»<sup>۲</sup>

علاوه بر تصریح به ولادت، ذکر دوازده امام دال بر وجود آن حضرت است؛ چرا که در اعتقاد شیعه، امام دوازدهم، فرزند امام یازدهم است و باید قبل از شهادت ایشان و یا حداکثر نه ماه بعد ولادت یافته باشد.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۷۴.

۲. وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. ذهبی (م ۷۴۸ هجری)، هم در کتاب العبر و هم در کتاب تاریخ دول الاسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی در کتاب العبر می گوید: «در این سال (۲۵۶ هجری) محمد بن حسن بن علی الهادی... علوی حسینی ولادت یافت. وی همان «ابوالقاسمی» است که رافضیان وی را «خلف و حجت» می خوانند و لقبش «مهدی»، «منتظر» و «صاحب الزمان» است. همو پایان بخش ائمه دوازده گانه است»<sup>۱</sup>.

او در تاریخ دول الاسلام نیز می گوید: «او (امام حسن عسکری علیه السلام) پدر «منتظر» رافضیان است و در سامرا به تاریخ هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰، در سن ۲۹ سالگی به جوار رحمت حق شتافت و فرزندش محمد بن حسن - که امامیه او را «قائم» و «خلف الحجة» می نامند - در سال ۲۵۸ هجری ولادت یافت و البته گفته شده به سال ۲۶۰ ولادت یافته است»<sup>۲</sup>.

۴. احمد بن حجر هیشمی شافعی (م ۹۷۴ هجری) نیز می گوید:

«ایشان (امام حسن عسکری علیه السلام) به جز پسرش ابوالقاسم، محمد الحجة - که به هنگام رحلت پدرش، تنها پنج سال داشت - فرزند دیگری از خود به جای نگذاشت. او در مدینه از نظرها پنهان گشت و مشخص نشد که به کجا عزیمت کرد»<sup>۳</sup>.

۵. شبراوی شافعی (م ۱۱۷۱ هجری)<sup>۴</sup>.

۱. العبر فی خبر من غیره، ج ۳، ص ۳۱.

۲. تاریخ الاسلام، حوادث سال های ۲۵۱ - ۲۶۰، ص ۱۱۳، ش ۱۵۹.

۳. الصواعق المحرقة، چاپ اول، ص ۲۰۷.

۴. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، ص ۶۸، به نقل از در انتظار قنوس، ص ۱۶۶.

۶. مؤمن بن حسن شبلنجی (م ۱۳۰۸ هجری).<sup>۱</sup>

۷. خیرالدین زرکلی (م ۱۳۹۶ هجری).<sup>۲</sup>

البته جناب ثامر هاشم العمیدی، اسامی دیگری را نیز ذکر کرده است.<sup>۳</sup> با تتبع در کتب اهل سنت موارد جدید دیگری را هم می‌توان یافت، ولی باید گفت: در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!

چهار: وکلای دروغینی که در عصر غیبت صغری ادعای ارتباط با حضرت را داشتند، هیچکدام - حتی کسانی مثل شلمغانی که در حکومت عباسی صاحب جایگاه بودند - منکر ولادت حضرت مهدی علیه السلام نشدند؛ بلکه خود را نایب و وکیل حضرت معرفی می‌کردند. جو حاکم بر زمان شهادت امام عسکری علیه السلام و عکس العمل حکومت نیز بیانگر اعتقاد آنها به وجود مبارک امام مهدی علیه السلام است؛ چرا که معتمد، حاکم عباسی، بلافاصله پس از شهادت امام، عمال خود را به منزل آن حضرت فرستاد و دستور به تفتیش تمام منزل داد. تا جایی که شیخ مفید رحمته الله می‌فرمایند: «بلا و مصیبتی نبود که بر بازماندگان امام عسکری علیه السلام وارد نشود».<sup>۴</sup>

اینکه حکومت به حضرت مهدی علیه السلام دست نیافت، دلیل بر عدم وجود حضرت نیست، چرا که حافظ حضرت آن دستی بود که موسی علیه السلام را در دل نیل نگهداری کرد و در دامن فرعون پرورش داد. چون خواست خداوند بر محافظت

۱. نورالابصار، ص ۱۶۸.

۲. الأعلام، ج ۶، ص ۸۰.

۳. در انتظار قنوس، ص ۱۶۶، ترجمه مهدی علیزاده.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۶.

ولی خود تعلق گرفت، و آنها بر حضرت دست نیافتند و در نهایت حکومت بعد از ۳ سال از تعقیب و جستجو دست برداشت.

پنج: باید به جناب آقای قفاری و هم‌فکران او گفت: بر استدلال‌های قبل بیفزایند کلام نورانی و متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبنی بر این که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و آتاه منتسب به پیامبر ایشان و اهل بیت علیهم السلام هستند.

۱. ابن ماجه در سنن خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند: «المهدی منّا اهل البیت یصلحه الله عزوجل فی لیلۃ؛ مهدی از اهل بیت است و خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند.»

۲. خوارزمی در *مقتل الحسین علیهما السلام* در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و آتاه را نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می‌داند. <sup>۱</sup> قندوزی در *ینابیع المودة* هم این حدیث را آورده است. <sup>۲</sup>

۳. حموثی جوینی از عبدالله بن عباس نقل کرده است: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «أنا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون». <sup>۴</sup> البته این دسته از احادیث، بسیار است و در این مختصر نمی‌گنجد.

نکته اینجاست که در روایاتی که در منابع اهل سنت آمده امام زمان عجل الله تعالی فرجه و آتاه نهمین فرزندان امام حسین علیه السلام خوانده شده است و به انضمام احادیث «اثنا عشر خلیفه» - که فراوان در کتب اهل سنت وجود دارد - تمام اهل بیت علیهم السلام پشت

۱. سنن، ابن ماجه، ج ۲، ح ۴۰۸۵. به نقل از *درسنامه مهدویت*، ج ۱، ص ۸۸.

۲. *مقتل الحسین*، ج ۱، فصل ۷، ص ۱۲۶.

۳. *ینابیع المودة*، باب ۵۴، ص ۱۶۸.

۴. *فرائد السمطین*، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۴۳۰.

سر هم می آیند؛ یعنی هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بین هشتمین فرزند امام حسین علیه السلام و نهمین فرزند ایشان قرن‌ها فاصله باشد. در احادیث متعددی از جمله حدیث معروف دعبل - که در کتب اهل سنت هم آمده - حضرت رضا علیه السلام تصریح می‌فرمایند که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند چهارم خودشان است.<sup>۱</sup>

با توجه به این روایات که از منابع اهل سنت نقل شده فرزند امام عسکری علیه السلام که نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام است ناگزیر باید متولد شده باشد، چون نمی‌توان گفت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بعد از چند قرن متولد می‌شود.<sup>۲</sup> پاسخ‌های دیگری هم چون ملاقات‌هایی که در زمان غیبت صغری و غیبت کبری با ایشان صورت گرفته نیز، ولادت آن حضرت را اثبات می‌کند که حداقل ارتباط نواب خاص از مسلمات است و موارد دیگر وجود دارد که جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود.

۱. فصول المهمه، فصل ۸ ص ۲۶۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۵۹۱؛ ينابيع المودة، باب ۸۰، ص ۲۵۲.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: اتفاق در مهدی موعود، بخش سوم و چهارم.



## فصل سوم:

فلسفه غیبت از دیدگاه روایات

### مقدمه

در این فصل طی چهار گفتار به فلسفه غیبت پرداخته می‌شود. روش پیش روی، پرداختن به روایات و بررسی سند و دلالت آنان بر معنای مورد نظر می‌باشد. دسته بندی موجود، برای سهولت بررسی روایات و قابل فهم‌تر شدن مطالب است و عادتاً ذوقی می‌باشد. علت‌های غیبت به ظاهری و حقیقی تقسیم شده است که به نظر می‌آید علت حقیقی، همان حکمتی است که بر ما پوشیده است.

### گفتار اول: علل مرتبط با امام زمان علیه السلام

روایات موجود علت‌هایی را بیان می‌کنند که در ظاهر ربطی به مردم ندارد و به خود حضرت و آن برنامه کامل الهی برمی‌گردد. از این رو، در ابتدای گفتار لازم است به نکاتی اشاره شود:

اول: میزان تأثیر این علل در تحقق غیبت، بعد از روایات بحث خواهد شد، اما باید گفت که در انبیای سابق هم غیبت یکی از برنامه‌ها و بایدهای زندگی آنان نبوده است؛ بلکه انسان‌های ظالم و منکر فرستادگان الهی، در مسیر دشمنی با آنان این بستر را فراهم می‌کردند.

دوم: فقط غیبت نیست که از انبیای الهی به حضرت مهدی علیه السلام به ارث رسیده باشد، بلکه سنت‌های دیگری هم هست که در پایان اجمالاً به آنها اشاره خواهد شد.

اول: اجرای سنت غیبت انبیاء علیهم السلام در رابطه با حضرت علیه السلام

#### روایات

۱. حدثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن عبد الله الكوفي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن سنن الانبياء عليهم السلام بما وقع بهم من الغيبات حادثة في القائم منا أهل البيت حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة. قال أبو بصير: فقلت:

یا ابن رسول الله ومن القائم منكم أهل البيت؟ فقال: يا أبا بصير هو الخامس من ولد  
ابنی موسی، ذلك ابن سیده الاماء، یغیب غیبة یرتاب فیها المبطلون، ثم یظهره الله  
عز وجل فیفتح الله علی یده مشارق الارض ومغاربها، وینزل روح الله عیسی بن  
مریم علیه السلام فیصلی خلفه وتشرق الارض بنور ربها، ولا تبقى فی الارض بقعة  
عبد فیها غیر الله عزوجل إلا عبد الله فیها، ویكون الدین كله لله ولو كره  
المشركون<sup>۱</sup>

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «سنت های انبیاء با  
غیبت هایی که بر آنان واقع شده است، همه در قائم ما اهل البیت، موبه مو  
پدیدار می شود».

من: گفتم: «یا ابن رسول الله! قائم شما اهل البیت کیست؟» فرمود: «ای ابوبصیر!  
او پنجمین از فرزندان پسر موسی است. او فرزند سیده کنیزان است و غیبتی کند  
که باطل در آن شک کنند. سپس خدای تعالی او را آشکار کند و به دست او  
شرق و غرب عالم را بگشاید و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر  
او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین بقعه ای نباشد  
که غیر خدای تعالی در آن پرستش شود که خدا را پرستند و همه دین از آن  
خدای تعالی گردد، گرچه مشرکان را خوش نیاید»<sup>۲</sup>

#### بررسی سند حدیث

علی بن احمد بن محمد بن عمران

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۴۵

۲. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۱، ح ۳۱.

مرحوم تستری در قاموس الرجال ایشان را با علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق و ایشان را با علی بن احمد بن موسی الدقاق یکی می‌داند و این دو شخص از مشایخ مرحوم صدوق بوده‌اند و اسم ایشان را همراه با رضی الله عنه و رحمة الله علیه می‌آورده است.<sup>۱</sup> همچنین جناب نمازی می‌فرماید: «ایشان از شاگردان مرحوم کلینی و از مشایخ مرحوم صدوق بوده‌اند.»<sup>۲</sup> بنابراین، حداقل، اعتماد مرحوم صدوق رحمه الله به استاد ثابت است. اگر چه چنین الفاظی (ترضی و ترحم) دلالت بر وثاقت راوی نمی‌کند؛ اما تجلیل اجلاً همچون مرحوم کلینی و صدوق از این شخصیت و عدم ذم در رابطه با او دال بر حسن بودن است و بنا بر نظر کسانی که شیخوخیت را باعث توثیق راوی می‌دانند<sup>۳</sup> هم وثاقت راوی را می‌توان ثابت دانست؛ اگر چه بسیاری از بزرگان ملتزم به این دو امر نیستند.

محمد بن عبد الله الكوفي

مرحوم آیت الله خویی می‌فرماید: «ایشان خادم نایب سوم، جناب حسین بن روح بودند.» ایشان، وی را یکی از مشایخ مرحوم کلینی رحمه الله و از ثقات راویان شیعه می‌دانند.<sup>۴</sup>

موسی بن عمران النخعی

مرحوم آیت الله خویی ایشان را با توجه به اینکه از راویان تفسیر قمی است، از ثقات می‌دانند.<sup>۵</sup> همچنین نقل علمایی همچون مرحوم کلینی، صدوق و علی بن

۱. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۶۲، شماره‌های ۵۰۲۸، ۵۰۲۹، ۵۰۳۰.

۲. مستدرک علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۰۰، شماره‌های ۹۶۷۲، ۹۶۷۳ و ۹۶۸۲.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶ و ج ۲۴، ص ۳۲۷.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۴۱۶ و ج ۱۵، ص ۲۸۵.

۵. همان، ج ۲۰، ص ۶۶.

ابراهیم، خود می‌تواند مؤید دیگری بر وثاقت ایشان باشد.

حسین بن یزید النوفلی

آیت الله خوئی می‌فرماید: «با توجه به اینکه ایشان از راویان تفسیر قمی می‌باشند و توثیق ایشان بدون معارض است، ایشان موثق می‌باشند»<sup>۱</sup>.

حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش، علی بن ابی حمزه

مهم‌ترین ضعف این پدر و پسر، توقف بر امام کاظم علیه السلام و عدم قبول امامت حضرت رضا علیه السلام می‌باشد که البته همین دلیل، بر طرد و اسقاط آنها از درجه وثاقت کفایت می‌کند؛ اما نکاتی قابل ذکر است:

یک: آیت الله زنجانی می‌فرماید: «چنانچه روایت، متعلق به قبل از توقف واقفه باشد، روایت، صحیح است و هیچ ایرادی بر آن وارد نیست. چراکه شخصی مثل علی ابن ابی حمزه، از وکلا و نزدیکان امام کاظم علیه السلام به شمار می‌رفت. البته احادیث بعد از توقف، نیاز به بررسی دارد»<sup>۲</sup>. جناب نمازی هم چنین نظری دارند.<sup>۳</sup> دو: عده‌ای قائل به رجوع و توبه علی بن ابی حمزه هستند و دلیل آنها روایاتی از او در رابطه با امام مهدی علیه السلام - همانند همین روایت مذکور - است.<sup>۴</sup>

سه: بعضی دیگر، کثرت روایات علی بن ابی حمزه را دال بر وثاقت او می‌دانند. به عنوان نمونه، مرحوم آیت الله خوئی می‌فرماید: «علی ابن ابی حمزه، ۵۴۵ روایت دارد»<sup>۵</sup> این روایات، معمولاً در مهمترین منابع شیعه می‌باشد.

۱. همان، ج ۷، ص ۱۲۲

۲. رجال، جناب آقای حسینی قزوینی، مرکز تخصصی مهدویت.

۳. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۲، ش ۷۸۳۲ شرح حال علی بن ابی حمزه.

۵. همان، ص ۲۴۳؛ تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

چهار: این روایت از نظر دلالت، تصریح بر امامت امام عصر علیه السلام دارد؛ در نتیجه یا قبل از توقف آنها بوده - که با مبنای آیت الله زنجانی تطبیق دارد - یا متعلق به بعد از توقف است - که در این صورت موافق با نظر دوم است، یعنی توجه و اعتقاد به امام مهدی علیه السلام - لذا در هر صورت این روایت از جهت پدیر مشکلی ندارد؛ ولی ضعف پسر، یعنی حسن بن علی بن ابی حمزه به قوت خود باقی است. لذا اگر راویان دیگر ثقه باشند روایت به جهت وجود او، ضعیف می‌باشد.

#### ابی بصیر

مرحوم آیت الله خویی در ترجمه جناب «لیث بن البختری» به طور مفصل راجع به این شخصیت بحث می‌کنند و در نهایت ایشان را ثقه می‌دانند.<sup>۱</sup>

#### نتیجه

با توجه به مطالبی که گفته شد، چه بسا علی بن احمد بن محمد عمران از جهالت خارج شده باشد، ولی روایت موجود از نظر حسن بن علی بن ابی حمزه ضعیف است و استناد به این روایت در رابطه با غیبت امام عصر علیه السلام مشکل دارد؛ ولی اگر متن با روایات صحیح مطابق باشد می‌توان به آن استناد کرد. البته بحث دلالی روایت پابرجاست که در آخر احادیث به آن پرداخته خواهد شد.

۲- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، وحیدر بن محمد السمرقندی جميعا قالوا: حدثنا محمد بن مسعود قال: حدثنا جبرئیل بن أحمد، عن موسی بن جعفر البغدادی قال:

---

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۴۵. روایات ذم و مدح را آورده‌اند و روایات ذم را ضعیف دانسته‌اند ولی بعضی روایات مدح را صحیح شمرده‌اند و در نهایت رأی به وثاقت ابی بصیر داده‌اند.

حدثنی الحسن بن محمد الصیرفی، عن حنان بن سدير، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن للقائم منا غيبة يطول أمدها، فقلت له، يا ابن رسول الله ولم ذلك؟ قال: لأن الله عزوجل أبى إلا أن يجرى فيه سنن الانبياء عليهم السلام في غيبتهم، وإنه لا بد له يا سدير من استيفاء مدد غيبتهم، قال الله تعالى: لتركبن طبقا عن طبق اي سنن من كان قبلکم.<sup>۱</sup>

حنان بن سدير از پدرش از امام صادق عليه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «برای قائم ما غیبتی است که مدت آن به طول می‌انجامد» گفتم: «ای فرزند رسول خدا! آن برای چیست؟» فرمود: «برای آنکه خدای تعالی می‌خواهد در او سنت‌های پیامبران عليهم السلام را در غیبت‌هایشان جاری کند. ای سدير! گریزی از آن نیست که مدت غیبت‌های آن‌ها به سر آید. خدای تعالی فرمود: «سنت‌های پیشینیان در شما جاری است».<sup>۲</sup>

### بررسی سند حدیث

مظفر بن جعفر علوی

مرحوم آیت الله خوئی درباره وی ساکت است؛<sup>۳</sup> ولی مرحوم مامقانی می‌گویند: «در اینکه ایشان شیعه است، شکی وجود ندارد؛ علاوه بر اینکه ایشان استاد اجازه شیخ صدوق رحمته الله می‌باشد و همین مقام، برای وثاقت او کفایت می‌کند».<sup>۴</sup>

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰ و ۴۸۱

۲. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۶.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

۴. تنقیح العقال، ج ۳، ص ۹۶. «لا شبهة فی کونه امامیا و کونه شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم النقه.»



اگرچه مرحوم مامقانی مبنای خود را فرمود، ولی به نظر می‌آید حسن بودن راوی مسلم باشد.

جعفر بن محمد بن مسعود

شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید: «این شخص فاضل است».<sup>۱</sup> علامه مجلسی نیز در کتاب وجیزه و بلغه گفته‌اند: «وی ممدوح است».<sup>۲</sup> مرحوم مامقانی با توجه به مطالب شیخ طوسی رحمته الله او را از حسان به شمار آورده و روایتش را حسن می‌داند.<sup>۳</sup>

حیدر بن محمد السمرقندی

شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید: «این شخص، جلیل‌القدر و فاضل است». مرحوم شیخ، هم در فهرست این مطلب را دارند و هم در رجال، او را جلیل‌القدر می‌دانند.<sup>۴</sup> علامه حلی نیز در بخش نخست خلاصه الاقوال نام ایشان را آورده و می‌گوید: «عالم جلیل‌القدر و ثقه است».<sup>۵</sup> در نتیجه راوی ثقه است.

محمد بن مسعود

وی صاحب تفسیر عیاشی است و در آغاز از علمای عامه به شمار می‌آمد؛ ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه نمود. مرحوم نجاشی می‌گوید: «او ثقه، راستگو و یکی از شخصیت‌های برجسته این طایفه است. ابتدا، پیرو مذهب عامه بود، ولی بعد مستبصر و شیعه شد».<sup>۶</sup> مرحوم شیخ طوسی نیز او

۱. رجال، شیخ طوسی، ص ۴۱۸، ش ۶۰۴۳.

۲. این کتاب به نام «رجال المجلسی» منتشر شده و این مطلب در ص ۱۷۷ آن به شماره ۳۷۵ آمده است.

۳. تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۵۹.

۴. فهرست، ص ۱۲۰، ش ۲۵۹؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۶۳.

۵. خلاصه الاقوال، ص ۱۲۷، ش ۳۳۱.

۶. رجال، نجاشی، ص ۲۵.

را جلیل‌القدر دانسته و می‌گوید: «وی از نظر علم، فضل، ادب، فهم و هوشیاری بیشترین بهره را نسبت به اهل زمان خود در مشرق (اطراف خراسان) داشت»<sup>۱</sup>.

جبرئیل بن أحمد (فارابی)

شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید: «او مقیم کش بود و روایات زیادی از علمای عراق، قم و خراسان نقل کرده است»<sup>۲</sup>. مرحوم مامقانی، از وجیزه علامه مجلسی نقل می‌کند که او ممدوح است و می‌افزاید: «مرحوم وحید بهبهانی در حواشی خود می‌گوید: علامه مجلسی رحمته الله جبرئیل بن أحمد را ممدوح دانسته است». مرحوم مامقانی معتقد است که ریشه مبنای علامه به کلام شیخ طوسی رحمته الله می‌گردد که جبرئیل بن أحمد کثیر الروایه و مورد وثوق تام کشی بوده است، به گونه‌ای که هر جا دست خط و نوشته او را می‌دید، به آن اعتماد کرده و آن چه را از دست خط او می‌یافت به آن اعتماد می‌کرد و بی‌درنگ به نقل آن می‌پرداخت. و از کثرت روایت و اعتماد کشی است که مرحوم بهبهانی وثاقت راوی را نتیجه گرفته است.

مرحوم مامقانی نظر نهایی خود را چنین بیان می‌دارد: «روایات جبرئیل بن أحمد را اگر در زمره روایات موثق ندانیم، حداقل، از روایات حسان به شمار می‌آیند»<sup>۳</sup>.

مرحوم شوشتری - که شخصی نقاد بوده و به سختی وثاقت یک راوی را می‌پذیرفت - می‌گوید: «تحقیق این است که او استاد جناب عیاشی و مورد پذیرش

۱. فهرست، ص ۲۱۲، ش ۶۰۴: رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۷.

۲. رجال، شیخ طوسی، ص ۴۵۸.

۳. تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۲.

مطلق کشی بوده است»<sup>۱</sup> و با این استدلال روایات او را موثق می‌دانند.

موسی بن جعفر البغدادی

مرحوم مامقانی سخن خود را، در رابطه با این شخص با تأمل بیان کرده و می‌گوید: «بر حسب ظاهر، وی امامی مذهب و شیعه است؛ اما وضعیت او مجهول بوده و نمی‌دانیم چگونه شخصیتی است؛ مگر اینکه با ابن وهب بغدادی یکی باشد. اما ابن وهب بغدادی را می‌توان از مجهول بودن خارج کرد؛ زیرا ابن داود، او را در باب راویان مورد اعتماد آورده است؛ لذا حداقل جزو راویان حسان به شمار می‌آید. امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی باشد<sup>۲</sup> در این صورت، او در زمره مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی در کتاب *نوادیر الحکمه* نخواهد بود؛ چرا که او هر فردی را در این کتاب استثنا کرده، ضعیف بوده است. از این رو، در کتاب *الذخیره* پس از نقل روایت، گفته است: در طریق آن موسی بن جعفر البغدادی است که فردی موثق نیست؛ ولی در زمره مستثنیات *نوادیر الحکمه* نیز نمی‌باشد. چه بسا این کلام بر مقام والای او دلالت داشته باشد»<sup>۳</sup>.

از سوی مرحوم وحید بهبهانی نیز می‌گوید: «محمد بن احمد بن یحیی (صاحب *نوادیر الحکمه*) او را استثنا نکرده و از او روایت نقل کرده است و این دلالت بر عدالت او دارد...»<sup>۴</sup>.

مرحوم آیت الله خوئی نظر خاصی نمی‌دهند؛ ولی به نقل روایت از وی در

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. مرحوم آیت الله خوئی تصریح بر اتحاد دو راوی داشته و این مطلب را مسلم دانسته است. رک: معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۳۹-۳۷.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۵.

۴. تعلیقه علی منهج المقال، ص ۳۴۵.

کافی و کمال الدین و تمام النعمه و حتی کامل الزیارات اشاره دارند<sup>۱</sup> با وجود این بیانات، به طور قطع وی از راویان ممدوح است.

حسن بن محمد الصیرفی

شیخ طوسی و علامه حلی می‌فرمایند: «حسن بن محمد بن سماعه، ابو محمد کندی صیرفی کوفی، واقفی مذهب است؛ اما دارای تألیفاتی ارزشمند است و از فقه و دانش پاکی برخوردار بوده (انحراف سلیقه ندارد) و حسن انتقاد (در نقد یا انتخاب حدیث) داشته و روایات زیادی را می‌دانسته است»<sup>۲</sup>. نجاشی و علامه در کلامی دیگر می‌فرمایند: «وی فقیه و ثقه است»<sup>۳</sup>.

مرحوم آیت الله خوئی می‌فرمایند: «او از بزرگان واقفی مذهب شمرده می‌شد و روایات فراوانی نقل می‌کرد. وی فقیه و ثقه است»<sup>۴</sup>. بنابر این وثاقت راوی ثابت است.

حنان بن سدید

مرحوم آیت الله خوئی اشاره به تصریح شیخ طوسی رحمته الله و وثاقت وی نموده و حنان بن سدید را از راویان تفسیر قمی می‌دانند؛ در ادامه، روایات متعددی در تأیید او آورده و بیان می‌کنند که در سند ۱۲۷ روایت آمده است<sup>۵</sup>. به نظر می‌آید آیت الله خوئی به تصریح شیخ طوسی رحمته الله و وثاقت او کفایت نموده‌اند. مرحوم

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۳۹-۳۷.

۲. «واقفی المذهب، الا انه جيد التصانيف، نقی الفقه، حسن الانتقاد (الانتقاء) کثیر الحدیث» (مهرست، ص ۵۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۱۲).

۳. وسائل الشیعة، ج ۳۰، ص ۳۴۷.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷.

۵. همان، ج ۷، ص ۳۱۶.

مامقانی هم به دو نکته اشاره می‌کنند که می‌تواند مؤید توثیق شیخ طوسی رحمته الله باشد: نقل اجلا (اصحاب اجماع) از وی، مثل جناب حسن بن محبوب و غیره، و نیز کثرت روایت او.<sup>۱</sup>

سدیر

ایشان سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی می‌باشند. مرحوم آیت الله خوئی بعد از بحثی مفصل درباره این شخصیت می‌فرماید: «ابن قولویه در کامل الزیارت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود (به خاطر وجود او در سند این دو کتاب) وی را توثیق نموده‌اند؛ در نتیجه او ثقة است»<sup>۲</sup>. همچنین مرحوم خوئی به وجود روایات مدح و ذم اشاره کرده، روایات ذم و یکی از روایات مدح را ضعیف دانسته است. روایت دیگری که دال بر مدح او هست را نیز مورد قبول ندانسته‌اند؛ در حالی که علامه حلی این روایت را معتبر دانسته و می‌فرماید: «این روایت بر علو مرتبه سدیر دلالت دارد»<sup>۳</sup>.

برای واضح‌تر شدن مطلب متن حدیث آورده می‌شود:

زید شحام می‌گوید: در حالی که دستم در دست امام صادق علیه السلام بود، مشغول طواف بودم و می‌دیدم که اشک امام بر گونه‌هایش جاری است. امام فرمود: «ای شحام! ندیدی خدا چه عنایتی در حق من نمود؟» آن گاه گریست و دعا کرد و بار دیگر فرمود: «ای شحام! من، از خدای عزوجل، آزادی سدیر و عبد السلام را

۱. تنقیح المقال، ج ۲۴، ص ۲۲۷.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۶.

۳. خلاصة الاقوال، ص ۱۶۵.

خواستم و خداوند، آن دو را به من بخشید و آزادشان ساخت.<sup>۱</sup>»  
 بله اگر راوی این روایت، شخص سدید بود، بنا بر مبنای امام خمینی علیه السلام و آیت  
 الله خویی علیه السلام نه تنها دلالت بر مدح نداشت، بلکه دلالت بر ذم می کرد؛ اما با توجه  
 به این که راوی، شخصی غیر از سدید است، در دلالت این حدیث بر مدح و علو  
 سدید مانعی نیست. لذا راوی ثقه است.

### نتیجه

این روایت از نظر سند صحیح می باشد، و استناد به این روایت امکان پذیر  
 است. و می توان غیبت انبیای الهی - که یک سنت است - در حضرت جاری  
 دانست. البته این مطلب جدای از روایات دیگری است که می توانند مؤید متن این  
 روایت شریف باشند. بحث دلالتی در آخر روایات می آید.

۳- حدثنا محمد بن علی بن بشار القزوينی رضی الله عنه قال: حدثنا  
 أبو الفرج المظفر بن أحمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفي قال: حدثنا  
 محمد بن إسماعيل البرمكي قال: حدثنا الحسن بن محمد بن صالح البزاز  
 قال: سمعت الحسن بن علي العسكري عليهما السلام يقول: إن ابني هو  
 القائم من بعدی وهو الذي یجری فیہ سنن الانبیاء علیهم السلام بالتعمیر  
 والغیبة حتی تقسو القلوب لطول الامد فلا یثبت علی القول به إلا من كتب

---

۱. قال الشحام عن الصادق علیه السلام: «انی لأطوف حول الکعبة و کفی فی کف أبی عبدالله علیه السلام و دموعه  
 تجری علی خدی، فقال: یا شحام! ما رأیت ما صنع ربی إلی، ثم بکی و دعا، ثم قال لی: یا شحام!  
 انی طلبت إلی الهی فی سدید و عبدالسلام بن عبد الرحمان - و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلی  
 سیلهما» (اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۰).

الله عزوجل فی قلبه الایمان وایده بروح منه<sup>۱</sup>.

حسن بن محمد بن صالح گوید: از امام حسن بن علی عسگری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «فرزندم، قائم پس از من است و او همان کسی است که سنت های انبیاء علیهم السلام از طول عمر و غیبت در او جاری است تا به غایتی که دلها به واسطه طول مدت غیبت او سخت گردد؛ پس هیچ کس بر امامت او باقی نمی ماند جز کسی که خدای تعالی ایمان را در دلش نقش کرده و وی را با روحی از جانب خود مؤید ساخته است.»<sup>۲</sup>

بررسی سند حدیث

محمد بن علی بن بشار قزوینی

مرحوم آقای خوبی رحمته الله می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق هستند که جناب صدوق، اسم ایشان را همراه با «رضی الله عنه» می آوردند.<sup>۳</sup> شیخ اجازه بودن او نیز بنا بر نظر مرحوم مامقانی خود دال بر توثیق او است.»<sup>۴</sup>

ابوالفرج المظفر بن احمد

مرحوم آیت الله خوبی می فرماید: «شیخ طوسی رحمته الله در قسمت «من لم یرو عنهم علیهم السلام» ایشان را ذکر کرده است. لذا ایشان مدح و ذمی ندارد.»<sup>۵</sup>

محمد بن جعفر الکوفی

---

۱. کمال الدین وتمام النعمه، ص ۵۲۴.  
۲. همان، ترجمه منصور بهلوان، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴.  
۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۰۸، ش ۱۱۲۷۷.  
۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.  
۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۴۰۲.

مرحوم آقای خوبی ایشان را در برخی موارد با محمد بن جعفر الاسدی، و در بعضی موارد با محمد بن جعفر الرزاز، متحد می‌دانند.<sup>۱</sup> حال، اگر ایشان محمد بن جعفر الرزاز باشند، مورد اعتماد صاحب تفسیر قمی بوده و ثقه هستند.<sup>۲</sup> و اگر ایشان محمد بن جعفر الاسدی باشند باز هم ثقه می‌باشند.<sup>۳</sup> گویی در این قسمت، مرحوم آقای خوبی این روایت را جزو روایات محمد بن جعفر الاسدی دانسته است و او ثقه می‌باشد.

#### محمد بن اسماعیل برمکی

مرحوم آقای خوبی می‌فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق و همان محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی‌اند که جناب نجاشی او را توثیق نموده است.»<sup>۴</sup> بنابراین، این شخصیت از اجلای رجال شیعه و ثقه می‌باشند. جناب آقای نمازی هم ایشان را توثیق نموده‌اند.<sup>۵</sup>

#### حسن بن محمد بن صالح البزاز

شخصیت ایشان، مجهول است و به نظر می‌آید فقط جناب نمازی اسم ایشان را ذکر کرده باشند.<sup>۶</sup> ولی نکته اینجا است که جناب محمد بن اسماعیل برمکی که شخصیت ثقه‌ای می‌باشد، از او روایت نقل کرده است؛ یعنی اگرچه ایشان مجهول است، ولی متن حدیث آنقدر مشهور و مورد پذیرش بوده است که جناب محمد

۱. همان، ج ۱۶، ص ۱۸۷.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۱۸۳.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۳۸۳.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۹۹ و ۱۰۲.

۵. مستدرک علم الرجال، ج ۳، ص ۴۳.

۶. همان، شماره ۳۹۶۲.



بن اسماعیل، تلقی به قبول نموده و این حدیث را نقل می‌نماید. ولی به هر حال، روایت از جانب ایشان دچار ضعف است و راوی توثیق نشده است.

### نتیجه

این حدیث از ناحیه مظفر بن احمد و حسن بن محمد بن صالح، ضعیف است و قابل استناد نیست و بر فرض توجیه آخرین راوی، حدیث، هم‌چنان، از ناحیه مظفر بن احمد ضعیف و غیرقابل استناد است.

اما با توجه به اینکه سند حدیث قبل، صحیح بود، ضعف سند این حدیث را جبران می‌کند؛ لذا متن حدیث قابل استناد می‌باشد. البته این بدین معنی نیست که شخصیت جناب مظفر بن احمد و حسن بن محمد بن صالح توثیق شده باشند، بلکه مجهول بودن شخصیت آنها به قوت خود باقی است. بحث دلالت حدیث در آخر می‌آید.

۴. حدثنا ابوطالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزیدی الجعفی عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن ذا القرنین كان عبداً صالحاً جعله الله عزوجل حجة علی عباده فدعا قومه الی الله و أمرهم بتقواه فضربوه علی قرنه فغائب عنهم زماناً... حتی قیل: مات أو هلك بأی وادء سلک، ثم ظهر و رجع الی قومه فضربوه علی قرنه الآخر و فیکم من هو علی سنته و ان الله عز و جل مکن لذی القرنین فی الارض... و جعل له من کل شیء سبیاً، و بلغ المغرب و المشرق و ان الله تبارک و تعالی سيجری سنته فی القائم ﷺ من ولدی....<sup>۱</sup>

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۴، ح ۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ح ۳۱، ص ۳۲۲.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «ذوالقرنین بنده صالحی بود که خدای تعالی او را بر بندگانش حجت قرار داد و او قومش را به خدای تعالی فراخواند و آنها را به تقوای الهی فرمان داد، ولی آنها ضربتی بر سر او زدند و او زمانی از دیدگان آنها غایب شد تا به غایتی که گفتند او در سرزمینی مرده یا هلاک شده است! سپس آشکار گردید و به نزد قومش بازگشت و آنها ضربتی دیگر به طرف دیگر سر او زدند و در میان شما کسی هست که بر سنت او باشد. خدای تعالی ذوالقرنین را در زمین مقتدر کرد و وسیله هر کاری را به او داد و او به مغرب و مشرق رسید و خدای تعالی روش او را در قائم علیه السلام از فرزندان من جاری می‌سازد...»<sup>۱</sup>

بررسی سند

مظفر بن جعفر بن المظفر

آیت الله خویی رحمته الله می‌فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و نام ایشان را با «رضی الله عنه» یا «رضوان الله تعالی علیه» همراه می‌کرده است»<sup>۲</sup>.  
جناب آقای نمازی نیز در مستدرکات می‌گوید: «به احتمال قوی، ایشان با مظفر بن جعفر بن محمد یکی است؛ در این صورت او شیخ اجازه تلکبری است» و آن را مساوی با وثاقت ایشان می‌داند.<sup>۳</sup> جناب مازندرانی هم در منتهی المقال به کثرت نقل مرحوم صدوق از ایشان اشاره دارد و همانند جناب آقای نمازی دو

۱. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۹۴، ح ۴.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۸، ش ۱۲۴۰۴.

۳. مستدرک علم الرجال، ج ۷، ص ۴۳۴، ش ۱۴۹۹۱ و ۱۴۹۹۲.

شخصیت را یکی می‌داند.<sup>۱</sup>

نتیجه

شیخ اجازه بودن برای تلعهکبری که استاد شیخ مفید<sup>رحمه الله</sup> بوده و کثرت روایت مرحوم صدوق از او - که در دقت نقل کم نظیر است - و این که او از مشایخ اجازه شیخ مفید است، کمتر از وثاقت نیست؛ پس وثاقت ایشان ثابت است. لذا روایت از نظر ایشان بدون ایراد می‌باشد.

جعفر بن محمد بن مسعود

آیت الله خویی<sup>رحمه الله</sup> می‌فرماید: «شیخ طوسی در رجال، ایشان را فاضل قلمداد نموده و هم چنین ابن قولویه از ایشان روایت نقل می‌کند و شیخ طوسی<sup>رحمه الله</sup> ایشان را جزء «من لم یرو عنهم علیهم السلام» آورده است»<sup>۲</sup>.

با توجه به تصریح شیخ طوسی<sup>رحمه الله</sup> - که او را فاضل دانسته است - و توثیق ابن قولویه به نظر می‌آید که راوی جزء ممدوحین باشد، و در این صورت، روایت از جانب ایشان ایراد ندارد؛ ولی اگر فاضل بودن و توثیق ابن قولویه را قبول نکنیم و این عبارت را مثل مرحوم خویی دال بر توثیق ندانیم، ایراد باقی است.

عمرو بن شمر

مرحوم تستری در قاموس الرجال<sup>۳</sup> و مرحوم آیت الله خویی تضعیف مرحوم نجاشی را قبول و دفاعی از این شخصیت نمی‌کنند. ولی تأییداتی که مرحوم آقای خویی می‌آورند هم قابل توجه است. این تأییدات عبارتند از:

---

۱. منتهی المقال، ج ۶، ص ۲۶۸، ش ۲۹۹۰.  
۲. معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲۱، ش ۲۲۸۲.  
۳. قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۰۸، ش ۵۴۹۵.

اول: اعتماد شیخ مفید<sup>۱</sup> به روایات ایشان.

دوم: توثیق ابن قولویه بر او، به خاطر نقل روایت از ایشان.

سوم: نقل علی بن جعفر در تفسیر قمی از ایشان.

چهارم: توثیق محدث نوری در جلد سوم مستدرک.

پنجم: نقل اجلاء از ایشان که پنج نفر از اصحاب اجماع باشند.

ششم: کثرت روایات ایشان در کتب روایی که بالغ بر ۱۶۷ روایت می‌باشد.<sup>۱</sup>

به نظر می‌آید اگر توثیقات شیخ مفید، ابن قولویه و علی بن جعفر را معارض با تضعیف نجاشی بدانیم، کثرت روایات و نقل اجلاء از او، در وثاقت ایشان کفایت کند و برخی از رجالیون<sup>۲</sup> همین مقدار را در وثاقت یک راوی کافی می‌دانند.

#### جابر بن یزید جعفی

مرحوم تستری در قاموس الرجال، بعد از آوردن بحث‌های مفصلی راجع به شخصیت ایشان؛ قائل به وثاقت او شده و او را از اجلا دانسته است.<sup>۳</sup> همچنین آیت الله خویی<sup>۴</sup> ایشان را توثیق نموده‌اند.<sup>۴</sup>

#### جابر بن عبدالله انصاری

آیت الله خویی<sup>۵</sup> در رابطه با ایشان می‌فرمایند: «جلالت مقام جابر آنقدر واضح و معلوم است که نیازی به بررسی حواشی در رابطه با ایشان نیست».<sup>۵</sup>

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۰۶، ش ۸۹۲۲

۲. تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۳. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۳۲، ش ۱۳۴۶.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۵، ش ۲۰۲۵.

۵. همان، ج ۴، ص ۱۵، ش ۲۰۱۸.

### نتیجه

این روایت هم از نظر سند، موثق و قابل استناد برای بحث مورد نظر می‌باشد و بحث دلالتی در آخر می‌آید.

۵. حدثنا الشریف ابوالحسن علی بن موسی بن احمد العلوی قال: حدثنا ابوعلی محمد بن همام، قال: حدثنا احمد بن محمد النوفلی، قال: حدثنا احمد بن هلال عن عثمان بن عیسی الکلابی، عن خالد بن نجیح، عن حمزة بن حرمان، عن ایبه (حرمان بن اعین) عن سعید بن جبیر قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام يقول: فی القائم منّا سننٌ من الانبیاء سنة من اینا آدم و سنة من نوح و سنة من ابراهیم و سنة من موسی و سنة من عیسی و سنة من ایوب و سنة من محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ فأما من آدم و نوح طول العمر، و اما من ابراهیم فخفاء الولاده و اعتزال الناس و اما من موسی فالخوف و الغیبه....<sup>۱</sup>

سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در قائم ما سنت‌هایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از پدرمان آدم علیه السلام، سنتی از نوح، سنتی از ابراهیم، سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم. اما از آدم و نوح، طول عمر؛ از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم، و اما از موسی، خوف و غیبت....<sup>۲</sup>

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ح ۴، ص ۲۱۶.

۲. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۰، ح ۳.

بررسی سند حدیث

علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم

آیت الله خویی رحمته الله می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق می باشند»<sup>۱</sup>.

در اینکه آیا صرف مشایخ اجازه بودن دلالت بر وثاقت راوی می کند یا خیر، اقوال مختلف است.

اول: مرحوم امام رحمته الله و مرحوم خویی رحمته الله می فرمایند: هیچ اثری بر شیخ اجازه بودن مترتب نیست و نیاز به بررسی دارد.

دوم: مرحوم محمد تقی مجلسی، بهبهانی، محدث بحرانی و مرحوم مامقانی<sup>۲</sup> قائل به وثاقت مشایخ اجازه هستند.

سوم: برخی علما، مشایخ اجازه معروف را ثقه می دانند؛ همانند: شهید ثانی، صاحب معالم، شیخ بهایی، مرحوم میرداماد، سید بحر العلوم و سید حسن صدر. چهارم: علامه مجلسی و سید حسن صدر شیخ اجازه بودن را نشانه حسن حال و دال بر مدح می دانند.<sup>۳</sup>

در نتیجه، اعتماد یا عدم اعتماد بر مشایخ اجازات، بستگی به مبنا دارد. در ضمن کلمه «الشریف» در ابتدای روایت می تواند دلالت بر اعتماد بیشتر مرحوم صدوق بر راوی داشته باشد. والله العالم.

محمد بن همام

آیت الله خویی رحمته الله جناب محمد بن همام را با محمد بن ابی بکر همام بن سهیل

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۸۷، ش ۸۵۲۹

۲. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۳. پژوهشی در علم رجال، ص ۳۶۳.

متحد می‌دانند<sup>۱</sup> و در رابطه با شخصیت محمد بن ابی بکر همام بن سهیل می‌گویند: «جناب نجاشی رضی الله عنه او را از بزرگان اصحاب و متقدمین آنان می‌داند. همچنین ایشان دارای منزلتی عظیم و کثیر الحدیث است؛ علاوه بر آن، شیخ طوسی رضی الله عنه تصریح بر وثاقت ایشان دارند.»<sup>۲</sup>

احمد بن محمد النوفلی

شخصیت ایشان در کتب رجالی مهم آمده؛ ولی در رابطه با او هیچ مدح یا ذمی وارد نشده است.<sup>۳</sup> در نتیجه ایشان مجهول می‌باشند.

احمد بن هلال

آیت الله خوئی رضی الله عنه می‌فرمایند: «در اینکه ایشان فاسد العقیده بوده، شکی نیست؛ ولی فساد عقیده، ضرری به حجیت خبر نمی‌زند. لذا وثاقت او بعد از صالح الروایة خواندن نجاشی نسبت به او فی نفسه ثابت است، علاوه بر اینکه در سند کامل التزیارات و تفسیر قمی هم آمده است. در نتیجه ظاهراً احمد بن هلال ثقة است.<sup>۴</sup> ولی نظر محققان درباره او به خاطر لعن و نفرین حضرت، هم‌چنان منفی است؛ اگرچه کلام او را قبول کنند.

عثمان بن عیسی

آیت الله خوئی می‌فرمایند: «جناب نجاشی، ایشان را از بزرگان واقفه بر امام کاظم علیه السلام می‌داند که بعداً توبه کرده و اموال را به امام رضا علیه السلام تسلیم نموده

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۲۳، ش ۱۱۹۶۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۲، ش ۹۹۶۷.

۳. همان، ج ۲، ص ۳۲۲، ش ۹۱۶؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۴۹، ش ۵۸۶.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۸، ش ۱۰۰۵ و در بعضی نسخ ج ۳، ش ۱۰۰۸.

است». ایشان توقف او را قبول کرده ولی درباره توبه کردن او مردد است؛ چون روایت آن ضعیف می‌باشد با این حال، ایشان فساد عقیده را باعث عدم حجیت روایت نمی‌دانند؛ به علاوه اینکه وجود او در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی و اعتماد شیخ طوسی به او و قول ابن شهر آشوب مبنی بر اینکه او از اصحاب اجماع است، بر وثاقت او کفایت می‌کند.<sup>۱</sup> در نتیجه از ناحیه ایشان هم ایرادی به سند روایت وارد نیست.

#### خالد بن نجیح

آیت الله خویی رحمته الله می‌فرمایند: «وثاقت او ثابت نیست». اما اشاره به چند تأیید دارند که ذکر آنها مهم است؛ از جمله نقل اجلا از او، همانند: ابن ابی عمیر و صفوان. دیگری کتاب او که جزء منابع من لا یحضره الفقیه است و مرحوم صدوق فرموده‌اند: «از کتبی که اعتماد کامل بر آنها داشتم استفاده کردم».<sup>۲</sup> پس با نقل اجلا و اعتماد مرحوم صدوق به او - که توثیق ایشان بلامعارض است - وثاقت او را ثابت می‌کند.

جناب آقای نمازی در مستدرکات روایاتی غیر از آنچه آیت الله خویی در معجم اشاره کرده، آورده و ممدوح بودن و جلالت خالد بن نجیح را ثابت نموده‌اند.<sup>۳</sup> در نتیجه با دو نکته مرحوم خویی و کلام جناب نمازی، وثاقت راوی ثابت است و روایت از ناحیه ایشان بلا اشکال می‌باشد.

۱. همان، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ش ۷۶۱۰.

۲. همان، ج ۷، ص ۳۶، ش ۴۲۱۷.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۳۱۸، ش ۵۲۷۳.



### حمزة بن حمران

آیت الله خویی رحمته الله می گویند: «شیخ طوسی رحمته الله در رجال، ایشان را از اصحاب امامان صادقین علیهم السلام می داند و با توجه به نقل اجلا، چون صفوان و ابن ابی عمیر از او و اعتماد شیخ صدوق بر او، برخی قائل به وثاقت حمزة بن حمران شده اند.» اما بنابر مبنای مرحوم آقای خویی، این شرایط برای توثیق کفایت نمی کند؛<sup>۱</sup> ولی جناب آقای نمازی در مستدرکات ایشان را ممدوح می داند<sup>۲</sup> و جناب مازندرانی نیز به خاطر نقل اجلا از حمزة بن حمران، ایشان را ثقه می داند و به صحیح دانستن روایات ایشان توسط علامه به عنوان مؤید دیگری اشاره می کنند.<sup>۳</sup> در نتیجه به نظر می آید نقل اجلا و اعتماد مرحوم صدوق و علامه دال بر وثاقت جناب حمزة بن حمران باشد.

### حمران بن اعین

آیت الله خویی رحمته الله روایات متعددی در وصف ایشان می آورند و در آخر می گویند: «اگرچه بسیاری از آنها ضعیف است، ولی همان مقدار کم باقی مانده برای اثبات وثاقت ایشان کفایت می کند. علاوه بر اینکه ایشان حواری صادقین علیهم السلام می باشد. سید بحر العلوم در فوائد الرجالیه هم ایشان را از فضلا و بزرگان شیعه و از حاملین قرآن می داند.»<sup>۴</sup>

در نتیجه جناب حمران بن اعین ثقه است.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۶۶، ش ۵۰۳۷.

۲. مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۲۷۲، ش ۵۰۳۷.

۳. منتهی المقال، ج ۳، ص ۱۲، ش ۱۰۱۱.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۶۰، ش ۴۰۱۷.

سعید بن جبیر

آیت الله خوینی رحمته الله ایشان را از بهترین یاران امام سجاد علیه السلام می دانند و از کشی نقل می کنند که در ابتدای امامت امام سجاد علیه السلام ایشان جزء پنج یاور باقی مانده برای آن حضرت بودند و شدت عشق او به اهل بیت علیهم السلام آن قدر عمیق بود که در مجلس حجاج بن یوسف، وقتی از او درباره فضیلت خلفا سؤال شد، چنان کوبنده و زیبا جواب داد که هر کور دلی، عشق او به علی بن حسین علیهما السلام را فهمید و همین کلمات نورانی شهادت او را رقم زد.<sup>۱</sup>

برای همین سعید بن جبیر نزد رجالیون آنقدر عظمت دارد که بدون حاشیه از کنار آن گذشته و او را از بهترین شیعیان در دوره اختناق سفاکی چون حجاج بن یوسف دانسته اند. لذا ایشان هم از روات بزرگ شیعه به شمار می آیند.

نتیجه

اولاً به نظر می آید در سندی که نه راوی دارد، وجود یک راوی مجهول که هیچ ذمی درباره او نشده است قابل جبران باشد؛ چرا که ناقل روایت از او محمد بن همام است که شخصیت معروف و بزرگی است. ثانیاً بر فرض عدم قبول این توجیه، با توجه به یکی بودن مضمون این روایت با چهار روایت دیگر قطعاً این ضعف، قابل جبران و متن حدیث قابل استناد می باشد.

با بررسی سند روایات ذکر شده، تقریباً مشکل سندی حل شد و از سویی، با قطع نظر از سند آنان، روایات دیگری از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مضمون آنها با مضمون این روایات، مطابقت دارد و متن این روایات را تأیید و تقویت

۱. همان، ج ۸، ص ۱۱۵، ش ۵۱۱۹.

می‌کند. اگرچه آن روایات، شباهت‌ها و سنت‌هایی غیر از غیبت در انبیاء را برای امام مهدی علیه السلام بیان کنند.

بعضی از این منابع عبارت‌اند از: ۱. کمال الدین،<sup>۱</sup> الامامة و التبصرة،<sup>۲</sup> الغیبه نعمانی،<sup>۳</sup> الدلائل الامامة،<sup>۴</sup> الغیبه شیخ طوسی رحمته الله.<sup>۵</sup>

### نتیجه

با توجه به تواتر روایات و مضمون واحد در تمامی آنها و تکیه بر اجرای سنت انبیای الهی در زندگی امام مهدی علیه السلام به سراغ بحث دلالت روایات می‌رویم. سنت در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه‌های مختلفی وارد شده که عبارت است از: «سنن»، «سنة»، «سنتنا»، «سنة الاولین»، «سنة الله».

سنت یعنی طریق و روشی که غالباً یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی طریق و روش گذشتگان و گاهی طریق و سنت الهی است. طریق گذشتگان را قرآن این‌گونه بیان کرده است: «لایؤمنون به و قد خلت سنة الاولین؛<sup>۶</sup> کافران، [به قرآن] ایمان نمی‌آورند؛ سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است».<sup>۷</sup>

قرآن کریم، طریق و سنت الهی را نیز به دو صورت آورده و گاهی درباره

---

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸؛ ص ۱۴۴؛ ح ۱۱، ص ۱۵۲، ح ۱۴؛ ص ۳۱۷ ح ۱ و ۴؛ ص ۳۲۶، ح ۶؛ ص ۳۲۹، ح ۱۱ و ص ۳۵۰، ح ۴۶.  
۲. الامامة و التبصرة، ص ۹۴، ح ۸۴ و ص ۱۰۹، ح ۹۵.  
۳. الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۸، ح ۵ و ص ۱۸۰، ح ۱۲.  
۴. دلائل الامامة، ص ۴۷۰، ح ۴۶۰ و ص ۵۳۱ ح ۵۱۰ و ۵۱۱.  
۵. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۵۹ ح ۵۵؛ ص ۶۰ ح ۵۷؛ ص ۳۲۲ ح ۲۷۵ و ص ۴۲۶ ح ۴۰۸.  
۶. حجر (۱۵)، آیه ۱۳.  
۷. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۴۱.

مخالفان و مشرکان و گاهی درباره پیامبران و صالحان جاری دانسته است. گروه اول، مانند «آلَا ان تَأْتِيهِمْ سِنَةٌ الْاُولٰٓئِن» و 'گروه دوم، مانند «سِنَةٌ اللّٰهِ فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ»<sup>۱</sup> که مقصود، پیامبران و رسولان گذشته است.

در روایات مذکور به نظر می‌آید منظور از «سنن الانبیا» همین معنا باشد؛ یعنی شیوه، راه و روش زندگی پیامبران سابق که یکی از آنها، غیبت و پنهان شدن از دیدگان مردم است. این غیبت‌ها، یا به دستور خدای عزوجل بوده و یا به جهت ترس از دشمنان خدا انجام گرفته است و این گونه غیبت‌ها، برای برخی پیامبران هم به وقوع پیوسته است.

در چهار روایت از پنج روایت مذکور، اشاره به مطلق انبیای الهی است؛ لذا هر پیامبری که غیبت داشته را در هر صورتی که بوده است، شامل می‌شود. اما روایت چهارم و روایات دیگری که نشانی آن داده شد، اشاره به پیامبر خاصی دارد؛ مانند ذالقرنین، موسی، عیسی و یوسف که هر کدام در دورانی از امت خود غیبت داشته‌اند؛ و حضرت این ویژگی را به همراه خواهد داشت.

بدین ترتیب، مقصود از سنن انبیا یا سنت پیامبر خاصی که در حق حضرت مهدی علیه السلام جاری می‌شود، غیبت‌های طولانی و دوری از مؤمنان، بلکه همگان است؛ که مرحوم صدوق به پاره‌ای از آنان به خوبی اشاره نموده‌اند.<sup>۲</sup>

### نتیجه

به نظر ما اجرای سنن انبیا در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام علت تام برای

۱. کهف (۱۸)، آیه ۵۵.

۲. احزاب (۳۳)، آیه ۱۷.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۴؛ تا ظهور، ج ۱، علل غیبت.

غیبت نیست؛ چرا که در این صورت، جبر به نظر می‌آید، یعنی وقتی خداوند تصمیم به اجرای این سنت در امام زمان علیه السلام گرفته است، دیگر انسان‌ها چه نقشی در به وجود آمدن غیبت داشته‌اند و حال آنکه علت غیبت امام زمان، انسان‌ها و عملکرد آنها بوده است.

اگر گفته شود روایت دوم، تصریح بر علت بودن دارد، عرض می‌شود که این روایت در حقیقت، بیانگر فایده غیبت است نه علت آن و پاسخ امام صادق علیه السلام برای قانع شدن سدید و فطرت پرستگر شیعیانی است که بعدها می‌آیند و چنین سؤالی دارند تا بدانند غیبت یک سنت الهی بوده است، و مختص امام مهدی علیه السلام نیست.

سخن آخر اینکه انبیای الهی در موقع خطر و حفظ جان غیبت کرده‌اند؛ امام عصر علیه السلام هم، چنین است و در حقیقت، علت غیبت، حفظ جان است. پس علت غیبت، اجرای سنن انبیای الهی نیست؛ بلکه خوف از قتل است. مثل حضرت موسی و ابراهیم که خانه به خانه دنبال آنان بودند تا در خردسالی یا در شکم مادر آنان را به قتل برسانند؛ ولی خداوند متعال با غیبت (یعنی بودن در بین مردم و شناخته نشدن) آنها را حفظ کرد. البته در این باب استثناء هم وجود دارد؛ مثلاً غیبت جناب یونس علیه السلام که برای خوف از قتل نبوده، بلکه برای دوری از مردم و عذاب الهی بوده است.

## پاسخ به دو سؤال

۱. علت غیبت، خواست خداوند است یا عمل مردم؟

می‌توان به این پرسش، دو پاسخ داد:

اول: ابتدا اشاره‌ای مختصر به نحوه خلقت پروردگار عالم می‌شود، تا پاسخ مناسبی ارائه شده باشد. برای این قسمت، بهتر دیدم که از کلمات نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه استفاده کنم، آنجا که حضرت می‌فرمایند:

«... عالماً بها قبل ابتدائها، محیطاً بحدودها و انتهائها، عارفاً بقرائنها و أضائها (اجنائها)؛<sup>۱</sup>

خداوند پیش از آنکه موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت؛ حدود و پایان آنها را می‌دانست و از اسرار درون و بیرون پدیده‌ها با خبر بود».

با توجه به این مقدمه، فهم این مطلب آسان به نظر می‌آید که خداوند متعال مسیر حرکت موجودات عالم را از اول خلقت تا روز قیامت با تمام جوانب آن دانسته است. یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که قرار است در مسیر حرکت موجودات محقق شود، برخورد آنان با فرستادگان الهی است. البته خداوند رحمان و رحیم، بهترین راه‌ها را برای به مقصد رسیدن انسان‌ها قرار داده است، اگر چه به آزار و اذیت و شهادت فرستادگان او تمام شود.

همچنین روایاتی که اهل بیت علیهم السلام در رابطه با غیبت امام مهدی علیه السلام بیان کرده‌اند برگرفته از همان علم خداوند به حرکت بشر می‌باشد، و این‌طور نیست

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

که اراده الهی به اجباری بودن غیبت تعلق گرفته باشد و انسان‌ها مستحق آن نبوده باشند. منتهی لطف خداوند ایجاب می‌کند که ما را از نتیجه کردار خودمان با خبر کند تا ما علاوه بر اصلاح مسیر حرکت، ایمان خود را مستحکم کنیم و در این برهه، دچار تزلزل و سردرگمی نشویم.

این دور اندیشی اهل بیت علیهم‌السلام برای این است که دشمنان ما نگویند غیبت حضرت جزء اسلام نیست و شیعیان، آن را به وجود آورده‌اند و ما بتوانیم در پاسخ بگوییم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان از ابتدای اسلام به آن خبر داده‌اند. لذا اهل بیت علیهم‌السلام با این روایات، ما را از شبهات فراوان رهایی دادند و این، خود، چراغ هدایت و مسیر حقیقت شد. در نتیجه مشخص گشت که نه تنها خداوند متعال عامل غیبت نیست، بلکه یادآوری‌های خداوند، راه نجات و لطف او به شیعیان بوده است تا خود را برای ایام غیبت، آماده کنند.

دوم: خداوند متعال بهترین انسان‌ها را به عنوان فرستادگان خود قرار داد و از آنجا که فرموده است: «تَتَّبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...! قِطْعاً فِي مَالٍ وَجَانْتَانِ أَرْمَيشِ خَوَاطِئِ شِدِّ»، بالاترین آزمایش‌ها را برای اولیای خود قرار داده، که در قرآن به دو صورت بیان شده است. در برخی موارد، خداوند می‌خواهد پیامبران الهی را آزمایش کند، همانند ابراهیم علیه‌السلام که خداوند درباره ماجرای ذبح اسماعیل می‌فرماید: «أَنَّ هَذَا لَهْوُ الْبَلَاءِ الْمَبِينِ؛<sup>۱</sup> این ابتلاء، همان امتحان آشکار بود». در مواردی دیگر چنین نیست، بلکه این انسان‌ها هستند که شرایطی سخت و دشوار را برای انبیای الهی آماده می‌کنند، و این شرایط، بستری می‌شود برای امتحان الهی و

۱. آل عمران (۳): آیه ۱۸۶.

۲. صفات (۳۷)، آیه ۱۰۶.

صبر و تحمل پیامبران. لذا وقتی قوم ابراهیم گفتند: «حرقوه و انصروا آلہتکم ان کنتم فاعلین؛<sup>۱</sup> ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر بر رضای خدایان کاری خواهید کرد» واضح است که آتش را خداوند برای ابراهیم فراهم نکرد، بلکه مردم ظالم چنین کاری کردند؛ ولی همان، بستری برای سنجش ابراهیم شد و در قبولی ابراهیم علیه السلام همین بس که آتش برای او به گلستان تبدیل شد: «قلنا یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم».<sup>۲</sup> در رابطه با حضرت مهدی عج هم امتحان از نوع دوم است؛ یعنی وقتی انسان‌های ظالم تصمیم بر قتل آخرین ذخیره الهی گرفتند و او هیچ یآوری برای مبارزه نداشت و کودکی بیش نبود، خود خداوند دست به کار شد و آخرین ذخیره خود را نگهداری کرد. پس اگر چه خداوند، با غیبت، امام را محافظت می‌کند، ولی این بستر را ظالمان و حاکمان به وجود آوردند، و خداوند، آن را محل آزمایش ولیّ خودش و دیگر مؤمنین قرار داد.

#### نتیجه

خداوند، عامل غیبت حضرت ولی عصر عج نیست؛ بلکه وقتی جان آخرین ذخیره خود را در خطر دید با غیبت، او را محافظت کرد، و این غیبت سنتی از انبیای پیشین است که باعث امتحان پیامبران الهی و مؤمنین بوده است. البته منظور از امتحان حضرت مهدی عج این است که ایشان هر چقدر هم که غیبتشان طولانی شود، راضی به رضای خداوند هستند و هیچ‌گاه زودتر از زمانی که خداوند بخواهد، درخواست ظهور نمی‌کند.

۱. انبیاء (۲۱)، آیه ۶۸.

۲. انبیاء (۲۱)، آیه ۶۹.



## ۲. فرق غیبت انبیاء و حضرت مهدی علیه السلام چیست؟

در پاسخ به این پرسش، باید به دو نکته اشاره نمود:

اول: وجود چندین روایت مبنی بر اجرای غیبت انبیای الهی در زندگی حضرت مهدی علیه السلام بدین معنی نیست که غیبت ایشان از هر لحاظ شبیه غیبت انبیاء است، بلکه همان طور که توضیح داده شد، به منظور آگاهی دادن به شیعیان است تا بدانند برای انبیای الهی نیز غیبت‌هایی بوده است و غیبت حضرت مهدی علیه السلام را غیر قابل تصور فرض نکنند و گمان نکنند که فقط آنها با غیبت، امتحان می‌شوند؛ بلکه امت‌های قبل هم چنین امتحاناتی را پشت سر گذرانده‌اند.

شبهت دیگر، در چگونگی زندگی حضرت در غیبت است، که در روایات آمده همانند حضرت یوسف زندگی می‌کنند. یعنی شیعیان باید بدانند که امام مهدی علیه السلام مانند حضرت عیسی عروج نکرده؛ بلکه در بین مردم است و با آنها زندگی می‌کند، ولی شناخته نمی‌شود.

دوم: درباره تفاوت غیبت امام مهدی علیه السلام با غیبت انبیای الهی به مواردی می‌توان اشاره کرد که عبارت‌اند از:

۱. مدت زمان و طولانی بودن غیبت حضرت مهدی علیه السلام که در تاریخ بشر بی سابقه است.

۲. در تمام عالم، غیر از وجود مقدس امام مهدی علیه السلام هیچ پیامبر یا حجت دیگری از طرف خداوند وجود ندارد؛ ولی اقوامی که انبیای آنها دچار غیبت شدند، عادتاً از انبیای اقوام دیگر بهره می‌بردند و یا همان قومی که پیامبرشان غایب بوده است از اوصیای آن پیامبران برخوردار بوده‌اند. ولی در غیبت حضرت مهدی علیه السلام چنین نیست، چون پیامبر صلوات الله علیه آخرین پیامبر و حضرت مهدی علیه السلام هم

آخرین وصی می باشند.

۳. حضرت مهدی علیه السلام آخرین ذخیره الهی است و باید برای محقق شدن وعده الهی باقی بماند؛ لذا تا زمانی که یاران ایشان تکمیل نشود و آمادگی عمومی در مردم به وجود نیاید، ظهوری در کار نیست. ولی در رابطه با انبیای الهی، وقتی مردم از کردار خود پشیمان می شدند - اگرچه دوباره ناسپاسی می کردند، مانند بنی اسرائیل - خداوند ولی خود را به میان آنها باز می گرداند.

۴. انبیای الهی به صورت عادی با مردم دیگر زندگی می کردند و گاهی ازدواج کرده و تشکیل زندگی می دادند؛ ولی حضرت مهدی علیه السلام چنین نیست. لذا فرمودند: «لابد له فی غیبتة من عزلة... و ما بثلاثین من وحشه»<sup>۱</sup> در غیبت حضرت علیه السلام از گوشه نشینی و تنهایی گریزی نیست و سی نفر از ابدال همراه حضرت هستند و حشت و تنهایی را از او دور می کنند. یعنی حضرت مهدی علیه السلام همانند حضرت موسی علیه السلام در میان قوم دیگری قرار نگرفته است تا بتواند به راحتی به زندگی خود ادامه دهد.

در رابطه با این حدیث، شاید این سؤال مطرح شود که مگر حضرت مهدی علیه السلام از تنهایی و حشت دارند؟

ابتدا از کلمات نورانی خود حضرت علیه السلام پاسخ می دهیم. آنجا که فرمود: «غم و اندوه و ناراحتی ما برای شما است نه خودمان، چون که خداوند با ما است و ما نیازی به غیر از او نداریم، و حق نیز با ماست و وحشتی از توقف دیگران و تنهایی نداریم».<sup>۲</sup> بنابراین وحشت گفته شده، وحشتی است که ما انسانها در

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶.

۲. الغیة، شیخ طوسی، ص ۲۸۵، ح ۲۴۵.

تنهایی برای خودمان تصور می‌کنیم و روایت می‌فرماید با وجود این افراد، آن وحشت هم موجود نیست، اگرچه در نزد حضرت مهدی علیه السلام اصلاً چنین وحشتی قابل تصور نمی‌باشد. در حقیقت، این روایت به این سؤال پاسخ می‌دهد که آیا در این مدت طولانی، حضرت از تنهایی وحشت نمی‌کند؟ و پاسخ این است که خیر؛ با وجود آن سی نفر در کنار حضرت، ایشان تنها نیستند.

اگرچه ما در مقام بحث از مکان زندگی حضرت و ازدواج ایشان نیستیم، ولی کسانی که از علم رجال و حدیث اطلاع دارند و متون برآمده از سخنان اهل بیت علیهم السلام را می‌دانند، تردیدی در پوشالی بودن داستان جزیره خضراء نمی‌کنند. همچنین در زمان غیبت صغری که نواب اربعه با حضرت ارتباط فراوان داشتند، سخنی در این باره وجود نداشت و حال آنکه اگر چنین امر مهمی محقق شده بود، قطعاً در این شصت و نه سال باید ذکری به میان می‌آمد؛ در حالی که برعکس، فقط سخن از خفا و پنهانی و تنهایی حضرت علیه السلام است.

۵. غیبت امام مهدی علیه السلام دارای دو مرحله است، غیبت صغری و غیبت کبری، در حالی که غیبت انبیای الهی، فقط یک مرحله داشته است. علاوه بر آن، از روایات برمی‌آید که غیبت کبری از نظر سختی و سرگردانی، هم برای امام معصوم علیه السلام و هم شیعیان، منحصر به فرد می‌باشد و هیچگاه فرستادگان الهی این چنین دست نیافتنی نبوده‌اند.

#### نتیجه

غیبت امام مهدی علیه السلام در اصل وقوع با غیبت انبیای الهی شباهت دارد، ولی از نظر خصوصیات و ویژگی‌ها با آنها متفاوت است. اجرای سنن، علت حدوثی

نیست؛ بلکه فایده غیبت و علت غایی است. اما اگر این توجیه را در مقابل تصریح روایت دوم نپذیریم و علت بودن اجرای سنن را قبول کنیم، این سؤال باقی ماند که این سنت بعد از چند سال، اجرا شده؛ پس چرا حضرت هم‌چنان ظهور نمی‌کند در نتیجه با این فرض هم این علت محدثه می‌باشد، ولی علت مبقیه نیست؛ یعنی طولانی شدن غیبت، دلیل یا دلایل دیگری دارد.

### دوم: عهده دار نبودن بیعت

#### روایات

با توجه به اینکه روایات این باب فراتر از حد استفاضه است و روایات صحیح‌السند هم در میان آنان فراوان است، از بحث سندی تک تک روایات بی‌نیاز هستیم؛ ولی برای اثبات وجود روایات صحیح‌السند در بین این روایات، به سه روایت پرداخته می‌شود، تا با اطمینان بیشتر به توضیح دلیل دوم بپردازیم.

۱. حدثنا محمد بن أحمد الشیبانی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفی قال: حدثنا سهل بن زیاد الآدمی قال: حدثنا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه، عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب علیهم السلام، عن أبیه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين علیهم السلام قال: للقائم منا غیبة أمدھا طویل كأنی بالشیعة یجولون جولان النعم فی غیبتہ، یطلبون المرعی فلا یجدونه، ألا فمن ثبت منهم علی دینہ ولم یقس قلبه لطول أمد غیبة إمامه فهو معی فی درجتی یوم القيامة ثم قال علیه السلام: إن القائم

منا إذ قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فذلک تخفی ولادته و یغیب شخصه<sup>۱</sup>.  
عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و ایشان از آباء بزرگوارشان و آنان از  
امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرده‌اند: «برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است.  
گویا شیعه را در دوران غیبت او می‌بینم که جولان می‌دهند مانند جولان چهار  
پایان، چرا گاه را می‌جویند اما آن را نمی‌یابند. بدانید هر که در آن دوران در  
دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت امامش سخت نشود، در روز  
قیامت هم درجه من است». سپس فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت  
احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او  
غایب می‌شود»<sup>۲</sup>.

#### بررسی سند حدیث

محمد بن احمد شیبانی

آیت الله خوئی رحمته الله می‌فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق بوده و هنگام  
روایت کردن، مرحوم صدوق درباره او چنین می‌فرمایند: «روی عنه مترضياً  
علیه»<sup>۳</sup>.

با توجه به مطالب گذشته صرف ترضی ارزش ندارد. ولی اگر شیخ اجازه  
مرحوم صدوق باشد طبق مبنا ثقة است<sup>۴</sup> «و الا ایشان ضعیف هستند».

محمد بن جعفر الکوفی

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۳، ح ۱۴.  
۲. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۶۳.  
۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۵۸، ش ۱۰۱۹۲.  
۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۶۸ و ۹۶.

همان‌طور که در حدیث سوم از اجرای سنن انبیاء، آمد ایشان توثیق شده‌اند.

سهل بن زیاد الآدمی

در رابطه با این شخصیت اختلاف نظر است؛ بعضی او را تضعیف کرده‌اند و بعضی دیگر توثیق؛<sup>۱</sup> البته تصریح بر تضعیف بیش از تصریح بر توثیق است؛ ولی طبق مبنای کثرت حدیث می‌توان امید به وثاقت جناب سهل بن زیاد داشت.<sup>۲</sup> جناب آقای نمازی در مستدرکات مطالب کامل‌تری برای اثبات توثیق سهل بن زیاد می‌آورند که عبارتند از:

۱. کثرت روایت مشایخ ثلاث در کتب اربعه از ایشان، خصوصاً مرحوم کلینی رحمه الله با تمام دقت نظری که داشته‌اند، در کتب اربعه بیش از دو هزار روایت از ایشان آورده است.

۲. علامه مجلسی در وجیزه فرموده‌اند: «چون ایشان از مشایخ اجازه است، از نظر من ضعیفی ندارد».

۳. ایشان از مشایخ اجازه کتاب *ایوب* است که از منابع کتب اربعه است.

۴. روایات متعدد مرحوم کلینی از ایشان بدون واسطه.

۱. آیت الله خویی رحمه الله بعد از مباحث طولانی در ترجمه این شخصیت و قبول مؤیدات توثیق، هم‌چون توثیق، ایشان توسط شیخ طوسی در رجال، قسمت اصحاب امام هادی علیه السلام؛ تصریح و حیدر بهبهانی به توثیق او؛ کثرت روایات که ۲۳۰۴ روایت از ایشان نقل شده و اکثر آنها در کتب اربعه است؛ روایت اجلاً هم‌چون مرحوم کلینی، صدوق، ابن قولویه و شیخ طوسی... از او؛ با شیخ اجازه بودن برای بعضی از بزرگان هم‌چون مرحوم کلینی و صدوق؛ بودن او در اسناد کامل *الزیارات* و تفسیر *علی بن ابراهیم*، به جهت آنکه از نظر مبنایی این توثیقات مگر دو مورد اخیر را قبول ندارند، هیچ‌کدام از این توثیقات را نمی‌پذیرند و تضعیف مرحوم نجاشی را معارض با توثیق ابن قولویه و علی بن ابراهیم می‌دانند. (معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۳۷).

۲. تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۵. بنا بر احادیث ایشان، عده‌ای از اصحاب فتوی داده‌اند.
۶. ضعفی در احادیث ایشان و غلوی در اعتقاد ایشان یافت نمی‌شود.
۷. مرحوم مامقانی ایشان را حسن دانسته و محدث نوری بر وثاقت ایشان تصریح کرده است.<sup>۱</sup>

### نکته

مهمترین عامل ضعف جناب سهل بن زیاد، تضعیف مرحوم نجاشی است که مستند به اخراج سهل بن زیاد توسط احمد بن محمد بن عیسی از قم می‌باشد، و دلیل آن اتهام غلو و کذب است؛ معنای غلو نزد علمای متأخر متفاوت از علمای متقدم است و این از واضحات است. در این باره اشاره‌ای به توضیحات آیت الله سبحانی در کتاب «علم الرجال» داریم که می‌فرمایند:

جناب وحید بهبهانی در رابطه با این مسئله می‌گوید: «بدان بسیاری از قدما خصوصاً قمی‌ها و ابن غضائری در تعریف ائمه علیهم‌السلام و شأن و منزلت و عصمت و کمالات آنها نظرات خاصی داشتند که تعدی از آن را غلو و ارتفاع از عقیده قلمداد می‌کردند. حتی آنها نفی سهو از اهل بیت علیهم‌السلام را غلو می‌دانستند و مطلق تفویض امور از سوی خداوند به آنها و اعتقاد به اعمال خارق العاده قدرت عظیم اهل بیت و... را ارتفاع در عقیده و غلو می‌دانستند. در حالی که از مسلمات نزد علمای معاصر است.»<sup>۲</sup> با این توضیحات مهمترین عامل تضعیف جناب سهل بن زیاد متزلزل است.

۱. مستدرک علم الرجال، ج، ص ۱۷۵، ش ۶۷۲۱.

۲. علم الرجال، ص ۴۲۹.

### نتیجه

از آنجا که مهم‌ترین دلیل تضعیف ایشان، اخراج از قم توسط قمی‌ها است و معنای غلو نزد قدماء با متأخرین متفاوت است و نیز وجود مؤیدات فراوانی که ذکر شد، به نظر می‌آید وثاقت جناب سهل بن زیاد ثابت باشد و این حدیث از ناحیه ایشان ایرادی ندارد.

جناب عبدالعظیم حسنی هم از بزرگترین شیعیان است و قبر او آشیانه شیعیان حقیقی بوده است.

این روایت از نظر سند در صورت ثقه بودن شیبانی که اولین راوی حدیث است مشکلی ندارد. بحث دلالتی بعد از اتمام سند احادیث در ادامه می‌آید.

۲. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن ابن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال: يقوم القائم وليس لاحد في عنقه عهد ولا عقد ولا بيعة.<sup>۱</sup>

هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم قیام خواهد کرد در حالی که از هیچ کس بر گردن او قرار داد و پیمان و بیعتی نیست».<sup>۲</sup>

### سند

محمد بن یحیی

آیت الله خوئی رحمته الله می‌فرماید: «از محمد بن یحیی ۵۹۸۵ حدیث نقل شده است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ النعیمة، نعمانی، ص ۱۵۱، ح ۴.

۲. النعیمة، نعمانی، ص ۲۷۲، ح ۴۶.



البته/تمییز آنها به راوی و مروی عنه است. و ایشان را محمد بن یحیی ابوجعفر، شیخ مرحوم کلینی می‌دانند، که همان محمد بن یحیی العطار است که مرحوم نجاشی هم ایشان را توثیق نموده‌اند.<sup>۱</sup>

احمد بن محمد

آیت الله خویی می‌فرمایند: «به این عنوان ۷۱۶۴ روایت است که تمییز آنها به راوی و مروی عنه است».<sup>۲</sup> ایشان، او را احمد بن محمد بن عیسی الاشعری دانسته که یکی از عالمان بزرگ شیعه و از ثقات می‌باشند.

حسین بن سعید

آیت الله خویی رحمه الله ایشان را حسین بن سعید بن حماد، اهل اهواز و از موالیان علی بن الحسین علیه السلام می‌دانند که ثقة می‌باشد. همچنین بنا بر نظر شیخ طوسی در رجال، در ۵۰۲۶ روایت، عنوان حسین بن سعید آمده است، البته نیاز به بررسی دارد که چند مورد برای جناب حسین بن سعید بن حماد است.<sup>۳</sup> که تمییز آن به راوی و مروی عنه است.<sup>۴</sup>

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۷، ش ۱۱۹۷۷ و ص ۳۰، ش ۱۱۹۸۲. ایشان را از موالیان امام سجاد علیه السلام و ثقة می‌داند و می‌فرماید: «ایشان از امام رضا علیه السلام و از امام جواد علیه السلام روایت نقل کرده است.» رک: الفهرست، ص ۱۱۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹۴، ش ۷۷۷.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۴۳، ش ۳۴۱۵.

۴. ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که چگونه حسین بن سعید که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام است از موالیان امام سجاد علیه السلام می‌باشد؟ در پاسخ عرض می‌شود جناب کلباسی در *سما المقال* در ترجمه «محمد بن عمر بن عبدالعزیز» معروف به «الکشی» می‌گوید: «حسن و حسین دو پسر سعید بن حماد بن سعید موالی علی بن الحسین علیه السلام هستند.» اما به نظر می‌آید که باید می‌گفت «من موالی علی بن الحسین علیه السلام» چون در ترجمه حسن و حسین بن سعید - که جداگانه در کتب رجال آمده - هر دو را از موالیان امام سجاد علیه السلام نامیده‌اند و از این رو عبارت کشی صحیح نیست. یعنی عبارت صحیح این است: «انهما ابن سعید بن

ابن ابی عمیر

ایشان از اصحاب اجماع و از مشایخ ثقات هستند.

هشام بن سالم

آیت الله خوینی رحمته الله علیه می فرمایند: «جناب نجاشی در رابطه با هشام بن سالم می گوید: ثقة ثقة و شیخ مفید می فرمایند: او از رؤسا و اعلام شیعه است که حلال و حرام از او گرفته می شد و هیچ طعنی در رابطه با او نیست»<sup>۱</sup> لذا وثاقت ایشان - همان طور که رجالیون دیگر هم تصریح دارند - از واضحات است و بر آن اضافه کنیم کثرت روایت او را که ۶۶۳ روایت است و نقل اجلا هم چون ابن ابی عمیر و صفوان که وثاقت بالاتری را برای ایشان بیان می نماید.

#### نتیجه

این حدیث از احادیث صحیح است و علامه مجلسی در مرآة العقول به این حدیث که می رسد می فرماید: «صحیح» یعنی در سند حدیث، بهترین ها هستند.<sup>۲</sup> بنابراین روایت از نظر سند صحیح و بحث دلالتی آن در ادامه خواهد آمد.

۳. وأخبرني جماعة، عن جعفر بن محمد بن قولويه وأبي غالب الزراري

...→

حماد بن سعید من موالی علی بن الحسین علیه السلام مرحوم کلباسی در پاسخ می گوید: «به احتمال قوی این نسبت در کلام کشی که گفت «موالی علی بن الحسین علیه السلام» از باب نسبت دادن لقب پدر و جد به پسر و نوه می باشد که در کلام عرب چیز غریبی نیست.» بنابراین اجداد آنها از موالیان امام سجاد علیه السلام هستند و به همین خاطر این اسم روی نسل آنها باقی مانده است و حسین بن سعید را هم، در کتب رجال به عنوان موالی امام سجاد علیه السلام نام برده اند. رک: سماء *المقال فی علم الرجال*، ابوالهدی کلباسی، ج ۱، ص ۶۹، ص ۸۶.

۱. همان، ج ۱۹، ص ۲۹۷، ش ۱۳۳۳۲.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۷.

(و غیرهما) عن محمد بن یعقوب الكلینی، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن یوصل لی کتابا قد سئلت فیہ عن مسائل أشکلت علی، فورد التوقيع بخط مولینا صاحب الدار علیه السلام أما ما سألت عنه أرشد الله وثبتک من أمر المنکرین لی من أهل بیتنا وبنی عمنا، فاعلم أنه ليس بين الله عزوجل وبين أحد قرابة، ومن أنکرنی فليس منی، وسبيله سبیل ابن نوح علیه السلام. وأما سبیل عمی جعفر وولده، فسبیل إخوة یوسف علی نبینا وآله وعلیه السلام... إنه لم یکن أحد من آبائی إلا وقد وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، وإنی أخرج حین أخرج ولا بیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی...<sup>۱</sup>

اسحاق بن یعقوب گفته است: از محمد بن عثمان بن عمری رضی الله عنه درخواست کردم تا نامه‌ای را - که در آن مسائلی که مورد اشکال من بود پرسیده بودم - به حضرت حجت علیه السلام برساند. پس توفیق شریف به خط مولا صاحب الزمان، وارد شد، به این ترتیب که: «اما آنچه را که پیرامون اشخاصی از اهل بیت ما و پسر عموهایی که منکر امامت من هستند، سؤال کردی - خداوند تو را ارشاد کرده و ثابت قدم بفرماید - بدان که بین خداوند عزوجل و احدی قرابت و نزدیکی و فامیلی وجود ندارد و کسی که منکر [ولایت و امامت] من باشد، از ما نیست و راهش همان راه و روش پسر نوح علیه السلام است. و اما راه و روش عمویم جعفر و فرزندان، همان راه و روش برادران یوسف علیه السلام است... هیچ کدام از پدران من نبوده‌اند مگر این که در گردنشان بیعت طاغوت زمانشان بوده است [به جهت این که ایشان مأمور به تقیه بوده‌اند] ولی من وقتی قیام کنم، بیعت هیچ یک از

۱. الغیة، شیخ طوسی، ص ۲۹۲، ح ۲۴۷.

طواغیت به عهده‌ام نیست...»<sup>۱</sup>

سند

### أخبرنی جماعة

با صرف نظر از بحث طولانی درباره «جماعت» که چه کسانی هستند، جهت رعایت اختصار فقط به این نکته اشاره می‌شود که قطعاً در جماعت مذکور جناب محمد بن محمد بن النعمان وجود دارند.<sup>۲</sup> و تمام اصحاب رجال، ایشان را توثیق نموده‌اند.<sup>۳</sup> لذا یقیناً جماعتی که شیخ طوسی رحمته الله از آنان روایت نقل می‌کند، نه تنها ایرادی به سند روایت وارد نمی‌کنند، بلکه نشانه قوت حدیث هستند؛ چرا که حداقل بعضی افراد آن ثقة‌اند.

جعفر بن محمد بن قولویه: ایشان از ثقات و بزرگان اصحاب امامیه می‌باشند.<sup>۴</sup>  
 ابی غالب زراری: ایشان هم مورد توثیق علمای رجال می‌باشند.<sup>۵</sup>  
 محمد بن یعقوب کلینی: ایشان مؤلف کتاب شریف کافی است که اهمیت کتاب و اهتمام عالمان دین به آن، نشانه عظمت و وثاقت کامل ایشان می‌باشد.  
 اسحاق بن یعقوب: مرحوم تستری اشاره به مطلبی زیبا و جالب دارند که ما هم به همان اکتفا می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند: «اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری می‌خواهد که سؤالات و مشکلات ایشان را به محضر امام زمان علیه السلام

۱. الغیبة، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۱۵، ح ۲۴۷.

۲. پژوهشی در علم رجال، ص ۴۰۸.

۳. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۵۲، ش ۷۲۴۴.

۴. فهرست، ص ۹۱، ش ۱۴۱.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۷۶، ش ۲۲۶۳.

برسانند، و از ناحیه حضرت توقیعی در جواب سؤالات ایشان می‌آید، که در آخر آن آمده است: «والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب، و علی من اتبع الهدی».  
مرحوم تستری جلد اول از قاموس را با همین سلام از کمال الدین تمام می‌کند. که قطعاً این جمله دلالت بر وثاقت و عدالت تام او می‌کند.

#### نتیجه

این حدیث هم از سندی عالی برخوردار می‌باشند.

۴. وبهذا الاسناد (الدقاق و الشیبانی معا، عن الأسدی، عن النخعی، عن النوفلی عن حمزة بن حمران، عن ابيه، عن سعید بن جبیر) قال: قال علی بن الحسین سید العابدین علیهما السلام: القائم منا تخفی ولادته علی الناس حتی یقولوا: لم یولد بعد، لیخرج حین یخرج ولیس لاحد فی عنقه بیعة<sup>۱</sup>.

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا جایی که بگویند: هنوز متولد نشده است و آن برای این است که وقتی ظهور کند، بیعت کسی بر گردنش نباشد».<sup>۲</sup>

۵. حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن أبی عمیر، عن سعید بن غزوان، عن أبی بصیر، عن عبد الله علیه السلام قال: صاحب هذا الامر تعصی ولادته علی (هذا) الخلق لئلا یكون لاحد فی عنقه بیعة إذا خرج<sup>۳</sup>.

ابوصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: «ولادت صاحب

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۲، ح ۶.

۲. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۴۷۹، ح ۱، و ص ۴۸۰، ح ۵.

الأمر بر این خلق پوشیده است؛ برای اینکه وقتی ظهور کند بیعت احدی بر گردنش نباشد»<sup>۱</sup>.

۶. حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، والحسن بن ظريف جميعا، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يقوم القائم عليه السلام وليس لاحد في عنقه بيعة<sup>۲</sup>.

هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: «قائم عليه السلام قیام کند و بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد»<sup>۳</sup>.

۷. حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمداني قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام أنه قال: كأني بالشيعة عند فقدهم الثالث من وئدي كالتعم يطلبون المرعى فلا يجدونه، قلت له: ولم ذاك يا ابن رسول الله؟ قال: لان إمامهم يغيب عنهم، فقلت: ولم؟ قال: لئلا يكون لاحد في عنقه بيعة إذا قام بالسيف<sup>۴</sup>.

حسن بن علی بن فضال از امام رضا عليه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «گویا شیعیان را می بینم که در فقدان سومین نفر از فرزندانم مانند چهارپایان در طلب چراگاه برآیند، اما آن را نیابند». گفتم: «ای فرزند رسول خدا! برای چه؟» فرمود: «برای آن که امامشان از آن ها نهان شود». گفتم: «برای چه؟» فرمود: «برای

۱. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰، ح ۳؛ الامامة والتبصرة، ص ۱۱۶، ح ۱۰۷ و ۱۰۶.

۳. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۳ و ۲.

۴. الامامة والبقرة، ص ۴۸۰، ح ۴ و شیخ صدوق. علل الشرايع، ج ۱، ح ۶، ص ۲۴۵.

آن که چون با شمشیر قیام کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد».<sup>۱</sup>

۸. حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا علي بن الحسن، قال: حدثنا عبد

الرحمن بن أبي نجران، عن علي بن مهزيار، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم ابن

عمر اليماني قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: «إن لصاحب هذا الامر

غيبتين وسمعته يقول: لا يقوم القائم ولا حد في عنقه بيعة».<sup>۲</sup>

ابراهیم بن عمر یمانی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: «همانا

صاحب این امر را دو غیبت است» و نیز شنیدم می فرماید: «قائم قیام نمی کند در

حالی که برای کسی بر گردن او بیعتی باشد».<sup>۳</sup>

۹. حدثنا علي بن الحسين قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا محمد

بن حسان الرازي، قال: حدثنا محمد بن علي الكوفي، عن إبراهيم بن هاشم، عن

حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه

قال: «يقوم القائم وليس في عنقه بيعة لاحد».<sup>۴</sup>

ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«قائم در حالی قیام می کند که بیعت هیچ کس بر گردن او نیست».<sup>۵</sup>

۱۰. حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال:

حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه قال: حدثنا جبرئيل بن احمد، عن موسى

ابن جعفر البغدادي قال: حدثني الحسن بن محمد الصيرفي، عن حنان بن سدير، عن

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. الغيبة، نعمانی، ص ۱۷۱.

۳. الغيبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۴۵، ح ۳.

۴. الغيبة، نعمانی، ص ۱۹۱.

۵. الغيبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۷۱، ح ۴۵.

ابیه سدید بن حکیم، عن ابيه، عن ابي سعيد عقيصا قال: لما صالح الحسن بن علي عليه السلام معاوية بن ابي سفيان دخل عليه الناس... اما علمتم ان الخضر عليه السلام لما خرق السفينة و اقام الجدار و قتل الغلام كان ذلك سخطاً لموسى بن عمران اذ خفي عليه وجه الحكمة في ذلك، و كان ذلك عند الله تعالى ذكره حكمة و صواباً، اما علمتم انه ما منا احد الا و يقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلي روح الله عيسى بن مريم عليه السلام خلفه، فان الله عزوجل يخفي ولادته، و يغيب شخصه لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة اذا خرج، ذلك التاسع من ولد أخى الحسين بن سيدة الإمام، يطيل الله عمره في غيبته ثم يظهره بقدرته في صورة شاب دون أربعين سنة ذلك ليعلم ان الله على كل شيء قدير»<sup>۱</sup>.

ابو سعيد عقيصا گوید: وقتی امام حسن عليه السلام با معاویه مصالحه کرد، مردم به نزد او آمدند و بعضی از آنها امام را به واسطه بیعتش مورد سرزنش قرار دادند. امام عليه السلام فرمود: «وای بر شما، چه می‌دانید که من چه کردم؟ به خدا سوگند این عمل برای شیعیانم از آن چه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است. آیا نمی‌دانید که من امام مفترض الطاعة شما هستم و به نص رسول خدا عليه السلام یکی از دو سرواران جوانان بهشتم؟» گفتند: آری، فرمود: «آیا می‌دانید که وقتی خضر عليه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بپا داشت و آن جوان را کشت، این اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید، چون حکمت آنها بر وی پوشیده بود؟ اما آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می‌دانید که هیچ یک از ما ائمه نیست جز آن که بیعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر قائمی که روح

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۵.



الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر گردن او نباشد. او از فرزندان برادرم حسین است و فرزند سرور کنیزان. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است.<sup>۱</sup>

### توضیح

همانطور که عرض شد، احادیث از حد استفاضه بیشتر است، ولی جهت اعتماد کامل تر به این احادیث، سه مورد را بررسی سندی کردیم تا اگر راویان ضعیفی در احادیث دیگر باشد با این سه روایت، حداقل متن آنان مورد پذیرش واقع شود. جهت پژوهش بهتر، متن روایات را آوردیم ولی آن روایاتی که از نظر سند و متن خیلی شباهت داشتند را آدرس داده، و به یک مورد اکتفا کردیم.

### بررسی دلالت

#### معنای لغوی و شرعی بیعت

بیعت و مبايعت، به معنای هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می رود. چنانکه در مجمع البحرین آمده است: «مبايعت، معاقدہ و معاھدہ است، گویا هر کدام از دو طرف بیعت، آنچه نزدش هست را به دیگری واگذار کرده، و خود را

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۸۱، ح ۲.

کاملاً در اختیار طرف مقابل قرار می‌دهد»<sup>۱</sup>

و جناب فراهیدی می‌گوید: «وَالْبَيْعَةُ: الصَّفَقَةُ عَلَىٰ إِجَابِ الْبَيْعِ وَ عَلَىٰ الْمُبَايَعَةِ وَالطَّاعَةِ (وقد) تَبَايَعُوا عَلَىٰ كَذَا؛ بیعت یعنی دست روی دست گذاشتن به انگیزه بیعت و اطاعت و پیروی از یک چیز خاص».

جناب موسوی می‌گوید: «با توجه به این معنا، بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته است به اینکه شخصی را که با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند و از هیچ چیز در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید»<sup>۲</sup>

در این صورت اگر امام عصر علیه السلام غایب باشند، کسی بر گردن ایشان حقی نخواهد داشت که به پاس آن ملزم به رعایت او باشد، چنانکه فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت: «أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ؟»<sup>۳</sup> آیا ما تو را میان خودمان از بچگی تربیت نکردیم و تو مقداری از عمر خود را میان ما نگذراندی؟» مشکل بیعت برای پیامبر (ص) هم وجود داشت؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «اگر ترس از آن نبود که بگویند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم قوم خود را دعوت کرد و ایشان او را خدمت و نصرت کردند، و چون ظفر یافت و به مقصود رسید ایشان را از میان برداشت، هر آینه بسیاری را به هلاکت می‌رساندم»<sup>۴</sup> از این رو، دشمنان نمی‌توانند با زور و تهدید، امام مهدی علیه السلام را همانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت وادارند. چنانکه امام حسن علیه السلام فرمودند: «هیچ یک

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۵، ذیل بیع.

۲. کتاب العین، ج ۱، ص ۲۰۸، ذیل بیع.

۳. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴. شعراء (۲۶)، آیه ۱۸.

۵. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۱، ح ۱۲۳.

از ما نیست، مگر آنکه در گردن او بیعتی است برای طاغی زمان خود، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد»<sup>۱</sup>.

به نظر می‌آید «لم یکن لأحد فی عنقه بیعه» در تمام روایات به این معنا باشد که التزام به بیعت با کفار، با قیام حضرت و گستراندن عدالت در تمام جهان منافات دارد و در آن صورت، دست حضرت برای اقدامات کامل و نتیجه‌ای که وعده حتمی الهی است باز نخواهد بود و باید با عده‌ای از ظالمان سازش داشته باشد. لذا غیبت بهترین راهکار برای این آسیب است؛ چرا که وقتی حضرت مهدی عج در غیبت است، نیازی به بیعت با حاکمان ظالم نخواهد داشت.

#### نتیجه

دلالت تمام روایات بر معنای مورد نظر، تام می‌باشد. در قسمت بعد به این مطلب پرداخته می‌شود که تأثیر این موضوع در به وجود آمدن غیبت به چه میزان است؟ به عبارت دیگر، آیا این مسئله باعث تحقق و ادامه‌دار شدن غیبت شده است تا موظف به رفع آن باشیم یا عوامل دیگری در تحقق غیبت تأثیر داشته و هم آن‌ها مانع ظهور امام عصر عج می‌باشند؟

#### نقد و نظر

در این قسمت به میزان تأثیر این عامل در غیبت پرداخته می‌شود. البته این نکته لازم به ذکر است که قصد ما عرضه نظرات بزرگان دین و محققان معاصر می‌باشد و اگر نتیجه‌ای را هم ذکر می‌کنیم، برداشت شخصی از نظرات عالمان دین

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲، ح ۱.

است و قصد ما آغاز سرشاخه‌هایی برای پژوهش‌های جدید با نگاه‌های جدیدتر می‌باشد.

در میزان تأثیر این عامل به مواردی چند اشاره می‌شود:

۱. در مرحله اول برای فهم معنای بیعت، دقت در متون روایات، ما را بهترین راهنما است.

روایات سه دسته هستند؛ گروه اول فقط اشاره به عدم وجود بیعتی بر عهده حضرت در هنگام ظهور و قیام دارند.<sup>۱</sup> گروه دوم اشاره به اختفاء و ولادت دارد تا بیعتی بر عهده حضرت نباشد و<sup>۲</sup> گروه سوم، روایاتی هستند که تصریح بر علت بودن این عامل برای غیبت دارند.<sup>۳</sup>

۲. آنچه از اکثر روایات به دست می‌آید، این است که وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌نمایند، بیعت هیچ حاکم ستمگری را بر عهده ایشان ندارد. در بیان عالمان دین در معنای بیعت گذشت که وجود بیعت، حرکت جهانی و عدالت‌گستر حضرت را با مشکلاتی همراه می‌کند و غیبت، بهترین راه برای عدم بیعت با حاکمان ظالم است. و البته روایاتی هم تصریح بر علت بودن این مسئله برای غیبت دارند. این موارد در حقیقت برای باور داشت دوران سخت و غیرقابل تحمل غیبت است تا برای دوستان اهل بیت علیهم السلام پاسخ‌های معقول و مورد پسند برای آنان وجود داشته باشد و از فتنه‌ها و سرگردانی‌ها نجات یابند. البته نظر کامل‌تر بعد از اراکه سخنان دانشمندان و عالمان خواهد آمد.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

۲. همان، ص ۳۱۶، ۳۲۲ و ۴۷۹.

۳. همان، ص ۴۸۰، ح ۴.

۳. نظر عالمان: در این زمینه نیز کارگشا می‌باشد:

۱-۳. مرحوم کلینی با ذکر تنها یک روایت، به سرعت از این عامل عبور می‌کند و حاصل آن روایت هم خبر دادن از عدم بیعت بر عهده حضرت در هنگام ظهور است. پس تصریحی بر علت بودن این عامل ندارند؛ بلکه اگر بگوییم این عامل را از فواید غیبت می‌دانند، شاید سخن گزافی نباشد؛ چرا که لازمه عدم بیعت، وجود غیبت است.

۲- ۳. جناب محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب ارزشمند غیبت، فقط به دو روایت اشاره دارند و در حالی که به عواملی چون «خوف از قتل» و «امتحان شیعیان» به عنوان دلیل غیبت می‌پردازند، بدون هیچ سخنی از کنار این دو روایت مرتبط با عدم بیعت عبور می‌کنند. مضمون این دو روایت نیز خبر از عدم عهد و پیمان بر عهده حضرت در هنگام ظهور است. لذا اگر که این عوامل را دلیل بدانند، خیلی جزئی و فرعی به آن نظر دارند. بنابراین ایشان برای غیبت علل متعدد آورده‌اند که یکی از آنها عدم بیعت است.

۳-۳. مرحوم صدوق در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه بیشترین روایات از بحث «عدم بیعت» را آورده‌اند. روایات مرحوم صدوق، هم حالت خبر دارند و هم تصریح به علت بودن این عامل. به نظر می‌آید که شیخ صدوق این عامل را علت غیبت می‌دانند؛ اگر چه جناب آقای غروی، از محققین معاصر به بیانات مرحوم صدوق، عنوان «حکمت غیبت» داده‌اند و آن را حکمت ثانوی و تنزیلی دانسته و علت اصلی را از نظر مرحوم صدوق، خوف از قتل بیان

کرده‌اند. ولی به نظر ما صرف آوردن روایات در نزد مرحوم صدوق رحمته الله دال بر علت دانستن این مورد است؛ چنان‌که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی چنین روشی را دنبال کرده است.

۴. شیخ مفید و سید مرتضی به این علت اشاره ندارند و شیخ طوسی هم در کتاب *الغیبه* فقط یک روایت با این مضمون آورده است و اگرچه آن روایت، تصریح بر علت بودن این عامل دارد، ولی خود شیخ طوسی رحمته الله تصریح کرده‌اند که هیچ علتی جز ترس از قتل، مانع ظهور نیست؛ و این علل را فرعی و زیر مجموعه علت اصلی می‌دانند.<sup>۲</sup> لذا اگر هم این علت را مؤثر در غیبت بدانند، به اصل غیبت ربطی نمی‌دهد، چون غیبت بر اثر خوف از قتل به وجود آمده است و به نظر می‌آید از این بیان، فایده بودن این عامل، ظاهر باشد؛ اگر چه قرار نیست جای مرحوم شیخ طوسی رحمته الله تصمیم بگیریم.

۵. علامه مجلسی در شرح روایت از کافی می‌فرماید: «گویی این روایت اشاره به علل غیبت و فواید آن دارد» و با توضیحی که قبل از این بحث، در رابطه با بیعت داده‌اند، واضح است که ایشان، این عامل را فایده غیبت می‌دانند و مباحث قبل - که در رابطه با خوف از قتل بود - را علت می‌شمرند.<sup>۳</sup>

۶. جناب ملا صالح مازندرانی هم در شرح این روایت، این عامل را سببی از اسباب یا مصلحتی از مصالح غیبت می‌دانند که تعبیر ما از مصلحت، همان فایده غیبت است. البته، ما هم با اینکه فایده، اثری در غیبت داشته است، موافق هستیم؛

۱. مجله *انتظار موعود*، مرکز تخصصی مهدویت، ش ۷، مقاله محمد هادی یوسفی غروی.

۲. همان.

۳. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۵۷.

ولی بحث در این است که ما قائل به این هستیم که عوامل خاصی باعث غیبت شده‌اند و حالا که غیبت ایجاد شده است، فوایدی بر آن مترتب شده است که بسیار معقول و مورد پذیرش است و سختی غیبت را بر انسان مؤمن آسان می‌نماید.<sup>۱</sup>

۷. جناب دکتر حبیب الله طاهری بر فایده غیبت بودن این عامل تصریح دارند و می‌گویند: «در امان بودن حضرت از بیعت با حاکمان ظالم و اینکه در هنگام ظهور با احدی پیمان همراهی نبسته باشند، از فواید غیبت است».<sup>۲</sup>

۸. جناب آقای محمد فاکر میبدی نیز این عامل را علت اصلی غیبت نمی‌داند و می‌گوید: «این علت عدم حضور حضرت است و بین عدم حضور و عدم ظهور فرق است و علت غیبت، علت عدم ظهورند نه حضور».<sup>۳</sup> به نظر می‌آید ایشان ظهور را مساوی قیام دانسته که نتیجه آن عدم بیعت است؛ ولی صرف حضور که قیامی به همراه نداشته باشد، منافات با عدم بیعت ندارد. اما باید توجه داشت که سیره حاکمان ظالم غیر از این بوده است، یعنی حتی حضور بدون قیام اهل بیت علیهم‌السلام را هم تحمل نمی‌کردند.

### نتیجه

به نظر ما اگر این عامل را فایده غیبت بدانیم بهتر است و اگر هم که آن را عامل بدانیم، قطعاً علت محدثه و مبنیه غیبت نخواهد بود؛ زیرا لازمه عدم بیعت، خوف از قتل است و در حقیقت، به خاطر آن حضرت مجبور به بیعت خواهد شد. لذا عدم بیعت دلیل جزئی و فرعی خواهد است.

۱. شرح کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۷۰.

۲. سیمای آفتاب، ص ۹۰.

۳. مجله انتظار موعود، ش ۱۱ و ۱۲، مقاله محمد فاکر میبدی.

## گفتار دوم: علل مرتبط با کفار و ظالمان

### اول: خوف و ترس از قتل

این علت نزد عموم عالمان و بزرگان به عنوان علت غیبت پذیرفته شده، و در علت بودن آن کسی شک نکرده است و حتی کسانی که «امتحان مردم» را دلیل بسیار مهم غیبت دانسته یا حکمت الهی را راز اصلی غیبت عنوان کرده‌اند، در علت بودن این عامل برای غیبت تردید ندارند. متهمی در اصلی یا فرعی بودن آن اختلاف است که در پایان روایات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

طبق روال بحث، نخست چند روایت را بررسی کامل کرده و متن روایات دیگر را ذکر می‌کنیم و روایات مشابه را در پاورقی آدرس می‌دهیم. در نتیجه هر روایتی که ذکر می‌شود، به یک نکته جدید اشاره دارد و همان باعث ذکر روایات متعدد شده است. لازم به ذکر است که روایات کافی شریف بر روایات کتب دیگر مقدم دانسته شد، مگر آنکه سند کتاب‌های دیگر صحیح‌تر باشد.

### روایات

۱. الحسین بن احمد عن احمد بن هلال قال: حدثنا عثمان بن عیسی عن خالد بن نجیح عن زرارة بن اعین قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: لا بد للغلام من غيبة قلت: و لم؟ قال: يخاف - و او ما بيده الى بطنه - و هو المنتظر و هو الذي يشك الناس في ولادته فمنهم من يقول: مات ابوه و لم يخلف و منهم من يقول: ولد قبل موت ابيه بستين قال زرارة: فقلت: و ما تامرني لو ادركت ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا



الدعاء: «اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نیک اللهم عرفنی نیک فانک ان لم تعرفنی نیک لم اعرفه قط اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی» قال احمد بن الهلال: سمعت هذا الحديث منذ ست و خمسين سنة<sup>۱</sup>.

زرارة بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن جوان، به ناچار باید غیبت کند». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد» و با دستش اشاره به شکمش کرد. سپس فرمود: «اوست منتظر و اوست که مردم در ولادت او شک دارند. برخی گویند در شکم مادر است (در هنگام وفات پدرش)، برخی گویند پدرش مرده و جانشنی ندارد و برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمده است».

پس من گفتم: اگر من این زمان را درک کردم چه دستوری به من می دهید؟ فرمود: «به درگاه خدا این دعا را بخوان: «خدایا! خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من شناسانی تو را نخواهم شناخت. بار خدایا پیغمبرت را به ما بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبر خود را به من شناسانی من او را نخواهم شناخت. بار خدایا! حجت خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجت را به من شناسانی، من در دینم گمراه می شوم».

احمد بن هلال گوید: من حدود سال ۵۶ این حدیث را شنیده‌ام.<sup>۲</sup>

بررسی سند حدیث

این حدیث از هفت طریق نقل شده است؛ منتهی به علت اینکه این حدیث از

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۲. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۲۹.

نظر متن، اضافات حدیث سوم را ندارد، هر دو صورت آورده شده است تا بررسی کامل‌تری صورت پذیرفته باشد. ما در این قسمت سند حدیث اول را بررسی می‌کنیم.

### حسین بن احمد

با توجه به اینکه آیت الله خویی رحمته الله حسین بن احمد را مشترک بین چند نفر دانسته و شناخت ایشان را مبتنی بر شناخت راوی و مروی عنه کرده است،<sup>۱</sup> به نظر می‌آید، ایشان فرزند احمد بن هلال باشد و در رابطه با این شخصیت در کتب رجالی بحث خاصی نیامده است،<sup>۲</sup> مگر نقل شخصیتی چون مرحوم کلینی از ایشان، که آن هم بسیار محدود می‌باشد. مرحوم آقای خویی هم بحث خاصی در رابطه با حسین بن احمد بن هلال ندارند و دلیل ما بر این احمد دانستن او کلام آیت الله خویی رحمته الله است که حسین بن احمد از احمد بن هلال، روایت نقل می‌کند<sup>۳</sup> و با بررسی کتب رجال دیگر، چنین ویژگی در هیچ شخص دیگری یافت نشد و البته تنها مؤید ما، نقل اجلاً هم چون مرحوم کلینی و ابن ابی عمیر از حسین بن احمد است که با توجه به عدم تضعیف راوی چه بسا دال بر وثاقت باشد. البته عالمانی چون امام خمینی رحمته الله و مرحوم بهبهانی کثرت روایت ثقه از فردی را دال بر وثاقت او می‌دانند،<sup>۴</sup> که در این مورد کارایی ندارد چون تعداد روایات او اندک است. بنابراین وثاقت راوی ثابت نیست.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۸۸، ش ۳۲۷۸.

۲. همان، ص ۱۹۴، ش ۳۲۹۹.

۳. همان، ص ۱۸۸، ش ۳۲۷۸.

۴. پژوهشی در علم رجال، ص ۳۹۰.

احمد بن هلال

ترجمه این شخصیت قبلاً گذشت و سعی شد که ضعف از او برداشته شود، مگر آنکه انحراف او از زمان امام عسگری علیه السلام ثابت باشد که در این صورت او از گمراه‌ترین انسان‌ها می‌باشد.<sup>۱</sup> ولی چون متن روایت متعدد است، صحت متن روایت کماکان پابرجا است.

عثمان بن عیسی

اگر چه ایشان از بزرگان واقفیه است، ولی مرحوم آیت الله خوئی وثاقت ایشان را ثابت می‌دانند که تفصیل این بحث در ذیل روایات گذشته آمد.<sup>۲</sup>

خالد بن نجیح

آیت الله خوئی رحمته الله ارتفاع در عقیده را که به ایشان نسبت داده شده، با استناد به روایات نمی‌پذیرند؛ اما وثاقت او را هم - اگر چه به نقل اجلا، هم چون ابن ابی عمیر و صفوان و عثمان بن عیسی از او تصریح می‌کنند - بنابر مبنای خود، حتی دال بر حسن بودن هم نمی‌دانند تا چه رسد به وثاقت. در نتیجه بنابر مبنای مرحوم آقای خوئی، ایشان ثقه نیستند.<sup>۳</sup>

اما بنابر مبنای کسانی که نقل اجلا را دال بر وثاقت راوی می‌دانند، ایشان ثقه است<sup>۴</sup> و به روایت از جهت ایشان، ایرادی وارد نیست.

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۶۳.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ش ۷۶۱۰.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۵، ش ۴۲۱۲.

۴. پژوهشی در علم رجال، ص ۳۹۰.

### زرارة بن اعین

به وثاقت و جلالت ایشان در عموم کتب رجالی تصریح شده است.<sup>۱</sup>

#### نتیجه

به نظر ما می‌توان به سند این روایت اعتماد کرد؛ چون مرحوم کلینی به آن اعتماد نموده است. ولی بر فرض تضعیف سند این حدیث، با وجود روایات صحیح دیگر اعتماد به متن حدیث بلامانع است. لذا در استناد به این حدیث مانعی بر سر راه نیست. و اگر چه مرحوم علامه مجلسی در *مرآة العقول* این روایت را ضعیف شمرده است،<sup>۲</sup> ولی تضعیف ایشان راجع به وجود روایت قوی‌تر است نه ضعف و ساقط شدن این روایت. بنابراین متن موثوق به است.<sup>۳</sup>

۲- و بهذا الاسناد عن احمد بن محمد عن ابیه محمد بن عیسی عن ابی بکیر عن زرارة قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان للقائم غيبة قبل ان يقوم انه يخاف - و او ما بيده الى بطنه - يعني القتل.<sup>۴</sup>

زرارة گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «به راستی قائم عليه السلام پیش از آن که قیام کند غیبتی دارد، زیرا او می‌ترسد» - و با دستش، اشاره به شکمش کرد و فرمود - یعنی از کشته شدن».<sup>۵</sup>

۱. معجم رجال الحديث، ص ۲۱۸، ش ۴۶۶۲.

۲. علامه مجلسی می‌فرماید: «همین که احمد بن هلال می‌گوید این کلام را خودم شنیدم، یعنی قطعاً این حدیث از نظر او صحیح است و کذب و خطایی در آن راه ندارد و ثانیاً می‌گوید این حدیث را حدود سال ۵۶ شنیدم، یعنی حتی قبل از ولادت امام عسکری عليه السلام و این دلالت بر عدم وضع حدیث دارد». *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۵۹.

۳. *مرآة العقول*، ج ۱، مقدمه، ص ۲۲.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۵. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ج ۲، ص ۵۷۵، ح ۱۸.

### بررسی سند حدیث

وقتی به دو روایت قبل برگردیم، مقصود از «بهذا الاسناد» را پیدا می‌کنیم، که آن، «عدة من اصحابنا» است و جناب نجاشی در شرح حال مرحوم کلینی می‌فرماید: «کل ما کان فی کتابی عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، فهم محمد بن یحیی و علی بن موسی الکیذانی و داوود بن کوره و احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم». <sup>۱</sup> و کسی در وثاقت «محمد بن یحیی» و «احمد بن ادريس» و «علی بن ابراهیم» شک ندارد. <sup>۲</sup> با توجه به مطالب ذکر شده، به این نتیجه می‌رسیم که اطمینان کامل به «عدة من اصحابنا» در کتاب شریف کافی حاصل است.

احمد بن محمد بن عیسی الاشعری

آیت الله خویی رحمته الله می‌فرماید: «به وثاقت و عظمت ایشان تمام علمای بزرگ رجال تصریح دارند». <sup>۳</sup>

محمد بن عیسی

آیت الله خویی رحمته الله ایشان را توثیق کرده و کثیر الروایة می‌دانند که ۱۰۹۲ روایت از ایشان نقل شده است. <sup>۴</sup>

عبدالله بن بکیر

آیت الله خویی رحمته الله در کتاب معجم، ایشان را توثیق کرده و کثیر الروایة

۱. رجال نجاشی، ص ۳۷۸، رقم ۱۰۲۶.

۲. پژوهشی در علم رجال ص ۴۰۴.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۶، ش ۸۹۸.

۴. همان، ج ۷، ص ۸۶ ش ۱۱۵۰۰.

می‌دانند. از ایشان ۳۳۴ روایت آمده است. البته این وثاقت را به استناد توثیق بزرگانی چون شیخ طوسی و شیخ مفید و علی بن ابراهیم و کثی بیان می‌کنند.<sup>۱</sup> ترجمه زرارة نیز در حدیث اول گذشت.

#### نتیجه

تمام راویان این حدیث شریف، از ثقات و اجلاء می‌باشند و استناد به این روایت از نظر سند مانعی ندارد. البته نقل این نکته بجا است که مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول این حدیث را «موثق کالصحیح» می‌داند<sup>۲</sup> و این مطلب، بر اطمینان ما به این روایت می‌افزاید.

۳- علی بن ابراهیم عن الحسن بن موسی الخشاب عن عبدالله بن موسی عن عبد الله بن بکیر عن زرارة قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: ان للغلام غيبة قبل ان يقوم: قال: قلت: و لم؟ قال: يخاف - و او ما بيده الي بطنه - ثم قال: يا زرارة و هو المنتظر و هو الذي يشك في ولادته منهم من يقول: مات ابوه بلا خلف و منهم من يقول: حمل و منهم من يقول: انه ولد قبل موت ابيه بستتين و هو المنتظر غير ان الله عزو جل يحب ان يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون قال: قلت: جعلت فداك ان ادركت الزمان اي شيء اعلم؟ قال: يا زرارة اذا ادركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء «اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني» ثم قال: يا زرارة لا بد من

۱. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۲، ش ۶۷۳۴.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

قتل غلام بالمدينة قلت: جعلت فداک أليس يقتله جيش السفیانی؟ قال: لا ولكن يقتله جيش آل بنی فلان یجییء حتى یدخل المدينة فیأخذ الغلام فیقتله فاذا قتله بغیا و عدوانا و ظلما لا یمهلون فعند ذلک توقع الفرج ان شاء الله<sup>۱</sup>.

زرارة گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای آن جوان، پیش از قیام و ظهورش غیبتی حتمی است» گفتم: چرا؟ فرمود: «بیم دارد»، و به شکم خود اشاره کرد، سپس فرمود: «ای! زرارة اوست که انتظارش را باید کشید، اوست که در ولادتش تردید شود، برخی گویند پدرش بی جانشین از دنیا رفت، برخی گویند در شکم مادر بود که پدرش را از دست داد و برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدر به دنیا آمد. اوست منتظر. خداوند عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید. در این جا است ای زرارة که باطل خواهان مردد شوند» گفتم: قربانت شوم، اگر به این دوره رسیدم چه باید انجام دهم؟ فرمود: «ای زرارة! وقتی به این دوره رسیدی، این دعا را بخوان: «بار خدایا! خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی، من رسول تو را نخواهم شناخت بار خدایا! رسول خود را به من بشناسان، زیرا اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت. بار خدایا! حجت خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجت خود را به من نشناسانی در دینم گمراه گردم».

سپس فرمود: «ای زرارة! به ناچار باید در مدینه پسر بچه ای کشته شود». گفتم: قربانت شوم، همان نیست که لشکر سفیانی او را بکشند؟ فرمود: «نه، به خدا قسم او را آل فلانی می کشند. بیاید تا وارد مدینه شود و آن پسر بچه را

بگیرد و به قتل رساند، چون از راه خود سری و دشمنی و ستم او را به قتل رساند، دیگر مهلت آنان به سر آید. در این هنگام توقع فرج داشته باش ان شاء الله»<sup>۱</sup>.

بررسی سند حدیث

علی بن ابراهیم

نه تنها ایشان ثقة هستند، بلکه بزرگانی هم چون آیت الله خویی، رجال در اسناد کتاب تفسیر ایشان را نیز ثقة می دانند، مگر افراد شاذی از آنها که رجالیون بزرگ بر تضعیف آنان تصریح کرده باشند.

حسن بن موسی الخشاب

آیت الله خویی رحمه الله می فرماید: «مرحوم نجاشی، ایشان را از اصحاب امامیه و مشهور و کثیر العلم می داند و علاوه بر آن، وجود ایشان در اسناد تفسیر قمی دلالت بر وثاقت جناب حسن بن موسی می نماید»<sup>۲</sup>. جناب نمازی در مستدرکات نیز بنابر نقل مرحوم ما مقانی بر این وثاقت اشاره دارند.<sup>۳</sup>

عبد الله بن موسی

این شخصیت را آیت الله خویی رحمه الله موثق می دانند، چون در اسناد تفسیر قمی وجود دارد.<sup>۴</sup>

ولی اگر «عبد الله بن موسی بن جعفر رضی الله عنه» باشند - کما اینکه چنین احتمالی را مرحوم خویی داده اند - اگر چه شیخ مفید در ارشاد، کلامی دال بر عظمت و

۱. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۵.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۵۷، ش ۳۱۶۸.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۶۰.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۵۱، ش ۷۱۷۹.



بزرگی فرزندان امام کاظم علیه السلام آورده است، ولی آیت الله خوئی آن را دال بر وثاقت راوی نمی دانند.<sup>۱</sup> ایشان، هم چنین کلام شیخ مفید در *اختصاص* - مبنی بر عظمت عبدالله بن موسی - به خاطر اشکال در انتساب *اختصاص* به شیخ مفید نمی پذیرند.

اما باید گفت که آقا بزرگ تهرانی رحمته الله در *الذریعه*، *اختصاص* را تألیف شیخ مفید دانسته و مستندات از نسخ اصلی این کتاب را آورده است.<sup>۲</sup> البته جناب نمازی در *مستدرکات*، کلام شیخ مفید را قبول کرده و آن را دال بر جلالت و وثاقت ایشان دانسته است.<sup>۳</sup>

#### نتیجه

با توجه به اینکه در سند روایت مورد بحث، عبدالله بن موسی وجود دارد، ما مشکلی از ناحیه ایشان نداریم، چون در سند تفسیر قمی نیز موجود است و بر فرض اینکه ایشان، عبد الله بن موسی بن جعفر باشد، با توجه به کلام آقا بزرگ تهرانی و مستندات ایشان مبنی بر وجود نسخه اصلی این کتاب به خط شیخ مفید و تصریح شیخ مفید رحمته الله بر وثاقت و عظمت جناب عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام، باز وثاقت راوی ثابت است و روایت از ناحیه ایشان قابل استناد است.

عبد الله بن بکیر و زرارة بن اعین

ترجمه این دو شخصیت در مباحث قبلی گذشت و گفته شد هر دو از بزرگان و اجلای راویان احادیث امامیه می باشند.

۱. همان، ش ۷۱۸۰.

۲. *الذریعه*، ج ۱، ص ۳۵۸، ش ۱۸۹۰.

۳. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۵، ص ۱۱۷، ش ۸۷۹۲.

نتیجه: سند این حدیث بلا اشکال است؛ چون تمام شخصیت‌ها ثقه هستند و استناد به آن بلا مانع است؛ علاوه بر آنکه طریق مرحوم صدوق در *کمال الدین* در رابطه با این حدیث صحیح است و آن روایت که از نظر متن، شبیه این روایت است از سندی بسیار عالی برخوردار می‌باشد و افرادی چون احمد بن محمد بن یحیی العطار، سعد بن عبد الله، احمد بن محمد بن عیسی، عثمان بن عیسی الکلابی، خالد بن نجیح و زرارة بن اعین که همگی از ثقات رواة شیعه می‌باشند، در آن حضور دارند. پس استناد به این روایت که دو سند صحیح دارد بلا مانع می‌باشد.

۴- الحسين بن محمد و غيره عن جعفر بن محمد عن علي بن العباس بن عامر عن موسى بن هلال الكندي عن عبدالله بن عطاء عن ابي جعفر عليه السلام قال: قلت له: ان شيعتك بالعراق كثيرة و الله ما في اهل بيتك مثلك فكيف لا تخرج؟ قال: فقال: يا عبدالله بن عطاء قد اخذت تفرش اذنيك للنوکی ای والله ما انا بصاحبکم قال: قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: انظروا من عمی الناس ولادته فذاک صاحبکم انه ليس منا احد يشار اليه بالاصبع و يمضغ بالالسن الامات غيظا او رغم انفه.<sup>۱</sup>

عبدالله بن عطا گوید: به امام باقر عليه السلام گفتم: در شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا قسم، در خاندان خودتان همانندی برای شما نیست. پس چرا خروج نمی‌کنید؟ فرمود: «ای عبدالله بن عطا! تو گوش خود را به اختیار احمق‌ها نهادی؟ آری به خدا، من صاحب الامر شما نیستم» گفتم: پس صاحب الامر ما کیست؟ فرمود: «ببینید چه کسی ولادتش از مردم نهان است؛ پس او صاحب الامر شما است. حقیقت مطلب این است که از ما ائمه کسی نیست که انگشت نما شود و

۱. کافی، ج ۱، ح ۲۶، ص ۴۰۳؛ *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۳۴۲؛ *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۳۳۳؛ *الغیبة*، نعمانی، ص ۱۶۶.

بر زبان‌ها بیفتد، جز آن که در حال ناراحتی یا به ناحق بمیرد»<sup>۱</sup>.  
به نظر می‌آید معنای جمله آخر چنین باشد: «جز آن که یا از روی ظلم کشته  
شود و یا به واسطه زهر به شهادت برسد».

الحسین بن محمد

ایشان، حسین بن محمد الاشعری، از مشایخ مرحوم کلینی می‌باشند و حدود  
۸۵۹ حدیث از او نقل شده است.<sup>۲</sup> آیت الله خویی در ترجمه ابن عامر، ایشان را  
توثیق می‌نماید.<sup>۳</sup> در نتیجه ایشان از مشایخ مرحوم کلینی و از ثقات راویان  
احادیث شیعه به شمار می‌روند. این نکته لازم به ذکر است که وقتی وثاقت ایشان  
ثابت باشد، نیاز به بررسی عبارت «و غیره» نیست.

جعفر بن محمد

با توجه به اینکه جعفر بن محمد، مشترک بین افراد متعددی است باید رجوع  
به راوی و مروی عنه کرد. آیت الله خویی در ترجمه «حسین بن محمد بن عامر»  
که شخصیت قبل است، می‌فرماید: «روی عنه جعفر بن محمد بن قولویه  
ابوالقاسم».<sup>۴</sup> بنابر این جناب «جعفر بن محمد» در سند این حدیث «ابن قولویه  
ابوالقاسم» می‌باشد، که مرحوم آیت الله خویی در ذیل «جعفر بن محمد بن جعفر  
بن موسی» ایشان را از عالمان بزرگ شیعه و صاحب تصانیف متعدد، از جمله  
کامل الزیارات می‌داند و نه تنها مؤلف، بلکه رجال واقع در سند این کتاب را هم

۱. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۲۸.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۲، ش ۳۶۰۱.

۳. همان، ص ۷۶، ش ۳۶۱۵.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۷، ش ۳۶۱۵.

به شهادت ابن قولویه ثقة معرفی می‌کنند<sup>۱</sup> (البته در استناد این سخن به مرحوم خویی رحمه الله تزلزل وجود دارد).

علی بن العباس بن عامر

آیت الله خویی رحمه الله اتحاد ایشان را با «علی بن العباس» و او با «علی بن العباس الجراذینی» را بعید نمی‌دانند. ایشان، جراذینی را به استناد کلام مرحوم نجاشی ضعیف و اهل غلو می‌دانند. (البته قبلاً بحث شد که غلو نزد متقدمین و متأخرین متفاوت است) و بعد اشاره به تضعیف ابن غضائری می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند.<sup>۲</sup>

لذا اگر این اتحاد را نپذیریم هیچ ذم و مدحی در رابطه با ایشان نیست، ولی یک مؤید وجود دارد و آن، نقل ابن قولویه از اوست و نقل اجلا حذاقل دلالت بر حسن بودن او دارد در دیگر کتب رجالی هیچ اشاره‌ای به اتحاد ایشان با «الجراذینی» یا «الخرادینی» نشده است.<sup>۳</sup>

نتیجه: بنابر این اگر متحد نباشد، مدح و ذمی ندارد، ولی اگر متحد باشد قطعاً ضعیف است.

موسی بن هلال الکندی

آیت الله خویی رحمه الله فقط از ایشان همین یک روایت را نقل می‌کنند.<sup>۴</sup> در کتب رجالی دیگر هم اسم ایشان نیامده است. فقط جناب نمازی از او به اسم «موسی بن هلال الضبی» نام آورده و اشاره به همین یک حدیث کرده است.<sup>۵</sup>

۱. همان، ج ۴، ص ۱۰۶، ش ۲۲۵۴.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۶۸، ش ۸۲۲۳ و ۸۲۲۴.

۳. قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۹۸، ش ۵۱۸۱؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۳۹۳، ش ۱۰۱۱۹.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۷۸، ش ۱۲۸۵۶.

۵. مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۳۵، ش ۱۵۴۱۰.

نتیجه: روایت از جانب این شخص هم دچار اشکال است.

عبد الله بن عطاء

آیت الله خوئی رحمته الله عبد الله بن عطاء را مشترک بین چند نفر می‌داند.<sup>۱</sup> ایشان، «عبد الله بن عطاء بن ابی رباح» را از اصحاب امام باقر علیه السلام دانسته و او را با «عبد الله بن عطاء المکی» متحد دانسته است که او هم از اصحاب امام باقر علیه السلام می‌باشد. با این حال، او را توثیق نمی‌کنند.<sup>۲</sup> اما به نظر می‌آید مدح جناب کشی در اینکه او عارف، نجیب و از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده است و اینکه شیخ طوسی رحمته الله ایشان را از اصحاب امام سجاد علیه السلام می‌داند، حسن بودن عبد الله بن عطاء را ثابت می‌کند.<sup>۳</sup>

جناب تستری رحمته الله «عبد الله بن عطاء بن ابی رباح» را توثیق می‌کنند و دلیل ایشان، کلام مرحوم کشی و روایت او از امام باقر علیه السلام است.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد که ایشان «عبد الله بن عطاء التمیمی» را می‌گویند. احتمالاً «التمیمی»، «المکی» و «ابی الریاح» اشتباه شده است؛ لذا او را با «عبد الله بن عطاء ابی رباح» و «عبد الله بن عطاء المکی» یکی، و همه را در صحابی امام باقر علیه السلام بودن مشترک می‌دانند.<sup>۵</sup> و همچنین، مرحوم تستری «عبد الله بن عطاء الهاشمی» را با موارد سابق یکی دانسته و او را از خواص اصحاب امام باقر علیه السلام می‌داند که بعد از شهادت امام باقر علیه السلام متواری شد و بعد جنازه او را پیدا کردند که توسط دشمنان اهل بیت علیهم السلام به

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۴، ش ۶۹۸۹.  
۲. همان، ص ۲۵۵، ش ۶۹۹۱ و ص ۲۵۷، ش ۶۹۹۴.  
۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۵.  
۴. قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۱۵، ش ۴۴۱۵.  
۵. همان، ص ۵۱۷، ش ۴۴۱۶ و ص ۵۱۸، ش ۴۴۱۹.

صلیب کشیده شد.<sup>۱</sup>

نتیجه: جناب عبدالله بن عطا با توضیحات کامل علامه تستری از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و مورد تأیید اهل بیت است، و این در وثاقت ایشان کفایت می‌کند. البته رحلت ایشان بنا بر کلام مرحوم تستری در زمان جعفر بن سلیمان بوده است؛ یعنی در زمان امام صادق علیه السلام که منافاتی با متواری شدن ایشان بعد از شهادت امام باقر علیه السلام ندارد.

#### نتیجه

در این روایت دو راوی مجهول وجود دارد؛ اما تشابه متن حدیث با احادیث دیگر، دال بر خوف از قتل، ضعف سند را جبران می‌کند؛<sup>۲</sup> ولی اگر فقط همین روایت بود قطعاً آن را کنار می‌گذاشتیم، مگر آنکه هم‌چون مرحوم علامه مجلسی، تمام روایات کافی را قبول داشته باشیم.<sup>۳</sup>

۵. حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال: حدثنا علی ابن ابراهیم بن هاشم، عن أبيه، عن صالح بن السندی، عن یونس بن عبد الرحمن قال: دخلت علی موسی بن جعفر علیهما السلام فقلت له: یا ابن رسول الله أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق ولكن القائم الذی يطهر الارض من أعداء الله عزوجل ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدی له غیبة يطول أمدها خوفا علی نفسه، یرتد فیها أقوام ویثبت فیها آخرون. ثم قال: طوبی لشیعتنا،

۱. همان، ج ۶، ص ۵۱۱، ش ۱۴۲.

۲. البته منظور، عمل به متن حدیث است نه توثیق رجال موجود در سند حدیث و شکی نیست که آنها در ضعف خود باقی می‌مانند.

۳. مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۲.

المتتمسکین بحبلنا فی غیبة قائمنا، الثابتین علی مولاتنا والبراءة من أعدائنا، أولئک منا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمة، ورضینا بهم شیعة، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، وهم والله معنا فی درجاتنا یوم القیامة.<sup>۱</sup>

یونس بن عبدالرحمن گوید: بر موسی بن جعفر وارد شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمود: «من قائم به حق هستم، ولیکن نه آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک سازد و آن را از عدل و داد آکنده سازد، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. او پنجمین نفر از فرزندان من است و او را غیبتی طولانی است؛ زیرا بر نفس خود می‌هراسد و اقوامی در آن غیبت مرتد شده و اقوامی دیگر در آن ثابت قدم خواهند بود».

سپس فرمود: «خوشا بر احوال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشته ما متمسک، و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم هستند. آنها از ما و ما از آنهایم. آنها ما را به امامت و ما نیز آنان را به عنوان شیعیان خود پذیرفته‌ایم. پس خوشا بر احوال آنها و خوشا بر احوال آنها. به خدا سوگند، آنان در روز قیامت هم درجه ما هستند».<sup>۲</sup>

۶. وبهذا الاسناد، عن محمد بن مسعود قال: حدثنی عبد الله بن محمد بن خالد قال: حدثنی أحمد بن هلال، عن عثمان بن عیسی الرواسی، عن خالد بن نجیح الجواز، عن زرارة قال: قال أبو عبد الله علیه السلام، یا زرارة لا بد للقاء من غیبة؟ قلت: ولم، قال: یخاف علی نفسه - وأوماً بیده إلی بطنه -.<sup>۳</sup>

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۱، ح ۵.

۲. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۴۳، ح ۵.

۳. همان، ص ۴۸۱، ح ۷.

زرارة گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای زراره! گریزی از غیبت قائم نیست». گفتم: برای چه؟ فرمود: «بر جان خود می ترسد» و با دست به شکمش اشاره کرد.<sup>۱</sup>

۷. وبهذا الاستاد، عن محمد بن مسعود قال: حدثني محمد بن إبراهيم الوراق قال: حدثنا حمدان بن أحمد القلانسي، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن ابن بكير، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن للقائم غيبة قبل أن يقوم، قال: قلت: ولم؟ قال: يخاف - وأوماً بيده إلى بطنه -.<sup>۲</sup>

زرارة گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای قائم، پیش از قیامش غیبتی است». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد» و با دست به شکمش اشاره کرد.<sup>۳</sup>

و در حدیث دیگری اضافه دارد و زرارة می گوید منظور حضرت، ترس از قتل است.

۸. حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثني عمي محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى عن ابن بكير، عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: للقائم غيبة قبل قيامه، قلت: ولم؟ قال: يخاف على نفسه الذبح.<sup>۴</sup>

زرارة از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: «برای قائم پیش از قیامش غیبتی است». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد ذبحش کنند».<sup>۵</sup>

۹. وروی أن فی صاحب الامر عليه السلام سنة من موسى عليه السلام، قلت

۱. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷.

۲. همان، ح ۸ و ۹؛ الغيبة، نعمانی، ص ۱۷۶.

۳. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۸.

۴. همان، ص ۴۸۱؛ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

۵. همان، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۰.



وما هی؟ قال: دام خوفه و غیبته مع الولاة إلى أن أذن الله تعالى بنصره. (ولمثل ذلك اختفى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الشعب تارة، وأخرى في الغار، وقعد أمير المؤمنين عليه السلام عن المطالبة بحقه).<sup>۱</sup>

روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: «سنتی از موسی علیه السلام در وجود امام زمان علیه السلام است» عرض کردم: آن سنت چیست؟ فرمودند: «ادامه دار بودن ترس و پنهان شدنش از دشمنان و سلاطین تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه قیام بدهد و او را نصرت و یاری فرماید. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و غار پنهان شد و نیز خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از مطالبه حق مسلم خود به همین علت بود».<sup>۲</sup>

البته روایت دیگری را هم مرحوم شیخ طوسی ذکر کرده است که پاسخ مناسبی به علت ترس حضرت مهدی علیه السلام از مرگ می باشد و روایت چنین است: امام صادق علیه السلام می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج سال تمام، رسالتش را کتمان کرد و به خاطر ترس پنهان شد و رسالتش را ظاهر نکرد. در حالی که علی علیه السلام و خدیجه علیهما السلام در محضر ایشان بودند. تا آنکه خداوند متعال به ایشان دستور داد تا آنچه را که مأمور شده، اعلان کند. آنگاه ظاهر شد و رسالتش را آشکار فرمود».<sup>۳</sup>

۱۰. وروی أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری، عن محمد بن سنان، عن محمد بن یحیی الخثعمی، عن ضریس الکناسی، عن أبی خالد الکابلی فی حدیث له اختصرناه قال: سألت أبا جعفر علیه السلام أن یسمی القائم حتی أعرفه باسمه، فقال:

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

۲. الغیبة، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۳، ح ۲۷۵.

۳. همان، ح ۲۷۶.

یا ابا خالد! سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه لحرصوا على أن يقطعوه بضعة بضعة.<sup>۱</sup>

أبو خالد کابلی حدیثی دارد که ما مختصرش کردیم، او گفته است: «از امام باقر علیه السلام خواهش کردم که نام قائم علیه السلام را ببرد تا من آن حضرت را به نام مبارکشان بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد! اگر حتی اولادش هم ایشان را بشناسند، نسبت به او حریص شده و وی را پاره پاره می کنند».<sup>۲</sup>

این خبر دلالت دارد بر احاطه علمی امام علیه السلام بر حوادث و اعتقادات مردم در آینده که اکثر مردم نسبت به حضرت، بغض و کینه خواهند داشت؛ آن چنان که حتی بسیاری از اولاد و ذراری فاطمه علیها السلام نسبت به ایشان بغض دارند.

۱۱. وبهذا الاسناد، عن محمد بن علی، عن أبيه، قال: حدثنا علی بن سلیمان الزراری، عن علی بن صدقة القمی رحمه الله قال: خرج إلی محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ابتداء من غیر مسألة لیخبر الذین یسألون عن الاسم: إما السکوت والجنة، وإما الکلام والنار، فإنهم إن وقفوا علی الاسم أذاعوه، وإن وقفوا علی المكان دلوا علیه.<sup>۳</sup>

علی بن صدقه قمی گفته است: بدون آنکه سؤالی پرسیده شده باشد، توقیعی از ناحیه مبارکه حضرت برای محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه صادر شد که در آن به کسانی که از اسم حضرت سؤال کرده بودند، هشدار داده شده بود. مضمون آن

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۳.

۲. الغیبة، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۴، ح ۲۷۸.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۶۴.

توقیع این است: «یا سکوت و بهشت، یا کلام و جهنم»<sup>۱</sup> یعنی یا سکوت کنند و نام ایشان را نپرسند و وارد بهشت شوند و یا اینکه بپرسند و اسم شریف حضرت را بر سر زبان‌ها بیاورند و وارد جهنم شوند. چون اگر آن‌ها بر اسم حضرت آگاه شوند آن را شایع کرده و منتشر می‌سازند و اگر چنانچه به مکان او دسترسی پیدا کنند، مردم را به آنجا راهنمایی می‌کنند.

۱۲. وروی محمد بن عبدالله الحمیری، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن سلیمان بن داود المنقری، عن أبی بصیر قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: فی صاحب هذا الامر [ أربع ] سنن من أربعة أنبیاء: سنة من موسى علیه السلام، وسنة من عیسی علیه السلام، وسنة من یوسف علیه السلام. وسنة من محمد صلی الله علیه وآله، فأما سنة من موسى علیه السلام فخائف یترقب، وأما سنة من یوسف علیه السلام فالغیبة، وأما سنة من عیسی علیه السلام فیقال: مات ولم یمت، وأما سنة من محمد صلی الله علیه وآله وسلم فالسیف.<sup>۲</sup>

ابی بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در وجود صاحب این امر، چهار سنت از سنت‌های انبیاء وجود دارد: سنتی از موسی علیه السلام، سنتی از عیسی علیه السلام، سنتی از یوسف علیه السلام و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اما سنت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظر است، اما سنت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از غیبت و پنهان شدن، اما سنت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می‌شود او مرده است در حالی که نمرده و زنده می‌باشد و اما سنتی که از

۱. همان، ص ۶۳۳.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۲۴.

محمد ﷺ است، قیام با شمشیر است»<sup>۱</sup>.

۱۳. حدثنا عبد الواحد بن عبد الله بن يونس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح، قال: حدثني أحمد بن علي الحميري، عن الحسن بن أيوب، عن عبد الكريم ابن عمرو الخثعمي، عن أحمد بن الحارث، عن المفضل بن عمر قال: سمعته يقول - يعني أبا عبد الله (عليه السلام) - قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر (عليهما السلام): إذا قام القائم [ عليه السلام ] قال: ففررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين. هذه الأحاديث مصداق قوله: إن فيه سنة من موسى، وإنه خائف يترقب.<sup>۲</sup>

از مفضل بن عمر روایت شده است که شنیدم - امام صادق علیه السلام - می فرمود: «امام باقر علیه السلام فرموده است: «چون قائم علیه السلام قیام کند گوید: از نزدتان گریختم چون از شما بیمناک بودم. پس پروردگارم به من حکومت ارزانی داشت و مرا از مرسلین قرار داد». این احادیث مصداق فرمایش آن حضرت است که: «همانا در او شیوه‌ای از موسی است که آن عبارت است از نگران بودن و گوش به زنگ داشتن».<sup>۳</sup>

۱۴. حدثنا علي بن أحمد البندنجي، عن عبید الله بن موسى العلوی العباسی عن محمد بن أحمد القلانی، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عبید الله ابن بكير، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: إن للقائم - (عليه السلام)

۱. الغيبة، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۷۳۳، ح ۴۰۸.

۲. الغيبة، نعمانی، ص ۱۷۴.

۳. الغيبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۰، ح ۱۲.

- غیبة، و یجحدہ اہلہ، قلت: ولم ذلک؟ قال: یخاف - وأوماً بیده إلى بطنه -<sup>۱</sup>  
زرارة گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: «همانا قائم علیه السلام را غیبتی است، و  
خاندانش او را (به علت ترس از کشته شدنش) انکار می کنند». عرض کردم: آن  
(غیبت) به چه منظوری است؟ فرمود: «می ترسد» و در این حال، آن حضرت با  
دست خود به شکمش اشاره فرمود.<sup>۲</sup>

۱۵. وأخبرنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدثنا علی بن الحسن التیملی، عن  
العباس بن عامر بن ربیع، عن ابن بکیر، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر الباقر (علیه  
السلام) یقول: إن للغلام غیبة قبل أن یقوم، وهو المطلوب ترائه، قلت: ولم ذلک؟  
قال: یخاف - وأوماً بیده إلى بطنه - یعنی القتل.<sup>۳</sup>

زرارة گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: «همانا آن جوان (قائم علیه السلام) را  
پیش از آن که قیام کند غیبتی خواهد بود و او کسی است که میراث او مطالبه  
می شود». (شاید به گمان این که از دنیا رفته است) عرض کردم: آن (غیبت) برای  
چیست؟ فرمود: «می ترسد» و با دست خود به شکم خویش اشاره فرمود، یعنی از  
کشته شدن.<sup>۴</sup>

روایات دیگر، همین خوف را با عباراتی همانند: «همانا آن آواره رانده شده  
یکه و تنها و جدا از خانواده که خون پدرش خواسته و ستانده نشده است»<sup>۵</sup> و  
«صاحب این امر، همان رانده شده آواره است که خون خواهی پدرش نشده و

۱. الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۶.

۲. الغیبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۲، ح ۱۸.

۳. الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۷.

۴. الغیبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۰.

۵. همان، ح ۲۲ و ۲۳.

کینه عمویش را دارد و جدا از خانواده خویش است» بیان کرده‌اید.<sup>۱</sup>

### بررسی دلالت حدیث

در ابتدا یادآوری این نکته لازم به نظر می‌رسد، که از منظر عقل و شرع، حفظ جان واجب است و این مطلب از بدیهیات احکام اسلام است. خداوند می‌فرماید: «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین»<sup>۲</sup> و از مال خود در راه خدا انفاق کنید (لیکن نه به حد اسراف) و خود را در مهلکه و خطر نیفکنید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

لذا اگر زندگانی تمامی انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام را مطالعه کنیم، خواهیم دید که حتی یک نفر از آن بزرگواران، برای کشته شدن، خود را در اختیار دشمن قرار نداده است، مگر در صورت اجبار و قبول مرگ با عزت و دوری از ذلت، که نمونه‌های فراوان دارد.

پس حفظ جان از واجبات عقلی و شرعی اسلام است و در شرح غیبت، بعضی بزرگان بر این امر تصریح کرده‌اند که حفظ جان واجب است برای مثال، جناب سید مرتضی در *المقنع فی الغیبة* می‌فرماید: «دوری جستن از ضررها بر هر کس عقلاً و شرعاً واجب است».<sup>۳</sup> و شیخ طوسی رحمته الله در کتاب *الغیبة* می‌فرماید: «در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضرت واجب است».<sup>۴</sup>

۱. همان، ح ۲۴.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۳. امامت و غیبت در دیدگاه علم کلام، ترجمه المقنع فی الغیبة، ص ۵۶.

۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۹۰.

جهت رعایت اختصار به همین مقدار از نظرات بزرگان بسنده می‌شود. اما دلالت روایات در بیان اینکه ترس از قتل، عامل اصلی غیبت باشد، کامل و واضح است که به مواردی از آنها اشاره می‌شود.

۱- در روایات متعددی، وقتی از علت غیبت حضرت سؤال می‌شود، اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند: «یخاف» و اشار بیده الی بطنه و عنقه». در تمام کتب روایی این جمله به خطر کشته شدن ترجمه شده است. به عنوان مثال، علامه مجلسی رحمته‌الله می‌فرماید: «یعنی اگر ظاهر شود شکم او را پاره می‌کنند». بنابر این دلالت اکثر روایات بر «خوف از قتل»، تام و کامل است.<sup>۱</sup>

۲- در عبارت «یخاف علی نفسه الذبح»،<sup>۲</sup> دلالت کلمه «ذبح» بر کشته شدن بسیار ظاهر است و بیان آن این است که حضرت از ذبح شدن توسط دشمنان می‌ترسند.

۳- عبارت «لوان بتی فاطمه عرفوه لحرصوا علی ان یقطعوه بضعة بضعة»<sup>۳</sup> اشاره به شدت بغض و کینه افراد بسیاری دارد که اگر دست آنها به حضرت مهدی علیه‌السلام برسد او را تکه تکه می‌کنند. بنابر این دلالت این روایت هم کامل است.

۴- در چند روایت، عبارت «ففررت منکم لما خفتکم»<sup>۴</sup> آمده و این جمله را حضرت موسی علیه‌السلام بعد از آگاهی یافتن از نقشه فرعونیان در بر قتل رساندن ایشان

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۱.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۳.

۴. شعرا (۲۶)، آیه ۲۱.

فرموده‌اند. لذا وقتی حضرت موسی علیه السلام یقین پیدا کرد که فرعونیان قصد دارند ایشان را به قتل برسانند، از میان آنان فرار کرد. این روایات می‌فرمایند که امام زمان علیه السلام غایب می‌شود در حالیکه جمله حضرت موسی را زمزمه می‌کند. بنابراین دلالت این روایات بر خوف از قتل کامل است.<sup>۱</sup>

بعضی اصطلاحات کنایی هم در روایات آمده است که دلالت بر خوف از قتل دارند:

۱- «ان وقفوا علی الاسم اذا عوه، و ان وقفوا علی المكان دلوا علیه»<sup>۲</sup>

اگر مردم بر اسم حضرت اطلاع پیدا کنند، اسم ایشان را در جامعه منتشر، و دشمن را به مکان حضرت راهنمایی می‌کنند. در نتیجه دشمنان به مکان حضرت دست پیدا می‌کند. «دلوا علیه» یعنی بر حضرت تسلط پیدا می‌کنند. لذا در کتب لغت آمده است: «کالبازی یدل علی صیده»<sup>۳</sup> یعنی دشمنان به گونه‌ای بر حضرت تسلط پیدا می‌کنند که ایشان کاملاً در چنگال خونین آنان قرار می‌گیرد. و تاریخ اهل بیت علیهم السلام نشان داده است که وقتی آن سفاکان بر یک امام دست پیدا می‌کردند از هیچ جنایتی کوتاهی نمی‌کردند.

۲- «انه لیس منا احد یشار الیه بالاصبع و یمضغ باللسن الامات غیظاً اورغم

أنفه»<sup>۴</sup>.

در این روایت هم اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: هیچ یک از ما اهل بیت نیست،

۱. الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۴.

۲. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۶۴، ج ۳۳۱.

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.



مگر اینکه وقتی مورد توجه قرار گرفت و روی زبان‌ها افتاد، قتل او رقم می‌خورد، آن هم یا به کشتن با کینه و نفرت (مثل امام حسین علیه السلام) یا با مسمومیت»..

۳- «دام خوفه و غیبتہ مع الولاية الى ان اذن الله تعالى بنصره»<sup>۱</sup>

این حدیث شریف استمرار غیبت را در صورت استمرار خوف بیان می‌کند. با توجه به اینکه مرحوم شیخ طوسی در ذیل این روایت، برای بیان علت ترس، اشاره به مخفی شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در غار ثور می‌کنند، مشخص می‌شود که این خوف یعنی خوف از قتل؛ چرا که وقتی مشرکان تصمیم بر قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند، حضرت به غار ثور پناه بردند. بنا براین دلالت این عبارت هم بر خوف از قتل، تمام است.

#### نتیجه

با بررسی متن روایات مشخص شد که تمام روایات از نظر دلالت کامل هستند، منتهی بعضی روایات تصریح بر این مطلب دارند و در برخی روایات از کنایه استفاده شده است.

#### نقد و نظر

اکنون نوبت پرداختن به این سؤال است که تأثیر این علت در غیبت چقدر است؟ و نظر عالمان دین در رابطه با این علت چیست؟  
در رابطه با قسمت اول باید گفت: از توضیحات دلالتی روایات این نتیجه

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

حاصل شد که ترس از مرگ، هم علت محدثه و هم علت مبقیه برای غیبت است. این که در روایات می‌فرماید: «ان للغلام غیبة»<sup>۱</sup> اشاره به این دارد که برای جوان غیبتی است و علت آن خوف از قتل است و این علت از همان ابتدا به سراغ حضرت می‌آید. صریح‌تر از این کلام، روایاتی است که می‌فرماید: «به محض شنیدن اسم و سرزبان افتادن نام ایشان، دشمنان با بغض و کینه ایشان را به قتل می‌رسانند»<sup>۲</sup>.

بنابراین، روایات، ترس از قتل از آغاز ولادت عامل به وجود آمدن اختفا و سپس غیبت را حاصل تداوم این علت بیان می‌کنند و در ادامه روایاتی است که استمرار این علت را برای امتداد غیبت بیان می‌نماید. آنجا که آمده است: «یطول امدها خوفاً علی نفسه»<sup>۳</sup> و همچنین عبارت: «دام خوفه و غیبه مع الولاة»<sup>۴</sup> همانطور که از ظاهر کلمات مشخص است، این روایات به استمرار این علت برای غیبت و در نتیجه استمرار غیبت دلالت می‌کنند؛ یعنی زمانی حضرت ظهور می‌کنند که این علت نباشد.

در این میان، روایاتی وجود دارد که از بیان علت غیبت توسط حضرت حکایت می‌کنند؛ منتهی آن در هنگام ظهور است؛ آنجا که می‌فرمایند: «فقررت منکم لما خفتکم»<sup>۵</sup> گویا حضرت بعد از ظهور و هنگام قیام، این آیه را تلاوت می‌کنند و این حکایت از پایان غیبت در هنگام پایان این علت دارد. از آنجا که تا

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۲۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۱.

۴. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

۵. الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۴.

زمان ظهور امام عصر علیه السلام این علت استمرار دارد، این روایات، پایان این علت را هم بیان می‌کنند.

اما قسمت دوم سؤال: تقریباً تمام علما از این عامل به عنوان علت غیبت نام برده‌اند و حتی کسانی مثل مرحوم کلینی و نعمانی - که علت غیبت را بیشتر آزمایش مردم می‌دانند - روایات متعددی آورده و تصریح کرده‌اند که این عامل، علت غیبت است هم‌چنین در همه کتاب‌هایی که از علل غیبت، سخن به میان آمده است، اگر این عامل از مهم‌ترین ادله شمرده نشده، به عنوان یک دلیل، مورد بحث واقع شده است. بنده با جستجویی که در کتب قدیم و جدید انجام دادم، کتابی را نیافتم که از این علت، سخن به میان نیاورده باشد. در پایان به سخنان چندی از بزرگان دین اشاره می‌کنیم:

۱- اگر چه مرحوم کلینی در کافی، باب مستقلی را به روایاتی اختصاص داده است که غیبت را آزمایش الهی می‌دانند، اما به روایاتی که به خوف از قتل اشاره کرده‌اند نیز پرداخته است؛ یعنی از پنج روایت، سه روایت بیانگر این مطلب است.<sup>۱</sup>

۲- مرحوم نعمانی روایات متعددی را در این باب آورده‌اند که بیانگر اهمیت این علت از نظر ایشان است و علاوه بر روایاتی از کتاب کافی که خوف از قتل را علت غیبت می‌دانند؛ سه روایت جدید آورده‌اند که بعد از ظهور، خود امام عصر علیه السلام علت غیبت را ترس از قتل بیان می‌کنند و می‌فرمایند: «وقتی بر جانم از شما ترسیدم، از میان شما فرار کردم» این در نوع خود بی‌نظیر است.<sup>۲</sup>

۱. کافی، ص ۳۷۶.

۲. الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۳- مرحوم صدوق ذیل حدیث یونس بن عبدالرحمن اشاره کرده‌اند که ترس از مرگ یکی از دلایل غیبت است. و ایشان به زمان امام کاظم علیه السلام اشاره کرده و توضیح داده‌اند که وقتی از هشام بن حکم سؤال شد که امام تو کیست؟ گفت: صاحب این قصر، امیر المؤمنین است. اما با این حال، او را تعقیب کردند تا به امام او دست پیدا کنند و تا وقتی که جنازه بی‌جان او را در بازار کوفه یافتند، دست از او برداشتند. یعنی می‌خواستند امام او را پیدا کنند و به شهادت برسانند. البته مرحوم صدوق این علت را علت تام نمی‌داند؛ بلکه آن را یکی از علل غیبت برمی‌شمرند.<sup>۱</sup>

۴- شیخ مفید در کتاب *فصول العشرة* - که در حقیقت، جواب ده شبهه در زمینه مهدویت - است به این سؤال اشاره کرده‌اند که چرا امام مهدی علیه السلام غایب شدند؟ و می‌فرمایند: «غیبت، فعل خداوند نیست؛ بلکه فعل ظالمین است و چون برای جان حجت خدا تهدید بودند، خداوند، برای حفظ آخرین ذخیره خود، لاجرم او را با غیبت محافظت نمود».<sup>۲</sup>

۵- سید مرتضی می‌فرماید: «کارهای خداوند، همه دارای حکمت است، اگر چه بر ما پوشیده باشد و هم‌چنین، دوری جستن از ضررها بر هر فردی عقلاً و شرعاً واجب است و چون جان امام مهدی علیه السلام در خطر بود و حاکمان ظالم، قصد جان حضرت را داشتند، غیبت برای ایشان شرعاً لازم بود».<sup>۳</sup>

۶- شیخ طوسی رحمته الله می‌فرماید: «غیر از ترس از کشته شدن، هیچ علتی مانع از

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷-۱۰ و همان، ص ۴۶، جریان هشام بن حکم.

۲. فصول العشرة، ص ۱۰۷.

۳. امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، ترجمه المقنع، ص ۵۶.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیست» و روایات فراوانی را در بیان این علت می‌آورند.<sup>۱</sup> ایشان در ذیل روایتی، استمرار غیبت را به استمرار خوف از قتل وابسته می‌دانند و عنوان می‌کنند که در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضرت واجب است و سخن خود را به عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و پناه بردن به غار مستدرک می‌کنند.<sup>۲</sup>

### نتیجه

در اینکه این عامل یکی از علل غیبت، است اتفاق نظر وجود دارد؛ منتهی در میزان تأثیر آن اختلاف است و به نظر می‌آید تنها شیخ طوسی رحمته الله است که این عامل را علت تام غیبت می‌داند و برخی عالمان، مانند شیخ مفید و سید مرتضی آن را یکی از علل مهم غیبت برمی‌شمرند.

به نظر ما هم ترس از قتل یکی از دلایل مهم غیبت است؛ البته بعضی از علل دیگر هم همین اهمیت را دارند. از طرف دیگر اگر خوف از قتل برای حضرت وجود نداشت، وجوب غیبت از این نظر مطرح نبود؛ ولی علت‌های دیگر غیبت هم چنان پابرجا است و به همان خاطر، حضرت مجبور به غیبت بود، مثل آزمایش مردم یا عدم بیعت با حاکم جائز که از اهمیت خاصی برخوردارند. البته نبودن زمینه پذیرش حکومت الهی در سراسر عالم هم به عنوان یک علت مهم مطرح است و این موارد ربطی به خوف از قتل ندارد؛ به عنوان نمونه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی انبیای الهی، ترس از قتل وجود نداشت، ولی آنها هم موفق به

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۲۳۲، ح ۲۷۵.

گسترش عدالت بر سرتاسر عالم نشدند، لذا این تنها علت غیبت نمی‌تواند باشد، بلکه علل دیگری هم در ایجاد غیبت مؤثر است.

### پاسخ به سوال

امام از چه چیزی می‌ترسد؟

از آنجا که مخفی شدن از ترس قتل، نمونه‌های متعددی در میان انبیای الهی و اهل بیت علیهم‌السلام دارد، برای پاسخ به این سؤال با مانع مواجه نخواهیم بود. مرحوم صدوق در این باره می‌فرمایند: «پس از مطالعه تاریخ زندگی حجت‌های خدا به این مطلب می‌رسیم که بعضی از انبیای الهی، رسالتی آشکار و برخی رسالت پنهان داشته‌اند، چنانکه امام صادق علیه‌السلام به عبدالحمید می‌فرمایند: «ای عبدالحمید! برای خدا رسولانی آشکار و رسولانی پنهان است. زمانی که از خدا به حق رسولان آشکار، چیزی خواستی، از او به حق رسولان پنهان نیز بخواه.» ایشان در ادامه به ولادت و زندگی مخفی حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم‌السلام اشاره کرده، فلسفه این پنهان شدن را ترس از کشته شدن قبل از انجام رسالت معرفی نموده و این حکمت را در طول رسالت انبیای الهی تا زمان امام عصر علیه‌السلام پایدار دانسته است.<sup>۱</sup> هم‌چنین سید مرتضی رحمته‌الله در پاسخ این سؤال می‌فرماید: «از آنجا که مبارزه با طغیانگران و ستمگران و اجرای حدود الهی یکی از مهم‌ترین وظایف امام مهدی علیه‌السلام است و این کار، با تمکن و قدرت ایشان در جامعه امکان‌پذیر می‌باشد، لذا دشمنان حضرت در مقابل او ایستادگی می‌کنند و وقتی حضرت بر جان خود

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۴۱، عنوان اثبات غیبت و حکمت آن.

ترسید، غیبت بر او واجب می‌شود و پنهان شدنش لازم است، همانطور که پیامبر ﷺ برای حفظ جان مبارکش، یک بار در شعب ابی طالب با وجود سختی‌های بسیار پنهان گشت و یک بار نیز در غار مخفی شد. علاوه بر اینکه مسئولیت این پنهان شدن و غیبت بر عهده کسانی است که او را مجبور به اختفا و استتار نموده‌اند. و اینکه پدران آن بزرگوار چنین عملی نکردند، از این رو بود که آنان همواره در تقیه بوده و از تظاهر به امام بودن سرباز می‌زدند و امامت و پیشوایی را از خود نفی می‌کردند. در حالی که وقتی امام زمان علیه السلام ظهور کنند، مأمور به قیام با شمشیر هستند و همه را به امامت خویش فرا می‌خوانند و با مخالفان به مبارزه برمی‌خیزند<sup>۱</sup> استدلال شیخ طوسی رحمته الله نیز تقریباً شبیه همین کلام سید مرتضی رحمته الله است.<sup>۲</sup>

تا اینجا مشخص شد که اولاً پنهان شدن از خوف قتل، مختص امام عصر علیه السلام نیست. ثانیاً: اینکه انسان خودش را در معرض قتل قرار ندهد مورد پسند عقل و شرع، و بلکه از نظر اسلام واجب است و ثالثاً: این خوف با ترس ظاهری متفاوت است؛ چرا که به بیان حضرت آیت‌الله جوادی آملی (زید عزه)، «ترس برخاسته از بستر خود دوستی، که سبب گریز از خطر در مسیر حفظ دین و مکتب گردد، ضعف نفسانی و صفتی ناپسند و در مقابل شجاعت است، اما خوفی که سبب حفظ جان آدمی و هدر نشدن و بی‌اثر نمردن شود، ممدوح و عاقلانه، بلکه واجب است، زیرا مهم آن است که نثار خون نتیجه دهد و به ثمر بنشیند».<sup>۳</sup>

۱. امامت و غیبت از دیدگاه کلام، ترجمه المقنع، ص ۵۵ و ۶۰.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۲، ص ۲۷.

۳. امام مهدی موجود موعود، ص ۱۲۸.

ایشان همچنین می‌فرمایند: «ترس امام زمان از کشته شدن، به مثابه ترس از مردن نیست. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک بار بدون هیچ هراسی در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید، با آنکه می‌دانست چهل مرد مسلح قصد حمله به خانه پیامبر دارند و چگونه از مرگ بهراسد، که خود به عثمان بن حنیف نگاشت: «لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها؛ اگر تمام عرب در صفی یگانه به جنگم آیند، هرگز به آنها پشت نخواهم کرد. ولی همین علی علیه السلام در اوضاع خاصی از خطر کردن و هدر دادن جان خویش و خاندان مکرم و یاران اندکش حذر کرد.»

بسیاری از بزرگان معاصر که به چرایی خوف از قتل پرداخته‌اند نیز چنین عقیده هستند؛ از جمله آیت الله صافی گلپایگانی<sup>۱</sup> آیت الله مصباح<sup>۲</sup> و بزرگان دیگر که ترس امام زمان از کشته شدن را به خاطر مسئولیت عظیم ایشان می‌دانند و اینکه خوف حضرت صلی الله علیه و آله از به ثمر نرسیدن این رسالت عظیم است که منحصرأ به وجود ایشان بستگی دارد.

در آخر پاسخی دیگر را جهت فصل الخطاب بیان می‌کنیم.

خداوند در قرآن از غیبت بعضی انبیای الهی سخن به میان آورده است، مثل جناب موسی علیه السلام که خداوند می‌فرماید: «و جاء رجل من أقصى المدینه یسعی قال یا موسی ان الملائم یاتمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین؛ و در این حال مردی (مؤمن) از دورترین نقطه شهر آمد و گفت: ای موسی! رجال دربار فرعون در کار تو مشورت می‌کنند که تو را به قتل رسانند. به‌سرعت از شهر

۱. امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۲۵.

۲. آفتاب ولایت، ص ۱۲۱.



بگریز که من درباره تو بسیار مشفق و مهربانم<sup>۱</sup> و همچنین می فرماید: «فخرج منها خائفاً يترقب»<sup>۲</sup> و نیز در رابطه با حضرت یوسف می فرماید: «اقتلوا يوسف او اطرحوه أرضاً؛<sup>۳</sup> یوسف را بکشید یا در دیاری دور از پدر بیفکنید» که خداوند، همگی آنها را با پنهان کردن (غیبت) از خطر مرگ نجات داده است؛ لذا در امام عصر علیه السلام - که ولی الله و خلیفه او بر زمین است - آن خوف و ترسی که عموم انسانها در حوادث هولناک پیدا می کنند، راه ندارد و از طرف دیگر، از آنجا که بناست، کار عالم به طور عادی و معمول حرکت کند، نه به صورت غیر عادی و معجزه آسا - چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید: «جابجا کردن یک کوه از مکانش آسان تر است از برچیده شدن حکومتی که پایان آن نرسیده باشد»<sup>۴</sup> - و از سویی امام زمان علیه السلام کسی است که تحقق وعده تمام انبیای الهی به وجود اوست<sup>۵</sup> و وعده حتمی خداوند، با وجود او به تحقق خواهد پیوست.<sup>۶</sup> و خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد.<sup>۷</sup> پس چاره ای جز، زنده ماندن او تا زمان مشخص نیست.

۱. قصص (۲۸)، آیه ۲۰.

۲. همان، ۲۱.

۳. یوسف (۱۲)، آیه ۹.

۴. کافی، ج ۸، ح ۴۱۲، ص ۲۲۹.

۵. «لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون؛ و به تحقیق، ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم که البته بندگان صالح من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد» (انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵).

۶. «و عد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض...؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، وعده فرموده که قطعاً خلافت زمین به آنها داده خواهد شد» (نور (۲۴)، آیه ۵۵).

۷. «و لن يخلف الله وعده...؛ خداوند هرگز از وعده خود تخلف نمی کند» (حج (۲۲)، آیه ۴۷).

## نتیجه

حضرت مهدی علیه السلام از مرگ عادی نمی‌هراسد؛ بلکه خوف حضرت از به ثمر نرسیدن رسالت خویش است؛ چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام در رابطه با این آیه شریفه: «فأوجس فی نفسه خيفة موسى؛<sup>۱</sup> موسی علیه السلام خویشتن را ترسان یافت». فرمود: «او از جان خودش نترسید، بلکه از غلبه جهال و حاکمان ظالم بر زمین و مغلوبیت مظلومین ترسید».<sup>۲</sup>

## دوم: سلب نعمت امام از قوم ستمگر

در برخی روایات به ظلم و جور ظالمان و رواج ستم بر مظلومان و رضایت بسیاری از مردم به آن اشاره شده، و گفته شده است که وقتی در بین مردم جایگاهی برای امام باقی نمی‌ماند، امام مأمور به غیبت می‌شود و این به عهده آنانی است که این ظلم و جور را در جامعه رواج داده‌اند و باعث استضعاف امام معصوم علیه السلام شده‌اند. چنانکه مرحوم صدوق می‌فرمایند: «اگر امام معصوم هیچ امکان مناسبی برای تدبیر و رهبری نداشته باشد، خداوند او را در پشت پرده غیبت پنهان می‌کند تا اینکه مدتی بگذرد».<sup>۳</sup>

در بیان این علت، چهار روایت وجود دارد که پس از نقل آنها به بررسی سندی و دلالتی آنها خواهیم پرداخت.

۱. أخبرنا محمد بن همام ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جميعا، عن

۱. طه (۲۰)، آیه ۶۷.

۲. نهج البلاغه، خ ۴، ص ۳۲.

۳. مجله انتظار موعود، شماره ۷، مقاله محمدهادی یوسفی غروی، ص ۱۸۷.

الحسن بن محمد ابن جمهور، قال: حدثنا أبي، عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): خبر تدریه خیر من عشر ترویه، إن لكل حق حقيقة، ولكل صواب نورا، ثم قال: إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن، إن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال على منبر الكوفة: «إن من ورائكم فتنا مظلمة عمياء منكسفة لا ينجو منها إلا النومة، قيل: يا أمير المؤمنين وما النومة؟ قال: الذي يعرف الناس ولا يعرفونه. واعلموا أن الارض لا تخلو من حجة لله عزوجل ولكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة لله لساخت بأهلها ولكن الحجة يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون، ثم تلا: «يا حسرة على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤن».<sup>۱</sup>

ترجمه روایت و بررسی سند آن در ابتدای فصل دوم بحث شد.<sup>۲</sup>

۲. محمد بن یحیی عن جعفر بن محمد عن احمد بن الحسين عن محمد بن عبد الله عن محمد بن الفرج قال: كتب الي ابو جعفر عليه السلام اذا غضب الله تبارك و تعالی على خلقه نخانا عن جوارهم.<sup>۳</sup>

محمد بن فرج گوید: امام باقر عليه السلام به من نوشت: «چون خداوند تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از کنار آنها دور می کند».<sup>۴</sup>

۱. الغيبة، نعمانی، ص ۱۴۱.

۲. ر.ک: کتاب حاضر، فصل دوم، ص ۶۴، ح ۲.

۳. کافی، ج ۱، ح ۳۱، ص ۳۴۳.

۴. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۳، ح ۳۱.

بررسی سند حدیث

محمد بن یحیی

قبلاً دربارهٔ ایشان بحثی ارائه شد و مشخص گردید که ایشان ثقه می‌باشند.

جعفر بن محمد

آیت الله خوئی به خاطر وجود او در سند تفسیر قمی و کامل الزیارات، وی

را توثیق می‌کنند.<sup>۱</sup>

احمد بن الحسین

آیت الله خوئی، ایشان را با توجه به وجود حضور در سند تفسیر قمی، ثقه

می‌دانند.<sup>۲</sup> مرحوم صدوق در *علل الشرایع*،<sup>۳</sup> ایشان را «احمد بن الحسین بن عمر»

می‌دانند که آیت الله خوئی وی را نیز ثقه و جلیل القدر معرفی می‌کنند.<sup>۴</sup>

محمد بن عبدالله

آیت الله خوئی می‌فرمایند: «با توجه به وجود محمد بن عبد الله در سند

تفسیر قمی، ایشان ثقه است».<sup>۵</sup> البته از ایشان، نود روایت در کتب اربعه موجود

است که خود، می‌تواند مؤید دیگری برای وثاقت وی باشد. نقل افرادی چون

صفوان و محمد بن یعقوب از او نیز مؤید دیگری برای وثاقت او است.

محمد بن الفرج

آیت الله خوئی می‌فرمایند: «مرحوم شیخ طوسی رحمته الله تصریح بر وثاقت ایشان

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۶۴، ش ۲۲۴۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۹۶.

۳. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۴۴.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۶، ش ۵۳۲.

۵. همان، ج ۱۷، ص ۲۳۹، ش ۱۱۰۹۳.

دآرد و در کتب رجالی دیگر هم از ایشان بسیار تجلیل شده است. بنابراین ایشان ثقة می‌باشد.<sup>۱</sup>

### نتیجه

راویان این حدیث، همگی ثقة هستند و استناد به این حدیث، صحیح می‌باشد. بنابراین، متن حدیث در خصوص دلالت بر مطلب مورد نظر، مطابق روایت قبل می‌باشد و چه بسا ضعف سند آن روایت را جبران کند. در نتیجه به هر دو روایت می‌توان استناد کرد.

۳. سعد، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن خالد البرقی، عن حدثه، عن المفضل بن عمر الجعفی قال: قال أبو عبد الله علیه السلام: أقرب ما يكون العباد من الله وأرضى ما يكون عنهم إذا افتقدوا حجة الله فلم يظهر لهم ولم يعلموا بمكانه، وهم في ذلك يعلمون أنه لم تبطل حجة الله ولا ميثاقه، فعندها توقعوا الفرج صباحا ومساء، فإن أشد ما يكون غضب الله على أعدائه إذا افتقدوا حجته، فلم يظهر لهم. وقد علم أن أولياءه لا يرتابون، ولو علم أنهم يرتابون ما غيب (عنهم) حجته طرفة عين، ولا يكون ذلك إلا على رأس أشرار الناس.<sup>۲</sup>

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان فرمود: «نزدیک‌ترین و پسندیده‌ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و آنها مکانش را ندانند، اما به این مسئله واقف باشند که حجت‌ها و بینات الهی باطل نمی‌شود. در چنین زمانی صبح و شام متوقع

۱. همان، ج ۱۸، ص ۱۲۷، ش ۱۱۵۶۴.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۵۷؛ الامامة والتبصرة، ص ۱۲۳؛ کافی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۰، و ص ۲، ح ۱۶.

فرج باشید. اما سخت‌ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می‌داند که اولیایش شک نمی‌کنند و اگر می‌دانست که آنان شک می‌کنند، حجتش را چشم بر هم زدنی از آن‌ها غایب نمی‌کرد و این امر نمی‌باشد مگر به خاطر شریک‌ترین افراد از مردم»<sup>۱</sup>.

#### بررسی سند حدیث

سعد

ایشان سعد بن عبدالله است که آیت الله خوئی به استناد کلام مرحوم نجاشی، ایشان را ثقة می‌دانند.<sup>۲</sup>

احمد بن محمد بن عیسی

ایشان هم از اجلای علمای شیعه است و در رابطه با ایشان فرموده‌اند: «لایروی الا عن ثقة». یعنی نه تنها خودش ثقة است، بلکه تنها از ثقة روایت نقل می‌کند؛ از این رو کسی که او از وی نقل روایت کند هم توثیق می‌شود.<sup>۳</sup>

محمد بن خالد البرقی

آیت الله خوئی ایشان را ذیل ترجمه «محمد بن خالد بن عبدالرحمن» آورده و بعد از بحث مفصل راجع به او، وی را به خاطر توثیق صریح شیخ طوسی رحمته الله و

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۰.

۲. «قال النجاشی، سعد بن عبدالله بن ابي خلف الأشعری القمی أبو القاسم، شیخ هذه الطائفة و فقیها و وجهها» (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۷۷، ش ۵۰۵۸).

۳. همان، ج ۱، ص ۶۶.

وثاقت راوی پذیرفته‌اند.<sup>۱</sup>

عمن حدیثه

هویت این شخصیت مشخص نیست و این راوی مجهول است. لذا سند روایت از ناحیه او با مشکل مواجه است.

مفضل بن عمر الجعفی

ایشان در روایات قبل، بحث و بررسی شد و گفته شد که آیت الله خوبی بعد از

مباحث طولانی ایشان را توثیق نموده‌اند.<sup>۲</sup>

نتیجه

سند حدیث ظاهراً از ناحیه «عمن حدیثه» ضعیف است؛ ولی مرحوم مجلسی

این حدیث را به دو سند دیگر آورده است؛ یکی از کمال الدین به سند: «ابی و

ابن ولید معاً، عن سعد و الحمیری معاً، عن ابن عیسی عن ابن محبوب، عن محمد بن

النعمان»<sup>۳</sup> و این افراد از اجلا و ثقات راویان شیعه هستند؛ لذا این سند بالاترین

درجات برخوردار است. اما سند دیگر ایشان، اشکال سند فعلی را دارد، منتهی به

این شرح است: «محمد بن عیسی عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر» و اگر چه،

خود محمد بن عیسی ثقة می‌باشند، ولی «عن بعض رجاله» ضعف دارد.

علامه مجلسی سند دیگری از کمال الدین می‌آوردند که آن هم کامل است و

این چنین می‌باشد: «ابی و ابن الولید معاً، عن سعد و الحمیری معاً، عن ابراهیم بن

۱. همان، ص ۷۱، ش ۱۰۷۱۵.

۲. همان، ج ۱۸، ص ۳۰۳، ش ۱۲۵۸۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.

هاشم، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر.<sup>۱</sup> راویان، این حدیث هم از ثقات به نظر می‌آیند. چون اکثر راویان، قبلاً بحث شده‌اند و ابراهیم بن هاشم و محمد بن سنان را هم آیت الله خوئی رحمته الله توثیق نموده‌اند. لذا چون سند این حدیث طرق متعدد دارد که دو طریق آن، صحیح هستند، هیچ مشکلی برای استناد ندارد.

۴- حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار، عن ابيه، عن محمد بن احمد بن يحيى الاشعري، عن احمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الانباري، قال: خرج من ابي جعفر عليه السلام: ان الله اذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين اظهروهم.<sup>۲</sup>

مروان انباری می‌گوید: از امام باقر عليه السلام این کلام صادر شد: «خداوند وقتی همسایگی طائفه‌ای را برای ما خوش نداشته باشد، از بین آشکارترین آنها ما را بیرون می‌کشد.»<sup>۳</sup>

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد بن يحيى و محمد بن يحيى

این دو شخصیت، قبلاً بحث و توثیق شده‌اند.

محمد بن احمد بن يحيى الاشعري

ایشان هم از بزرگان راویان شیعه و بسیار جلیل‌القدر هستند.<sup>۴</sup>

۱. همان، ج ۵۲، ص ۱۴۶.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. علل الشرایع، ترجمه محمدجواد ذهنی، ج ۱، ص ۷۷۹، ح ۲.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۴۸، ش ۱۰۱۸۱ و ۱۰۱۸۲.



احمد بن الحسین بن عمر

ایشان هم از ثقات هستند که قبلاً درباره وی بحث شد.

محمد بن عبد الله

ایشان هم به بحث گذاشته شد و مشخص گشت که مرحوم آقای خویی ایشان

را موثق می‌دانند.

مروان الانباری

ایشان، محمد بن مروان الانباری است. مرحوم وحید بهبهانی می‌گوید: «روایت

اشعری از او و عدم استثناء او، دلالت بر رضایت اشعری از او دارد که دال بر

حسن ظاهر او است»<sup>۱</sup>. مرحوم آقای خویی نیز اگر چه «مروان الانباری» را

ترجمه کرده،<sup>۲</sup> ولی نظر خاصی درباره او نداده‌اند.

#### نتیجه

اگر تأیید مرحوم وحید بهبهانی را به عنوان حسن ظاهر مروان الانباری قبول

کنیم، روایت مشکل سندی ندارد و الا از نظر سند، ضعف دارد که در این صورت

با متن روایات صحیح، جبران می‌شود. بنابر این استناد به این متن هم بلا مانع است.

#### بررسی دلالت حدیث

با توجه به اینکه امام معصوم علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگ‌ترین

نعمت برای بشر است، پنهان بودن او از دیدگان و عدم حضور او در بین مردم، در

حقیقت سلب بزرگ‌ترین نعمت از مردم است. چنانکه علامه مجلسی رحمته الله هم

۱. همان، ج ۱۸، ص ۲۳۰، ش ۱۱۷۶۹.

۲. همان، ج ۱۹، ص ۱۳۰، ش ۱۲۲۵۱.

می‌فرمایند: «غیبت امام، در حقیقت غضب خداوند بر خلق خود است». البته نه تمام مردم، بلکه گروهی که با امام دشمنی کرده‌اند؛ لذا ایشان می‌فرمایند: «این غضب الهی برای اکثر انسان‌ها است».<sup>۱</sup> و با نگاهی به تاریخ غیبت امام عصر علیه السلام مشخص می‌شود که گروه قلیلی از شیعیان در سامرا وجود داشتند، اما دستگاه و حاکم و تمام نظامیان و اکثر مردم از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند که ظلم به اهل بیت علیهم السلام در طبیعت آنها بود به این اعمال شنیع، افتخار می‌کردند. بنابراین واضح است که غضب خداوند به مردمی است که همراه و یاور حاکم ظالم و دشمن اهل بیت علیهم السلام هستند. لذا هم عبارت روایت اول: «و لکن الله سیعمی خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم» و هم عبارت روایت دوم: «إذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم» تصریح بر این مطلب دارد. اما متن روایت سوم: «فان اشد ما یكون غضب الله علی اعدائهم اذا افتقدوا حجتهم» اشاره به این مطلب دارد که در زمان غیبت حجت الهی، شدیدترین غضب خداوند بر دشمنانش واقع می‌شود و این قطعاً به خاطر اعمال و رفتار آنها است که باعث غیبت امام عصر علیه السلام شده‌اند و الا دلیلی ندارد که خداوند در عصر غیبت بر دشمنانش غضب بسیار داشته باشد.

روایت چهارم نیز شبیه روایت دوم است و استاد بزرگوار ما، حاج آقای طبسی در کتاب **تا ظهور** این روایت را ذیل این بحث آورده‌اند که خدا نمی‌خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد.<sup>۲</sup> بنابر این دلالت این روایت هم تام و کامل است.

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۶۱.

۲. *تا ظهور*، ج ۱، ص ۱۴.

## نتیجه

مشخص شد که یکی از دلایل پنهان شدن امام عصر علیه السلام طبق این روایات، رفتار و کردار ستمگران و حاکمان جور است و علت خشم خداوند بر آنان، قدر ندانستن وجود امام عصر علیه السلام از سوی ایشان می‌باشد.

## نقد و نظر

در این قسمت به اهمیت این علت نزد عالمان دین و میزان تأثیر این علت در پیدایش غیبت پرداخته می‌شود.

اگر نیم‌نگاهی به تاریخ زندگی فرستادگان الهی و اوصیای بزرگوار آنان داشته باشیم، خواهیم دید که وقتی آنان توسط ستمگران به انزوا کشیده می‌شدند و جز ملامت و رنجش از اعمال ناشایست جاهلان چیز دیگری نصیب آنان نمی‌شد؛ متمایل به هجرت می‌شدند، و گاهی نیز مأمور به سکوت و ترک رسالت تا زمان مقرر می‌گشتند.

مثلاً حضرت نوح می‌فرمایند: «فافتح بینی و بینهم فتحاً ونجنى و من معى من المؤمنین؛<sup>۱</sup> بار الها! بین من و قوم حکم فرما و به ما گشایشی عطا کن و من و مؤمنانی که با من همراه هستند را از شر قوم نجات بده».

هم‌چنین حضرت موسی می‌فرمایند: «رب نجنى من القوم الظالمین»<sup>۲</sup> بنابراین دور نمودن فرستادگان از قوم ستمگر، سنت خداوند است.

نکته بعدی میزان تأثیر این عامل در تحقق غیبت است که کسی متعرض این

۱. شعراء (۲۶)، آیه ۱۱۸.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۲۱.

قسمت نشده است. فقط بعضی از معاصرین به این عامل پرداخته‌اند و صرفاً به برخی از این روایات اشاره کرده‌اند، همانند استاد نجم الدین طوسی (زید عزه)<sup>۱</sup> و شیخ جواد خراسانی که در این قسمت از مطالب ایشان هم استفاده شده است.<sup>۲</sup> با این حال، در اینکه این روایات، صحیح‌السند هستند و تصریح به تأثیر این عامل در غیبت دارند، سخنی نیست؛ لذا می‌توان گفت که این علت از علل اصلی غیبت نیست، بلکه به عنوان یک علت فرعی محسوب می‌شود.

نکته سوم، در بیان نظر عالمان دین این است که - همانطور که عرض شد - از قدما مرحوم کلینی در کافی، مرحوم صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی رحمته الله در الغیبه و مرحوم نعمانی در الغیبه، صرفاً اشاره‌ای به روایات کرده و هیچ توضیحی در رابطه با آن نداده‌اند. و برخی علمای معاصر<sup>۳</sup> هم این عامل را به عنوان یکی از علل غیبت بحث کردند، منتهی در مقام بیان میزان تأثیر هر عامل نبوده‌اند تا از نظر آنان آگاه شویم؛ بلکه به آوردن روایات اکتفا نموده‌اند.

### نتیجه

در اینکه این عامل در غیبت مؤثر است، شکی نیست؛ ولی در میزان تأثیر آن و اینکه آیا دلیل محدثه است یا مبقیه یا هر دو، جای بحث باقی می‌ماند.

### سوم: خالی شدن صلب کافران از مؤمنان

در این قسمت سه روایت وجود دارد که اول سند روایات مورد بحث واقع می‌شود، سپس دلالت روایات مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۱. تا ظهور، ج ۱، ص ۱۴.

۲. مهدی منتظر، ص ۷۷.

۳. تا ظهور، ج ۱، ص ۱۴؛ مهدی منتظر، ص ۷۷.

## روایات

۱- حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتل مخالفيه في الأول، قال: لاية في كتاب الله تعالى «لو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً»<sup>۱</sup> قال: قلت و ما معنى بتزاييلهم؟ قال عليه السلام: و دائع مومنون في اصلاب قوم كافرين و كذلك القائم عليه السلام لهم يظهر ابداً حتى تخرج ودايع الله عزوجل فاذا خرجت ظهر على من ظهر من اعداء الله عزوجل فقتلهم.<sup>۲</sup>

روای گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: چرا امیرالمؤمنین عليه السلام در ابتدا با مخالفین خود جنگ نکرد؟ فرمود: «به دلیل آیه‌ای که در قرآن کریم آمده و آن، این است: «اگر جدا می‌شدند کافران را به سختی عذاب می‌کردیم». گوید: گفتم: مقصود از جدا شدن ایشان چیست؟ فرمود: «جدا شدن ودايع مؤمنی که در اصلاب قوم کافر وجود دارد. قائم عليه السلام نیز چنین است، او ظهور نمی‌کند تا آن که ودايع خدای تعالی خارج شوند و چون خارج شدند، قائم عليه السلام بر دشمنان آشکار خدای تعالی چیره می‌شود و آنها را نابود می‌سازد».<sup>۳</sup>

جعفر بن محمد بن مسرور

آیت الله خوئی رحمته الله می‌فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق بوده و بعد از

۱. فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۷.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۱.

اسم او «رحمة الله علیه» و گاهی «رضوان الله علیه» می آورده است.<sup>۱</sup> ولی ایشان این مطلب را دال بر توثیق راوی نمی داند.

مرحوم علامه تستری نیز می فرماید: «شیخ صدوق از ایشان بسیار روایت نقل کرده است و از او با عنوان «رضوان الله علیه» یاد کرده است.<sup>۲</sup>

مرحوم مامقانی «ترضی» و «ترحم» را دال بر وثاقت می داند. بنابراین، ایشان تنها بر مبنای قبول وثاقت مشایخ اجازه<sup>۳</sup>، توثیق می شوند. اگر این مبنا مورد پذیرش قرار نگیرد، نقل مرحوم صدوق از او می تواند به عنوان حسن حال راوی مورد پذیرش قرار گیرد. در غیر این صورت، راوی توثیق ندارد. و سند از ناحیه او دچار ضعف است.

الحسن بن محمد بن عامر

آیت الله خویی رحمته الله علیه می فرماید: «ایشان همان «حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی» هستند که مورد توثیق رجالیون هستند.<sup>۴</sup>

عبدالله بن عامر

آیت الله خویی رحمته الله علیه می فرماید: «ایشان عبدالله بن عامر بن عمران است و نجاشی او را از وجوه اصحاب امامیه و ثقه معرفی می کنند». بنابر این ایشان ثقه هستند.<sup>۵</sup>

محمد بن ابی عمیر

ابن ابی عمیر هم یکی از مشایخ ثلاث هستند که نه تنها خود، ثقه است، بلکه

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲۰، ش ۲۲۸۱.

۲. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۸۴، ش ۱۵۳۶.

۳. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۶، ش ۳۶۱۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۲۸، ش ۶۹۳۸ و ۶۹۴۱.

از هر کس که بلاواسطه نقل حدیث کند، او نیز قطعاً ثقه می‌باشد.

### نتیجه

به نظر می‌رسد سند حدیث، موثق است و استناد به آن اشکالی ندارد.

۲- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی قال، حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن علي بن محمد عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم الكوفي (کرخی) قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام - او قال له رجل - اصلحك الله الم يكن علي عليه السلام قوياً في دين الله عزوجل؟ قال عليه السلام بلى؟ قال فكيف ظهر عليه القوم و كيف لم يدفعهم و ما يمنعه من ذلك؟ قال آية في كتاب الله عزوجل منعه؟ قال قلت و آية آية هي؟ قال قوله عزوجل «لوتزيلوا...»<sup>۱</sup> انه كان لله عزوجل ودائع مومنون في اصلاب قوم كافرين و منافقين فلم يكن علي عليه السلام ليقتل الالباء حتى يخرج الودائع فلما خرجت الودائع ظهر علي من ظهر فقاتله و كذلك قائمنا اهل البيت عليهم السلام لن يظهر ابداً حتى تظهر و دائع الله عزوجل فاذا ظهرت ظهر علي من يظهر فقتله.<sup>۲</sup>

ابراهیم کوفی (کرخی) گوید: مردی به امام صادق عليه السلام گفت: آیا علی عليه السلام در

دین خدای تعالی نیرومند نبود؟

فرمود: «آری، نیرومند بود». گفت: پس چرا آن قوم بر او غلبه کردند و چرا

آنها را دفع نفرمود و مانع کارهای ایشان نشد؟ فرمود: «آیه‌ای در کتاب خدای

تعالی او را بازداشت، این سخن خدای تعالی که می‌فرماید: «اگر جدا می‌شدند،

کافران را به سختی عذاب می‌کردیم». زیرا برای خدای تعالی، ودایع مؤمنی در

۱. فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۱؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۲.

اصلاب قوم کافر و منافق وجود دارد و علی علیه السلام پدران را نمی‌کشت تا آن که آن ودایع خارج شوند و چون آن ودایع خارج شدند بر آنها غلبه فرمود و با ایشان کار زار کرد. و قائم ما اهل البیت نیز چنین است، ظهور نمی‌کند تا آن که ودایع خدای تعالی ظاهر شود و چون آنها ظاهر شدند بر آنان که بایست، غلبه می‌کند و آنان را نابود می‌سازد»<sup>۱</sup>.

#### بررسی سند حدیث

المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی، جعفر بن محمد بن مسعود و محمد بن مسعود که بحث گذاشته شدند و مشخص شد که وثاقت مظفر بن جعفر به دلیل شیخ اجازه بودن برای مرحوم صدوق علیه السلام است<sup>۲</sup> و جعفر بن محمد بن مسعود را نیز عیاشی فاضل دانسته و اگر چه کسی او را ذم نکرده، ولی کسی هم او را توثیق نکرده است.<sup>۳</sup>

#### علی بن محمد

با توجه به اینکه علی بن محمد بین افراد متعددی مشترک است، با استقراء فراوان این نتیجه به دست می‌آید که ایشان، علی بن محمد فیروزان قمی است که کثیر الروایه می‌باشند و گفته شده که در علم رجال تبحر داشته است.<sup>۴</sup> از آنجا که قبلاً گفته شد کثیر الروایه بودن در صورت عدم ذم، دال بر وثاقت راوی است،<sup>۵</sup> بنابراین این راوی مشکلی ندارد.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۸، ش ۱۲۴۰۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۲۱، ش ۲۲۸۲.

۴. همان، ج ۱۲، ص ۱۵۸، ش ۸۴۵۱.

۵. تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.



احمد بن محمد

به نظر می‌آید ایشان «احمد بن محمد بن عیسی» باشند که از حسن بن محبوب روایات بسیاری دارند. اما آیت الله خویی می‌فرماید: «علی بن محمد فیروزان از «احمد بن محمد بن خالد البرقی» روایت نقل می‌کرد». در هر صورت هر دو بزرگوار ثقه هستند و این شخصیت ضرری به روایت نمی‌زنند.

حسن بن محبوب

ایشان عالمی جلیل‌القدر و ثقه بوده است؛ تا جایی که جناب کشی می‌فرماید: «من الفقهاء، الذین اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه»<sup>۱</sup>

ابراهیم الکوفی (الکرخی)

چون اجلائی همچون صفوان، ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب از ایشان نقل حدیث کرده‌اند بنابر نظر بعضی رجالیون، همین دلالت بر وثاقت راوی می‌کند؛ خصوصاً اینکه الله خویی می‌فرماید: «اکثر روایات ایشان از ثقات واصحاب امامیه است»<sup>۲</sup>. لذا با توجه به اینکه نه تنها ذم ندارد، بلکه مدح هم دارد، نقل اجلا دال بر وثاقت او می‌باشد.

نتیجه

این حدیث از نظر سند ایراد ندارد و استناد به آن - اگر از جعفر بن محمد بن مسعود بگذریم - بلامانع است. در تفسیر قمی هم این حدیث با سند متفاوت آمده که البته سند آن، ضعیف است ولی از باب قوت متن می‌توانیم به این حدیث

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۸۹، ش ۳۰۷۰.  
۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۴، ش ۱۵۸ و ص ۳۶۱، ش ۳۶۳.

تمسک کنیم.

۳- قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه قال: حدثنا جبرئیل بن احمد قال: حدثنا محمد بن عیسی بن عبید: حسن بن یونس بن عبدالرحمن عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام قال في قول الله عزوجل: «لوتزيلوا لعذبتنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً»: «لو أخرج الله عزوجل ما في اصلاب المومنين من الكافرين، و ما في اصلاب الكافرين من المومنين، لعذب الذين كفروا».<sup>۱</sup>

منصور بن حازم از امام صادق عليه السلام درباره تفسیر این آیه: «لو تزيلوا لعذبتنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً»<sup>۲</sup> سؤال کرد. ایشان فرمود: «اگر خداوند کافران را از اصلاب مؤمنان و مؤمنان را از اصلاب کافران خارج می‌کرد، هر آینه کافران را عذاب می‌نمود».<sup>۳</sup>

بررسی سند حدیث

جبرئیل بن احمد

آیت الله خویی رضی الله عنه می‌فرماید: «شیخ طوسی تصریح به کثرت روایت ایشان از بزرگان دارد و کشی هم از او خیلی روایت نقل کرده و اعتماد بر او دارد، ولی اعتماد قدما دلالت بر وثاقت یا حسن حال راوی ندارد، چون شاید بر مبنای اصالة العدالة باشد».<sup>۴</sup> مرحوم علامه تستری نیز می‌فرماید: «به طور قطع ایشان از مشایخ

۱. البرهان، ج ۷، ص ۲۴۲ به نقل از کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۸.

۲. فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۳.

۴. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۲، ش ۲۰۴۶.

نجاشی می‌باشند.<sup>۱</sup> لذا اعتماد قدما و شیخ اجازه بودن در وثاقت ایشان کفایت می‌کند.

محمد بن عیسی بن عبید

آیت الله خوئی رحمته الله می‌فرماید: «ایشان را جناب نجاشی توثیق نموده‌اند». ایشان، هم‌چنین، نسبت ضعف برخی رجالیون به او را صحیح ندانسته‌اند. البته چون ایشان را با محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین متحد می‌دانند، این موارد را در ذیل ابن یقظین آورده‌اند.<sup>۲</sup>

یونس بن عبدالرحمن

آیت الله خوئی رحمته الله برای پاسخ به بعضی تضعیف‌ها و روایات ذامه، بیست و پنج صفحه راجع به ایشان بحث می‌کنند؛ در حالی که وثاقت راوی برای ایشان قطعی بوده است؛ به خاطر تصریح شیخ طوسی رحمته الله و کلام نجاشی رحمته الله که می‌گوید: «کان وجهاً فی اصحابنا متقدماً، عظیم المنزلة». لذا جناب یونس بن عبدالرحمن بدون شک از ثقات هستند.<sup>۳</sup>

منصور بن حازم

آیت الله خوئی رحمته الله می‌فرماید: «جناب نجاشی می‌گوید: «منصور بن حازم ابو ایوب البجلی، کوفی، ثقه، عین، صدوق، من جمله اصحابنا و فقهایهم». بنابر این وثاقت راوی در حد اعلی ثابت است.<sup>۴</sup>

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۴، ش ۱۳۶۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۱۰، ش ۱۱۵۰۸ و ص ۱۱۳، ش ۱۱۵۰۹.

۳. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۸، ش ۱۳۸۳۴.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۲۴۵، ش ۱۲۶۷۲.

## نتیجه

سند حدیث، صحیح و قابل استناد است. علاوه بر آن، متن این حدیث را احادیث صحیح السند دیگر تأیید می‌کنند.

## بررسی دلالت حدیث

از آنجا که خداوند، نطقه برخی مؤمنان را در اصلاب کفار قرار داده است، این مؤمنان باید از اصلاب کفار خارج شوند.

در تفسیر نمونه درباره آیه ۲۵ سوره فتح<sup>۱</sup> آمده است: «از روایات متعددی که از طرق شیعه و عامه ذیل آیه نقل شده است استفاده می‌شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند. خداوند به خاطر آنها، این گروه از کفار را مجازات نکرد، یعنی خدا می‌داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان می‌آورند»<sup>۲</sup>.

نمونه بارز مصادیق این آیه کریمه را در تاریخ به آسانی می‌توان یافت. آیت الله صافی (زیدعزه) در این باره می‌فرماید: «چه کسی پیش بینی می‌کرد که از صلب حجاج بن یوسف ثقفی، آن خونخوار ستمکار که نمونه او در بغض و کینه

۱. «هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفاً ان یبلغ محله و لو لارجال مؤمنون و نساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطوهم فتصیبکم منهم معرة بغیر علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لوتزیلوا لعذبتنا الذین کفروا منهم عذاباً ایماً»

آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام باز داشتند، و مانع از رسیدن قربانی‌های شما به محل قربانگاه شدند، و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناسی در میان مکه نبودند که جنگ شما سبب کشته شدن آنها شود و در نتیجه امر مکروهی گریبانگیر شما شود، (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد). هدف این بود که خدا هر کسی را می‌خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مؤمنان و کفار از هم جدا می‌شدند کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم».

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹۳.

به اهل بیت علیهم السلام و کشتار و حشیانه شیعیان نادر است، فرزندی به نام حسین بن احمد بن الحجاج، معروف به ابن حجاج شاعر و سخنور معروف شیعه و دوستار اهل بیت علیهم السلام پرورش یابد؟ آیا کسی چنین می‌پنداشت که از صلب سندی بن شاهک که قاتل موسی بن جعفر علیه السلام است، فرزندی (کشاجم) پدید آید که عمرش را به و مدیحه سرایی برای فضائل امیر المومنین علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام صرف کند؟<sup>۱</sup> بنابر این خروج مؤمنین از صلب کفار امری مهم و ضروری به نظر می‌رسد و هر سه روایت بر اهمیت خروج مؤمنین از صلب کفار اشاره دارد. برداشت مفسرین گرامی و توجه به این معنا در ذیل آیه شریفه، مؤید استدلال ما به روایات می‌باشد.

### نقد و نظر

در این قسمت به میزان تأثیر این عامل در به وجود آمدن غیبت و نظر عالمان دین به آن می‌پردازیم.

در رابطه با مورد اول، متأسفانه کسی از قدمات به این علت نپرداخته و بیانی در میزان تأثیر آن در ایجاد غیبت نداشته است؛ اما وجود آیه شریفه سوره فتح و روایات صحیح‌السند، دخیل بودن قطعی آن را در غیبت ثابت می‌کند.

خصوصاً عبارت «لن یظهر ابدأ» بر این مطلب دلالت می‌کند که حضرت اصلاً ظهور نمی‌کند تا زمانی که این ودایع الهی در صلب کفار هستند. با این حال، اگر علت اصلی غیبت بود، قطعاً در کتب متعدد به آن پرداخته می‌شد. بنابراین این علت را می‌توان از علل فرعی و مؤثر در ایجاد غیبت دانست.

---

۱. امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۴۶.

در رابطه با نظر عالمان می‌توان گفت که در برخی از تفسیرها خصوصاً تفاسیر روایی چون البرهان و تفسیر قمی به این روایات پرداخته شده است. منتهی جناب بحرانی روایات خود را از کمال الدین و تفسیر قمی بیان می‌کند و به نظر می‌آید مؤلفین این کتب این عامل را علت غیبت می‌دانند، چون در بین قدما صرف آوردن روایت، مؤید نظر آن شخصیت می‌باشد. خصوصاً جناب بحرانی که سه روایت در این خصوص آورده‌اند و این، اهمیت بیشتر این علت نزد ایشان را می‌رساند.

#### نتیجه

روایات مذکور، تأثیر این عامل را ثابت می‌دانند و تأکید به آن دارند؛ با توجه به عبارت «لن یظهر ابداً» که بر عدم ظهور تا خروج این ودایع تأکید دارد و توجه مفسرین و شخصیتی چون مرحوم صدوق - که تمام روایات را ایشان نقل کرده است - نظر ما را تقویت می‌کند.

#### نکته پایانی گفتار

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید جمله ای دارد که بسیار معروف و مشهور شده است و ما نسبت به آن نقدی داریم که خالی از لطف نیست و آن عبارت چنین است:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر، و عدمه منا»<sup>۱</sup>

اشکال اول به عبارت «عدمه منا» است که چنانکه در فصل اول بحث شد - با

۱. عوائد الامام، ص ۷۰۸.

روایات متواتر اثبات می‌شود که حضرت در بین مردم وجود دارند، ولی شناخته نمی‌شوند و این با «عدم» نمی‌سازد. اما برخی کتب، این عبارت را به صورت «و غیبه منا» آورده‌اند که<sup>۱</sup> این عبارت، صحیح به نظر می‌رسد؛ چرا که حضرت وجود دارند ولی در غیبت به سر می‌برند. احتمالاً آن بزرگوار «غیبه منا» گفته باشند، ولی تصرف و خطا در نوشتار باعث تغییر آن شده باشد.

اشکال دوم هم به عبارت «عدمه (غیبه) منا» است که ما چنین نسبتی را به شیعیان قبول نداریم. چنانکه امام خمینی (ره) نیز بر این نظر است. در *تقریرات اصول آیت الله سبحانی* از قول امام خمینی علیه السلام در نقد کلام خواجه نصیر طوسی چنین آمده است: «اگر چه وجود امام عصر علیه السلام لطف است، ولی غیبت ایشان به خاطر مصالحی است که خداوند به آن آگاه است و به خاطر تقصیر ما نیست؛ چرا که شیعه در اقصی نقاط عالم، با مناجات با پروردگار عالم و تقاضا از خداوند، استدعای تعجیل در ظهور ایشان را دارند. پس آنها در به وجود آمدن غیبت تقصیری ندارند تا اینکه غیبت از ناحیه آنها باشد.»<sup>۲</sup> ایشان روایات فراوان در لزوم حفظ شأن و احترام علمای شیعه را دلیل کلام خود می‌دانند.

دلایل دیگری هم وجود دارد؛ از جمله روایات فراوان درباره خوف از قتل و کلمات بزرگان دین در ذیل آن روایت که به اتفاق اشاره داشتند که این خوف برای امام عصر علیه السلام از جانب حاکمان ظالم و دشمنان سرسخت حضرت بوده است که همیشه در طول تاریخ بوده‌اند. لذا همانطور که گذشت شیخ صدوق در ذیل یکی از روایات فرمودند که هشام بن حکم بعد از معرفی اسم حاکم به عنوان امام

۱. تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

۲. همان.

از سوی حاکم عباسی مورد تعقیب قرار گرفت و هم شیخ طوسی رحمته الله فرمودند: «غیبت امام عصر علیه السلام همانند پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب و غار حرا است که هر دو به خاطر ترس از دشمنان بوده است». هم چنین شیخ مفید رحمته الله آن فقیه بزرگ، در فصول العشرة پاسخ شبهه غیبت را چنین می فرماید:

«و خوفه علی نفسه من القوم الظالمین؛<sup>۱</sup> علت غیبت به خاطر فعل ظالمین است نه فعل خداوند». همانطور که بیان شد، تمام تقصیر به ظالمین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام برمی گردد و ربطی به شیعیان ندارد که بعد از غیبت در سرگردانی و حیرت و اندوه به سر می برند. مصائبی که شیعه در طول تاریخ غیبت کشیده است، آن هم به خاطر اعتقاد به غیبت ولی عصر علیه السلام گویای این مطلب می باشد. در زمان غیبت صغری و خصوصاً زمان شیخ مفید تا شیخ طوسی رحمته الله، بنا به نقل این بزرگان، روزی نبوده است که مصیبتی از جانب دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان طراخی نشده باشد. تا جایی که وقتی شیخ مفید رحلت می کند، بعضی از آنها ابراز شادی می کنند و بساط فقاهاست شیخ طوسی را از بغداد جمع می کنند و خانه و کتابخانه ایشان را آتش می زنند.

سؤال این جا است آیا این به خاک و خون کشیده شدگان در غیبت امام عصر علیه السلام مقصر هستند که تا پای جان هم در ولایت امام خود باقی ماندند؟  
تأیید سخن خود را کلام نورانی امام صادق علیه السلام قرار می دهیم که چنین می فرماید: «... فان اشد ما یكون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجتهم، فلم یظهر لهم. وقد علم ان اولیاءه لا یرتابون، ولو علم انهم یرتابون ما غیب (عنهم) حجتهم

۱. فصول العشرة، ص ۱۰۷.



طرفة عين، و لا يكون ذلك الا على راس اشرار الناس»<sup>۱</sup>.

آیا نوید از این بالاتر که غضب خداوند در غیبت برای دشمنان خداست که باعث غیبت حضرت شدند و خداوند می‌داند که مؤمنین پابرجا هستند و اگر تنها آنان بودند، خداوند، حتی یک لحظه هم ولی خود را غایب نمی‌کرد. بلکه این غضب یا غیبت فقط به خاطر تأدیب انسان‌های شرور و دشمنان خداوند است. این حدیث نورانی در اکثر کتب معتبر آمده است، آن هم با دو سند صحیح که هیچ ایرادی بر آن وارد نیست.

اما اگر علت غیبت ما هستیم، پس چرا روایات فراوانی از اهل بیت علیهم‌السلام بیانگر پاداش عظیمی برای شیعیان عصر غیبت است؟ آیا به صرف اعتقاد و باور به امام غایب و اطاعت از او باید بالاترین پاداش‌ها را شیعیان بدهند؟ اگر ما مقصر هستیم، پس این همه پاداش چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

برای اثبات این ادعا، بیان بعضی از روایات را لازم می‌دانم:

۱- پیامبر اکرم (ص): «... اولئك رفقاني و اکرم امتی علی؛<sup>۲</sup> ایشان (شیعیان و

معتقدین به امام مهدی علیه‌السلام) رفقای من و گرامی‌ترین امت نزد من هستند»

۲- امام سجاد علیه‌السلام: «ان اهل زمان غیبه والقائلین بامامته و المنتظرین لظهوره

افضل من اهل کل زمان لان الله تعالی ذکره اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة

ما صارت به الغیبة عنهم بمنزلة المشاهدة...؛<sup>۳</sup> مردم زمان غیبت آن امام، که به

امامت او اعتقاد دارند و منتظر ظهور او هستند، از مردم هر زمانی برترند؛ زیرا

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۶، ج ۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۹، ج ۲.

خداوند، عقل و فهم و معرفتی به آنها داده است که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است.»

۳- امام صادق علیه السلام: «من مات منکم علی هذا الامر منتظراً کان کمن هو فی القسطنطین الذی للقائم علیه السلام؛ هر کس از شما از دنیا برود، در حالی که منتظر این امر (امام عصر علیه السلام) است، مانند کسی است که در خیمه گاه آن حضرت باشد.»  
بنابراین غیبت امام عصر علیه السلام از جانب شیعیان دل سوخته نیست؛ بلکه از ناحیه دیگران است.

#### نتیجه

اگر چه غیبت حضرت از جانب شیعیان نیست، ولی نباید دست روی دست بگذاریم و شادی کنیم، بلکه همانطور که امام خمینی رحمته الله علیه این نظر را داشتند و انقلاب کردند و صدای عدالت خواه امام عصر علیه السلام را به جهانیان رساندند، ما هم باید با تلاش فراوان، آن راه را ادامه دهیم تا تمام مردم عالم پذیرای ولی الله الاعظم شوند.  
البته گاهی کوتاهی از ناحیه شیعه بوده است و کسی منکر آن نیست؛ ولی این کوتاهی های جزئی باعث اصل غیبت نبوده است. و پیشنهاد ما این است که جمله مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی این چنین تغییر کند:  
«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبتهم منہم.»

## گفتار سوم: علل مرتبط با مردم

### اول: امتحان الهی

در رابطه با این عامل، روایات در حد تواتر است و در تمام منابع اولیه مهدویت روایات متعددی وجود دارد. طبق گذشته، سند دو الی سه روایت را از کتاب شریف کافی بررسی می‌کنیم و اگر روایات باقیمانده دارای متن یا سند متفاوت باشند می‌آوریم و در غیر این صورت، صرفاً آدرس می‌دهیم تا از اطالۀ کلام جلوگیری شود.

با توجه به وجود پیچیدگی دلالت بعضی روایات، ناگزیر، دلالت اکثر روایات ذیل آن‌ها آورده می‌شود، تا در دقت و اتقان این پژوهش، کاستی به وجود نیاید. در آخر فصل هم نتیجه‌گیری کامل انجام خواهد شد.

### روایات

۱- علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن خالد عن حدثه عن المفضل بن عمر و محمد بن یحیی عن عبدالله بن محمد بن عیسی عن ابیه عن بعض اصحابه عن المفضل بن عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: أقرب ما یكون العباد من الله جل ذكره و أرضی ما یكون عنهم إذا افتقدوا حجة الله جل و عز و لم یظهر لهم و لم یعلموا مكانه و هم فی ذلك یعلمون انه لم تبطل حجة الله جل ذكره و لا میثاقه فعندها فتوقعوا الفرج صباحا و مساء فان أشد ما یكون غضب الله علی اعدائه إذا افتقدوا حجته و لم یظهر لهم و قد علم ان أولیاه لا یرتابون و لو علم انهم یرتابون ما غیب

حجته عنهم طرفه عین و لا یكون ذلک إلا علی راس شرار الناس.<sup>۱</sup>

امام صادق فرمود:

«امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک‌ترین و پسندیده‌ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و مکانش را ندانند و در آن حال بدانند که حجت‌ها و بینات الهی باطل نمی‌شود. در چنین زمانی صبح و شام متوقع فرج باشید. و سخت‌ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و به بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می‌داند که اولیایش شک نمی‌کنند و اگر می‌دانست که آنان شک می‌کنند حجتش را چشم بر هم زدنی از آنها غایب نمی‌کرد و آن -خشم و غضب الهی - بر سر بدترین مردم واقع می‌شود».<sup>۲</sup>

بررسی سند حدیث

سند این روایت در گفتار سوم به صورت کامل بررسی و مشخص شد و تمام راویان حدیث ثقه بودند که در گفتار سوم ذیل قسمت «سلب نعمت امام از بین قوم ستمگر» آمد.

بررسی دلالت حدیث

چنانکه از معنای روایت بر می‌آید و علامه مجلسی در *مرآة العقول* فرموده‌اند، معرفت به عدم بطلان حجت حق، این است که شخص، علی‌رغم

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۴؛ *الغیبة*، نعمانی، ص ۱۶۲؛ *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۳۳۷، شیخ صدوق.

۲. *کمال الدین و تمام النعمة*، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۱۰.

وسوسه‌های شیطان، بر اعتقاد به وجود حضرت در زمان غیبت استوار بوده و اجازه کوچک‌ترین اشکالی در اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام را به خود راه ندهد. «و لاميثاقه» را هم همان امتحانات دوران غیبت می‌دانند که بایستی با وجود سختی حفظ ایمان، وجود شبهات متعدد و عدم دیدن امام زمان بر میثاق الهی پایبند باشند. «فعدنها» در این صورت (استواری در اعتقاد به امام زمان) شبانه روز منتظر فرج باشید. علامه مجلسی چند وجه برای عبارت «مایکون غضب الله علی اعدائه...» آورده اند:

۱- وقتی مورد غضب الهی باشند، لاجرم در معرض انتقام امام عصر علیه السلام در زمان ظهور قرار خواهند گرفت.

۲- حصر غضب بر دشمنان و نه دوستان است؛ بلکه غیبت از جهت حفظ امام، برای دوستان، رحمت است و علاوه بر آن، اجر و پاداش بسیاری خواهند داشت.

۳- شدت غضب برای دشمنان به خاطر این است که آنها عامل به وجود آمدن غیبت شده‌اند و یا به این دلیل است که در غیبت، غضب الهی مخصوص اشرار است، چون غضب بر اعداء، مورد تأکید واقع شده است.<sup>۱</sup>

#### نتیجه

از ترجمه و شرح اصطلاحات چنین به دست آمد که اوصاف وارده در روایت برای اولیای خدا، به مناسبت قبولی آنها در امتحان غیبت با وجود سختی‌های فراوان آن، و غضب برای ظالمان به دلیل فراهم آوردن مقدمات عدم

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۸.

حضور ولی خدا در بین مردم و ایجاد وقفه در انجام رسالتی که بر عهده دارد، می‌باشد.

۲. محمد بن یحیی و الحسن بن محمد عن جعفر بن محمد عن الحسن بن محمد الصیرفی عن جعفر بن محمد الصیقل عن ابیه عن منصور قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا منصور ان هذا الامر لایاتیکم الا بعد ایاس و لا و الله حتی تمیزوا و لا و الله حتی تمحصوا و لا و الله حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد.<sup>۱</sup>

از منصور نقل شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ای منصور! به راستی که این امر برای شما نیاید مگر پس از ناامیدی و نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا بازرسی کامل گردید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شایسته است سعادت‌مند گردد».<sup>۲</sup>

سند

محمد بن یحیی و جعفر بن محمد

بحث رجالی درباره این دو شخصیت، در گذشته آمد و مشخص شد که هر دو

ثقه هستند.

الحسن بن محمد الصیرفی

ایشان در کتب رجالی مدح و ذمی ندارد، بنابر این مجهول است.

جعفر بن محمد الصیقل و محمد الصقیل

این پدر و پسر هم مجهول هستند.

۱. کافی، ج ۱، باب ۸۳، ح ۳، ص ۴۳۱.

۲. اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۹، ح ۳.

منصور

ایشان منصور الصیقل است که آیت الله خویی درباره او می‌فرماید: «کان من الشیعه الخالص» که دلالت بر وثاقت او دارد.<sup>۱</sup>

نتیجه

حدیث از نظر سند بسیار ضعیف است. اما همین حدیث را شیخ صدوق در *کمال الدین و تمام النعمه* با سندی دیگر آورده‌اند. در آن حدیث، علی بن ابراهیم از پدرش، او از محمد بن الفضیل، او از پدرش و او از منصور این روایت را نقل می‌کنند. رجال این حدیث از ثقات هستند، مگر محمد بن الفضیل و پدرش که باید بحث رجالی شود.

محمد بن الفضیل

آیت الله خویی بعد از طرح مباحث مفصل، ایشان را توثیق می‌کنند، که از جمله دلایل ایشان، توثیق شیخ مفید، وجود او در *سند کامل الزیارات و تفسیر قمی*، کثرت روایات اوست که به ۳۹۰ روایت می‌رسد.<sup>۲</sup>

فضیل

فضیل، ابو محمد، در *سند تفسیر قمی* وجود دارد و از این رو، آیت الله خویی رحمه الله ایشان را توثیق نموده‌اند.<sup>۳</sup>

بنابراین طبق سند مرحوم صدوق در *کمال الدین و تمام النعمه*،<sup>۴</sup> این حدیث،

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۸۴، ش ۱۲۷۱۸.  
۲. همان، ج ۱۸، ص ۱۴۸، ش ۱۱۵۸۸ او ص ۱۵۱، ش ۱۱۵۹۱.  
۳. همان، ج ۴، ص ۳۴۴، ش ۹۴۲۵.  
۴. *کمال الدین و تمام النعمه*، ص ۳۴۵.

صحیح و روایت از نظر سند قابل استناد می‌باشد.

### بررسی دلالت حدیث

این حدیث شریف در بیان امتحان بودن غیبت، تام است و از تصریح و تکرار لفظ «والله» تأکید بر ضرورت وجود امتحان الهی برای مؤمنین در زمان غیبت استفاده می‌شود.

بنابراین لفظ «تمیزوا» و «تمحصوا» دلالت کامل بر وجود امتحانات سخت دارد که باعث جدا شدن مؤمنین از اهل شک و افراد ست ایمان می‌شود و عبارات «یشقی و یسعد» نتیجه این امتحانات را بیان می‌نماید.

۳- عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن معمر بن خلاد قال: سمعت ابا الحسن علیه السلام يقول: «الم، احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون»<sup>۱</sup> ثم قال لي: ما الفتنه؟ قلت: جعلت فداك الذي عندنا الفتنه في الدين فقال: يفتنون كما يفتن الذهب ثم قال: يخلصون كما يخلص الذهب.<sup>۲</sup>

معمر بن خلاد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام، (بعد از تلاوت آیات ۱ و ۲ سوره عنکبوت: «الم، آیا گمان برند که به مجرد اظهار ایمان واگذار شوند و آزمایش نگردند؟» به من فرمود: «آزمایش چیست؟» گفتم: قربانت شوم، آن که ما می‌دانیم آزمایش در دین است. فرمود: «آزمایش شوند چنانکه طلا آبدیده می‌شود و پاک گردند چنانکه طلا پاک گردد».<sup>۳</sup>

۱. عنکبوت (۲۹)، آیه او ۲.

۲. کافی، ص ۴۳۱.

۳. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۹، ح ۴.



سند

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در *مرآة العقول* این حدیث را صحیح می‌داند و از آنجا که ایشان بسیار دقیق و موشکافانه عمل کرده است؛ اگر کوچکترین ایرادی به سند حدیث وارد بود، ایشان این عبارت را با یک تعریض می‌آوردند،<sup>۱</sup> مانند: کالموثق؛ اما این طور نشده است. جناب آقای نجفی هم در *موسوعة احادیث اهل بیت علیهم السلام* وقتی این روایت را می‌آورد، می‌فرماید: «الروایة معتبرة الاسناد».<sup>۲</sup> البته تکرار می‌شود که چون روایات صحیح *مرآة العقول* مورد قبول غالب بزرگان است، ما هم اعتماد آنان را قبول کردیم و إلا روش ما بحث سندی است.

#### بررسی دلالت حدیث

همانطور که از آیه دوم سوره عنکبوت استفاده می‌شود، امت‌ها همیشه مورد امتحان قرار می‌گرفتند و امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم از این سنت الهی مستثنا نیست و به نظر می‌آید که یکی از بزرگ‌ترین امتحانات برای امت‌ها، در رابطه با فرستادگان خدا بوده است. در زمان اهل بیت علیهم السلام مردم نسبت به امام خود امتحانات سختی را پشت سر گذاشتند، و امتحان این امت هم غیبت امام زمان عجل الله فرجه می‌باشد.

عمومیت امتحان از آیه شریفه و متن روایت به دست می‌آید که با مثال زیبایی بیان کرده است که همان طور که از بین فلزهای ناخالص بسیار، کیمیاگران طلای ناب را استخراج می‌کنند، که خداوند هم، چنین است و بندگان خالص را از

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲. *موسسه احادیث اهل بیت علیهم السلام*، شیخ هادی نجفی، ج ۱، ص ۴۲۸.

بین بندگان ناسپاس بسیار - «أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ» - جدا می‌کند. اما خصوص غیبت را از متن روایت قبل و روایاتی که در آینده می‌آید اثبات می‌کنیم که در روایت قبل تصریح شد، ظهور حضرت محقق نمی‌شود مگر بعد از امتحان سخت از سوی خداوند؛ لذا یکی از مصادیق این حدیث شریف، امتحان شیعیان در عصر غیبت است.

### نکته

با توجه به تواتر احادیث وجود امتحان برای انسان‌ها در زمان غیبت، به همین سه روایت - که بحث سندی آنها، ارائه شد - اکتفا می‌کنیم و در ادامه فقط به بررسی دلالتی روایات بعدی در حد مقدور می‌پردازیم.

۴. علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس، عن سلیمان بن صالح رفعه عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقربہ فزیدوه و من انکره فذروه انه لا بد من ان یکون فتنه یسقط فیها کل بطانة و ولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا.<sup>۱</sup>

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «به درستی که از این گفتار شما، دل‌های مردم به تکاپو می‌افتد؛ پس کمی از سخن خود را در اختیار آنها بگذارید، هر کسی که آن را پذیرفت، زیادش کنید و هر کس منکر آن شد، رهایش کنید که ناگزیر فتنه‌ای به وجود می‌آید که همه دوستان و آشنایان در آن باز می‌مانند، حتی موشکافان هم باز می‌مانند تا جایی که به جز ما و شیعیان ما کسی باقی نمی‌ماند.»

### بررسی دلالت حدیث

از گفتار امام باقر علیه السلام و اشاره به آخرین امتحان سخت و طولانی شیعیان، غیبت امام عصر علیه السلام فهمیده می‌شود. علامه مجلسی رحمته الله در *مرآة* هم اشاره فرموده‌اند: «مراد، سختی‌های عجیب و غریب و احوالات مردم است که یکی از آن‌ها غیبت و امتداد آن و وقوع مسائل جدید در آن است و ظاهراً مراد از فتنه، غیبت است که در امتداد آن، عده‌ای ساقط می‌شوند و «یشق الشعر بشعرتین» کنایه‌ای شایع بین عرب و عجم است که حاکی از دقت نظر بسیار بالا است»<sup>۱</sup>. بنابراین از ترجمه و شرح علامه مجلسی رحمته الله، دلالت روایت بر امتحان انسان‌ها در زمان غیبت کبری ظاهر است و معونه‌ای نمی‌طلبد. لذا طبق این حدیث شریف، گریزی از امتحانات سخت الهی در زمان غیبت نیست.

۵. محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن سنان عن محمد بن منصور الصیقل عن ابيه قال: كنت انا و الحارث بن المغيرة و جماعة من اصحابنا جلوسا و ابو عبدالله عليه السلام يسمع كلامنا فقال لنا: في اي شيء اهتم؟ هيهات هيهات!! لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تغربلوا لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تمحصوا لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تميزوا لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم الا بعد اياس لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى يشقى من يشقى و يسعد من يسعد.<sup>۲</sup>

پدر منصور صیقل می‌گوید: من و حارث بن مغیره و جماعتی از شیعیان در حالی نشسته و گفتگو می‌کردیم که امام صادق علیه السلام کلام ما را می‌شنیدند، ناگهان

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲. *کافی*، ج ۱، ص ۴۳۲؛ *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۳۳۵؛ *الغیبة*، نعمانی، ص ۲۰۸ و ۲۹.

متوجه ما شدند و فرمودند: «شما در چه موردی سخن می‌گویید؟ هرگز! هرگز! آنچه به آن گردن کشیده‌اید، نخواهد شد تا پاکیزه شوید و آنچه به آن گردن کشیده‌اید، نخواهید شد تا تمیز شوید، و آنچه به آن گردن کشیده‌اید، نخواهد شد تا کسی که بدبخت است، به بدبختی برسد و آن کسی که خوشبخت است، به خوشبختی رسد.»<sup>۱</sup>

### بررسی دلالت حدیث

چنانچه مرحوم مجلسی هم به آن اشاره دارند علی‌الظاهر کلام منصور صیقل و دوستانش در رابطه با ظهور امام عصر علیه السلام بوده است و اینکه حضرت می‌فرماید: «ما تمدون الیه اعینکم» در حقیقت بیان می‌کند که دل خود را به این چیزها خوش نکنید؛ راه تا ظهور بسیار است و غربال‌های متعدد الهی محقق نشده است.<sup>۲</sup>

در نتیجه، این حدیث هم بر امتحانات سخت الهی در غیبت و قبل از ظهور حضرت تصریح دارند و ناچار قبل از ظهور باید شیعیان خالص از ناخالص تمیز داده شوند.

۶. محمد بن یحیی و الحسن بن محمد عن جعفر بن محمد عن القاسم بن اسماعیل الانباری عن الحسن بن علی عن ابی المغرا عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ویل لطفاة العرب من امر قد اقترب قلت: جعلت فداک کم مع القائم من العرب؟ قال: نفر یسیر قلت: و الله ان من یصف هذا الامر منهم لکثیر قال:

۱. اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. مرآة العقول، ج ۴ ص ۱۸۵.

لاَ يَأْتِي لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يَمْحُصُوا وَيَمِزُوا وَيَغْرِبُوا وَيَسْتَخْرِجُوا فِي الْغُرَبَالِ خَلْقَ كَثِيرٍ.<sup>۱</sup>  
ابن ابی یعفور گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «وای بر سرکشان عرب، از امری که محققاً نزدیک است». گفتم: قربانت، چند نفر از عرب با قائم علیه السلام هستند؟ فرمود: «اندکی». گفتم: به خدا، از عرب‌ها افراد بسیاری اظهار علاقه به این امر می‌کنند. فرمود: «باید مردم امتحان شوند و آزمایش گردند و غربال شوند و از این غربال، خلق بسیاری خارج شوند».<sup>۲</sup>

### بررسی دلالت حدیث

عبارت «من امر قد اقترب» را علامه مجلسی در *مرآة*<sup>۳</sup> و ملا صالح مازندرانی در *شرح کافی*<sup>۴</sup> به ظهور امام عصر علیه السلام معنی نموده‌اند. در آخر روایت، علت کم بودن عرب‌ها بر این امر، امتحانات سخت الهی در دوران غیبت بیان شده است.

### نکته

دو مطلب در ذیل این روایت لازم به توضیح است:

یک: همانطور که در روایات قبل ذکر شد، این امتحان و سختی آن برای عموم قبایل و گروه‌ها است و خصوص قوم عرب نیست؛ لذا از اینکه در این روایت، قوم عرب ذکر شد، دلیل نمی‌شود که قوم فارس و ترک و... شامل آن نشوند، بلکه تمام آنها، این امتحانات را پشت سر می‌گذارند. لذا در روایت چهارم فرمود، فقط ما و شیعیان خالص ما باقی می‌مانند و اشاره به گروه خاصی نکرد.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ الغیبة، ص ۲۰۴.

۲. اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ج ۳، ص ۱۷، ح ۲.

۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۸۲.

۴. شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۳۹.

دو: روایات در رابطه با قوم عرب دو گروه است؛ گروهی وجود آنها را در کنار حضرت اندک می‌داند و گروه دیگر از آنها به بزرگی یاد می‌کند و تعداد آنها را در کنار حضرت را بسیار می‌شمرد.

گروه اول مانند همین روایت و یک روایت دیگر است که در کتاب غیبت مرحوم نعمانی وجود دارد.<sup>۱</sup>

گروه دوم نیز مانند روایتی از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرمایند: «بزرگان و انسان‌های شریفی از سرزمین شام به حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌پیوندند»<sup>۲</sup> و همچنین امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «سیصد و سیزده نفر، به عدد یاران جنگ بدر، در میان رکن و مقام با حضرت مهدی عجل الله فرجه بیعت می‌کنند. در میان آنان بزرگانی از مردم مصر و نیکانی از شام و نیکانی از مردم عراق به چشم می‌خورند»<sup>۳</sup>. لذا روایات اول از پیچیدگی‌ها و سختی امتحانات و ریزش افراد سخن می‌گویند و ما را ترغیب به مواظبت در دین می‌نمایند.

در نتیجه، چون امتحان به وجود اهل بیت، بیشتر در سرزمین عرب‌ها بوده و آنجا محل سکونت اهل بیت علیهم السلام است، در روایت به عرب‌ها مثال زده شده است.

### نتیجه

این روایت هم بر معنای مورد نظر تأکید دارد و علت غیبت را وجود امتحانات سخت برای تمییز انسان‌های خالص از انسان‌های ضعیف‌الایمان و ست اعتقاد می‌داند.

۱. الغیبة، ص ۲۰۴.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴.

۷/ علی بن محمد عن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عن ابیه عن جده عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر رضی الله عنه قال: اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله فی ادیانکم لا یزیکم عنها احد یابنی انه لا بد لصاحب هذا الامر من غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به انما هی محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه لو علم آباؤکم واجدادکم دینا اصلح من هذا لا تبعوه قال: فقلت: یا سیدی من الخامس من ولد السابع؟ فقال: یابنی! عقولکم تصغر عن هذا و احلامکم تضیق عن حمله ولكن إن تعیشوا فسوف تدرکونه.<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام می فرمایند: «هرگاه پنجمین فرزند پیشوای هفتم از دیده‌ها پنهان گردید، بر شما باد به حفظ دین خویش؛ زیرا صاحب الامر دارای غیبتی است که وی را از دیده‌ها نهان می گرداند، به گونه‌ای که معتقدین به امامت وی، به انکار غیبت خواهند پرداخت. فرزندم! این غیبت آزمونی الهی است که مخلوقاتش را با آن می آزماید. اگر پدران و اجداد شما دین و آیینی صحیح‌تر از این دین سراغ داشتند، از آن پیروی می کردند». راوی می گوید: گفتم: ای سید من، پنجمین فرزند از نسل امام هفتم کیست؟ فرمود: «فرزندم! عقل‌های شما کوچک‌تر و خیال‌ها و پندارهای شما پایین‌تر از فهم و تحمل این امر هستند؛ و لکن اگر زنده بمانید وی را درک خواهید کرد».

### بررسی دلالت حدیث

آنچنان که از ظاهر روایت بر می آید، دلالت روایت شریف بر امتحان بودن

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الغیبة، نعمانی، ص ۱۵۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۵۹؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۶۶ و ۳۶۷.

غیبت برای شیعیان واضح است و اینکه لازمه این امتحان، غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام می باشد.

لازم به ذکر است که مرحوم فیض کاشانی در *الوافی* می فرماید: «منظور از «الخامس» امام مهدی علیه السلام است و اینکه می فرماید عقول شما کوچک است و ادراک شما تحمل آن را ندارد، اشاره به عظمت و بزرگی سر غیبت و ضیق صدر افراد از حمل حکمت مخفی غیبت می کند و اینکه بر کتمان امام زمان علیه السلام صبر ندارند»<sup>۱</sup>.

۸- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابی نجران عن محمد بن المساور عن المفضل بن عمر قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: اياكم و التتويه اما والله ليغيبن امامكم سنينا من دهركم ولتمحصن حتى يقال: مات او هلك باى واد سلک؟ ولتدمعنّ عليه عيون المومنين ولتكفأنّ كما تكفأ السقن في امواج البحر فلا يتجو الا من اخذالله ميثاقه وكتب في قلبه الايمان وايدة بروح منه، ولترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة، لا يدري اى من اى، قال: فبكيت ثم قلت: فكيف نضع؟ قال: فنظر الى شمس داخله في الصفة، فقال: يا ابا عبدالله: ترى هذه الشمس؟ قلت: نعم، فقال: والله لا امرنا ابين من هذه الشمس.<sup>۲</sup>

امام صادق علیه السلام می فرماید: «فریاد نکنید؛ به خدا سوگند، امام شما سالیانی از روزگارتان غیبت کند و حتماً مورد آزمایش واقع شوید تا به غایتی که گفته شد: او مرده یا هلاک شده و جستجو کنند که به کدام وادی رفته است و چشمان مؤمنان بر او شوند چنانکه کشتی در امواج وازگون شود، و تنها کسی نجات یابد

۱. *وافی*، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲. *کافی*، ج ۱، ص ۳۹۷؛ *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۳۴۷؛ *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۳۳۷.



که خدای تعالی از او میثاق گرفته و در قلبش ایمان را نقش کرده و او را به روحی از جانب خود موید کرده باشد، و دوازده پرچم مشتبه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود» راوی گوید: من گریستم، آنگاه فرمود: «ای اباعبدالله! چرا گریه می کنی؟» گفتم: چگونه نگریم در حالی که شما می گوئید: دوازده پرچم مشتبه که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود، برافراشته گردد. پس ما چه کنیم؟ امام علیه السلام به پوتو آفتاب که به داخل ایوان تابیده بود نگرست و فرمود: «ای اباعبدالله! آیا این آفتاب را می بینی؟» گفتم: آری، فرمود: «به خدا سوگند، امر ما از این آفتاب روشن تر است».

#### بررسی دلالت حدیث

متن روایت، هم حتمی بودن غیبت را بیان می نماید و هم از حتمی بودن آزمایش الهی سخن به میان آورده است و از توصیفی که از غیبت شده است برمی آید که این امتحان سخت در درون غیبت نهفته است و عدم ظهور شناخت امام است که این دوران را برای شیعیان بسیار سخت کرده است. البته مرحوم علامه مجلسی، «التنویه» را ذکر نام و اوصاف امام توسط شیعیان دانسته و می فرماید: «در حقیقت امام کاظم علیه السلام شیعیان را از اشاعه نام و اوصاف حضرت منع کرده اند تا دست دشمنان کینه توز به وجود مقدس امام زمان علیه السلام نرسد». و عبارت «و لتمحصن» را چنین توضیح می دهند: و آن، ابتلاء و امتحان است و غیبت، امتحان برای شیعه است و تکالیف آنان در این زمان سخت است».<sup>۱</sup>

۹. حدثنا أبي رضى الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين

ابن ابی الخطاب، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم، عن الحسين بن المختار القلانسی، عن عبد الرحمن بن سیابة، عن ابی عبد الله علیه السلام أنه قال: كيف أنتم إذا بقيتم بلا إمام هدى ولا علم، يتبرأ بعضكم من بعض فعند ذلك تميزون وتمحصون وتغربلون، وعند ذلك اختلاف السيفين وإمارة من أول النهار وقتل وخلع من آخر النهار.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام می فرماید: «حال شما چگونه است آنگاه که بی امام و نشانه هدایت باقی بمانید و بعضی از شما از بعضی دیگر برائت جویند؟ بدانید که در آن زمان از یکدیگر ممتاز شوید، و مورد آزمایش واقع گردید و غربال شوید، و در آن زمان شمشیرها رفت و آمد کنند و در اول روز، کسی به امارت رسد، اما در پایان روز خلع و کشته شود».

#### بررسی دلالت حدیث

از آنجا که مرحوم شیخ صدوق، این روایت را در رابطه با امام عصر علیه السلام آوردند، برداشت می شود که دوران مورد نظر در روایت، دوران غیبت امام عصر علیه السلام می باشد که همراه با آزمایش و غربال است؛ علاوه بر آن، از صدر روایت هم این معنی واضح است، چون به طور یقین در عصر غیبت، شیعیان بی امام و نشانه هدایت قرار گرفته اند. بنابراین، معنای مورد نظر مبنی بر لزوم امتحان در عصر غیبت، در این روایت آشکار می باشد.

۱۰- أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: قال أبو الحسن عليه السلام: أما والله لا يكون

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۴۷؛ الامامة و التبصرة، ص ۱۳۰.

الذی تمدون إلیه أعینکم حتی تمیزوا أو تمحصوا، حتی لا یبقی منکم إلا الاندر، ثم تلا «أم حسبتم أن تتركوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم»<sup>۱</sup> «ويعلم الصابرين»<sup>۲</sup>.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «به خدا سوگند! آنچه چشم به آن دارید نمی‌شود، تا آنکه پاک و خالص شوید و از شما به جز کمتر و باز هم کمتر نماند»<sup>۴</sup>.

### بررسی دلالت حدیث

از آنجا که مرحوم نعمانی، روایت را در باب امتحان و آزمایش، و مرحوم شیخ طوسی هم این روایت را در جمع روایات امتحان مردم در عصر غیبت آورده‌اند، هیچ تردیدی نیست که این امتحان سخت و طولانی در عصر غیبت امام عصر علیه السلام می‌باشد و آنچه مردم، چشم انتظار آن هستند، ظهور امام عصر علیه السلام است بنابراین از نظر ما دلالت این روایت بر معنای مطلوب که لزوم امتحان الهی در عصر غیبت باشد، آشکار است و نیاز به تفصیل در این باب نیست.

این نکته قابل ذکر است که در آخر این روایت، دو آیه از سوره توبه و آل عمران با هم مخلوط شده است؛ چرا که در آخر آیه شریفه سوره توبه «و یعلم الصابرين» وجود ندارد و آیه ۱۴۲ آل عمران چنین است:

«ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرين». البته به نظر می‌آید که هر دو آیه، اشاره به امتحانات الهی در اعصار

۱. توبه (۹)، آیه ۱۶.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۴۲.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۶؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۱۶.

۴. الغیبة، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص ۲۴۸.

مختلف برای انسان‌ها دارد.

۱۱. وروی عن جابر الجعفی قال: قلت لابی جعفر علیه السلام متی یکون فرجکم؟ فقال: هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا، یقولها ثلاثا، حتی یذهب (الله تعالی) الکرد و یبقی الصفو<sup>۱</sup>.

امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال جابر جعفی درباره فرج امام زمان علیه السلام فرمودند: «هیئات، هیئات، فرج ما نمی‌رسد تا زمانی که شما غربال شوید» و آن را سه بار تکرار کرد و فرمود: «تا خداوند ناخالصی‌ها را محو و نابود گرداند و آن چه را خالص و زلال است باقی نهد».

#### بررسی دلالت حدیث

اگر فرج را به معنای صرف گشایش بدانیم، این روایت مخصوص غیبت نخواهد بود و عموم زمان‌ها را شامل می‌شود؛ اما با توجه به اینکه شیخ طوسی رحمته الله این روایت را در باب «موانع ظهور» آورده است و دو قرینه «فرج و غربال شدید» - که در روایات متعدد به زمان غیبت امام عصر علیه السلام تفسیر شده است - در آن وجود دارد، به نظر می‌آید که این حدیث شریف بر معنای مطلوب دلالت کرده و به لزوم امتحان در دوران غیبت اشاره دارد.

۱۲. وعنه، عن أبیه، عن أيوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن الربیع بن محمد المسلی قال: قال (لی) أبو عبد الله علیه السلام: والله لتکسرن کسر الزجاج وإن الزجاج یعاد فیعود کما کان، والله لتکسرن کسر الفخار، وإن الفخار لا یعود کما

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۹؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۰۶.

کان، (والله لتميذن) والله لتمحصن والله لتغربلن كما يغربل الزؤان من القمح.<sup>۱</sup>  
امام صادق علیه السلام می فرمایند: «به خدا سوگند! می شکنید، همچون شیشه که  
می شکند. به درستی که اگر بخواهند شیشه را به شکل اولش باز گردانند، باز  
می گردد. به خدا سوگند، همانند سفال باید شکسته شوید. به حقیقت که سفال  
شکسته شده به حالت اولش باز نمی گردد. به خدا سوگند، باید تمییز داده شوید.  
به خدا سوگند، باید خالص شوید و همانند جدا شدن گاه (تلخه گندم) از دانه  
گندم غربال می شوید.»

#### بررسی دلالت حدیث

همانطور که مکرر عرض شد، فضای متن روایت، همتراز با روایات متعدد  
دیگر است که سخن از امتحانات سخت الهی در عصر غیبت دارد. لذا مرحوم  
نعمانی وقتی این روایت را نقل می نماید، سخنان ناصحانه و دلسوزانه ای را مطرح  
می کند و این بیانگر غم و اندوه او از شیعیان غفلت زده است:

« ای گروه شیعه! در این احادیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام آمده  
است، به خوبی تأمل کنید، و به آن فکر کنید، فکری که از آن بهرمنند شوید.  
اهل بیت علیهم السلام در این روایات، خطر خروج از دین را می دهند و راهنمایی می کنند  
که توبه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است و این همانند شیشه شکسته  
است که باز می گردد و اگر در غفلت غرق شوید و بمیرید، همانند سفال خرد شده  
خواهید بود که دیگر به حالت اول بر نمی گردد.<sup>۲</sup>

۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۰: الغیبه، نعمانی، ص ۲۱۵.

۲. الغیبه، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص ۲۴۶.

۱۳. حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضی الله عنه - قال: حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفي قال: حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكي، عن علي بن عثمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دينار، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس «قال: قال رسول الله ﷺ ان علي بن ابي طالب عليه السلام عدلاً و قسطاً كما ملت جوراً و ظلماً، و الذي بعثني بالحق بشيراً و نذيراً ان الثابتين علي القول به في زمان غيبته لأعز من الكبريت الأحمر، فقام اليه جابر بن عبدالله الانصاري فقال: يا رسول الله و للقاء من ولدك غيبة؟ قال: أي و ربّي، و ليمحص الله الذين آمنوا و يمحق الكافرين، يا جابر ان هذا الامر [امر] من امر الله و سر من سر الله، مطوى عن عباد الله، فأياك و الشك فيه، فان الشك في أمر الله عزوجل كفر».

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: «علی بن ابی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آنها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، از فرزندان او است. قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود، کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد به او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب تر هستند». آن گاه جابر بن عبدالله انصاری برخاست و پیش آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان شما است غیبت دارد؟ فرمود: «به خدا چنین است، تا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شوند و کافران نابود گردند. ای جابر! این امر از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است. مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است»<sup>۱</sup>.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور بهلوان، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۷.

## نکته

البته روایات دیگری در این زمینه وجود دارد که جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.<sup>۱</sup> بنابراین در تواتر احادیث لزوم امتحان در عصر غیبت هیچ تردیدی نیست و بحث سندی ما صرفاً جهت اثبات وجود احادیث صحیح در این مجموعه بوده است.

## بررسی و دلالت

در ابتدا تذکر داده می‌شود که بحث دلالتی در ذیل روایات به طور خاص ذکر شد، اما برای مشخص شدن معنای امتحان که مد نظر است و نتیجه دلالتی روایات به ناچار به نکاتی اشاره می‌شود.

۱- علاوه بر وجود روایات متواتر دال بر ضرورت امتحان برای انسان‌ها در تمام دوره‌ها خصوصاً عصر غیبت، آیات متعدد قرآن هم به این ضرورت اشاره دارد، که برای تبیین بهتر به دو آیه اشاره می‌شود:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ  
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۲</sup>

البته شما را به ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده.»

---

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۳، ح ۲۷۹؛ ص ۳۳۶، ح ۲۸۲؛ ص ۳۳۹، ح ۲۸۶؛ ص ۳۴۰، ح ۲۹۰ و ۲۹۱؛ الغیبة، نعمانی، ص ۲۰۹، ح ۱؛ ص ۲۱۰، ح ۴؛ ص ۲۱۳، ح ۱۰؛ ص ۲۱۶، ح ۱۴؛ ص ۲۱۷، ح ۱۷؛ ص ۲۱۸، ح ۱۸ و ص ۲۱۹، ح ۱۹ و ۲۰؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۸ ح ۵۱، ص ۳۲۰، ح ۱؛ ص ۳۳۵، ح ۹ و ۱۵؛ ص ۳۵۰، ح ۳؛ ص ۳۶۲، ح ۱۴ و ۱۵؛ ص ۳۷۵، ح ۲۲ و ص ۳۸۶، ح ۵۰.  
۲. بقره (۲)، آیه ۱۵۵.

«لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ»<sup>۱</sup>

خداوند آنها را می‌آزماید تا بداند چه کسی در نهان از او می‌ترسد.

در آیه اول اشاره به امتحان قطعی مردم و در آیه دوم اشاره به شناخته شدن افرادی است که بدون دیدن آیات، خداوند، انبیای الهی را یاری کنند و علاوه بر آن خدا ترس نیز هستند. بنابراین هر دو آیه و آیات دیگر اشاره به ضرورت وجود امتحان برای تمام انسان‌ها تا قیامت دارد.

۲- معنایی که ما از امتحان مد نظر داریم، معنایی اعم است که کلماتی چون تمییز، تمحیص، غربال و خود امتحان را شامل می‌شود. از این رو، روایات متعدد و متفاوت آورده شد، اما روایاتی که غیر این معانی را در بر گرفته بود آورده نشد.

۳- آنچه از بررسی دلالت متون روایات، مدنظر است، مورد توجه قرار گرفتن ضرورت امتحان در عصر غیبت می‌باشد که این معنی توسط سه گروه از روایات به دست می‌آید:

الف: روایاتی که اصل امتحان را بیان می‌فرمایند، همانند: «و الله لتمحصن يامعشر الشيعة شيعة آل محمد كمخيض الكحل في العين»<sup>۲</sup>

ب: روایاتی که از شدت سختی و امتحان در زمان غیبت سخن به میان آورده‌اند، مانند: «كيف انتم اذا بقيتم بلا امام هدى و لا علم، يتبرأ بعضكم بعضاً فعند ذلك تميزون و تمحصون و تغربلون...»<sup>۳</sup> همچنان که از متن روایت ظاهر است، در زمان غیبت سه امتحان بزرگ و یا یک امتحان بزرگ با سه مرحله

۱. مانده (۵)، آیه ۹۴.

۲. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۴۰؛ الغيبة، نعمانی، ص ۲۰۴.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۴.



اتفاق خواهد افتاد که اولین مرحله تمییز، دومین مرحله تمحیص و سومین مرحله غربال است. علاوه بر آن به نظر می‌آید که هر مرحله از مرحله قبلی شدیدتر و سخت‌تر باشد؛ چرا که امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «لو میزت شیعتی لم أجد هم الا واصفه... و لو تمحصتهم لما خلص من الالف واحد ولو غربلتهم غربلة لم یبق منهم الا ماکان لی...»<sup>۱</sup>

اگر شیعیان خود را بررسی کنم مردمی نخواهم یافت مگر زیان آور، و چون بیازمایم آنها را نخواهم یافت مگر از دین برگشته، اگر در بوته آزمایش گذارم از هزار نفر، یک نفر سالم بیرون نیاید و اگر آنها را غربال کنم چیزی جز آنچه از من است در غربال نماند»<sup>۲</sup>.

ج. روایاتی که می‌فرماید ظهوری در کار نیست مگر بعد از امتحان و آزمایش شیعیان در عصر غیبت؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد ایاس و لا والله حتی تمیزوا و لا والله حتی تمحصوا و لا والله حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد»<sup>۳</sup> ای منصور! به راستی این امر برای شما نیامد مگر پس از ناامیدی. نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شایسته است سعادت‌مند گردد»<sup>۴</sup>. و در حدیثی دیگر می‌فرماید: «لا والله لا یكون ما تمدون الیه اعنیکم حتی تغربلواو...»<sup>۵</sup>

۴- باتوجه به تواتر روایات، این دلیل از نظر سند کامل است و از نظر دلالت

۱. کافی، ج ۸، ح ۲۹۰.

۲. بهشت کافی، حمید رضا آذیر، ص ۲۷۴.

۳. کافی، ج ۱، باب ۸۳، ج ۳، ص ۲۳۱.

۴. همان، ج ۵، ص ۴۳۲.

نیز ضرورت وجود امتحان در عصر غیبت از متن این روایات به دست می‌آید. البته اگر چه بعضی از روایات، عموم امتحان را بیان می‌کنند، ولی با توجه به اینکه یکی از مصادیق روایات، خصوص امتحان در غیبت است، تأثیر چندانی در اصل موضوع ندارد.

### نقد و نظر

در اینجا به دو مطلب پرداخته می‌شود: اول، میزان تأثیر این عامل در به وجود آمدن غیبت و استمرار آن، دوم، دیدگاه عالمان دین در رابطه با امتحان و بررسی نظرات آنان.

### تفصیل بحث

تقریباً می‌توان گفت گستره این بحث مثل خوف از قتل بسیار وسیع است و کمتر کسی است که سخن از علل غیبت گفته باشد و این دلیل را نیاورده باشد؛ بنابراین در نقش داشتن این عامل در غیبت شکی وجود ندارد، ولی بحث در این است که آیا این عامل از علل محدثه و مبقیه غیبت است یا خیر؟

اگر چه تعدادی از روایات اشاره به علت بودن این عامل ندارند، ولی از بعضی روایات که اشاره به علت بودن آن دارد نیز نمی‌توان به آسانی عبور کرد. به بعضی از این عبارات اشاره می‌شود:

۱- زرارة از امام صادق علیه السلام: ان للقاءم غيبة قبل أن يقوم، قلت له: و لم؟ قال علیه السلام: «(الی ان يقول) ان الله تبارک و تعالی يحب ان یمتحن الشیعه فعند

ذَکِ يَرْتَابُ الْمَبْطُلُونَ»<sup>۱</sup>.

۲- امام صادق علیه السلام: «يَا مَنْصُورُ اِنْ هَذَا الْاَمْرُ لَا يَاتِيكُمْ اِلَّا بَعْدَ اِيَّاسٍ...»<sup>۲</sup>

۳- امام صادق علیه السلام: «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمْدُونُ اِلَيْهِ اَعْيُنَكُمْ حَتَّى تَغْرِبُوا...»<sup>۳</sup>

۴- امام کاظم علیه السلام: «لَا بَدَلَ لِمَا هَذَا الْاَمْرُ مِنْ غَيْبَةٍ (اَلِي اِنْ قَال) اِنَّمَا

هِيَ مَحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ اَمْتَحَنُ بِهَا خَلْقَهُ...»<sup>۴</sup>

در این که امتحان و آزمایش، آمیخته با غیبت است شکی نیست؛ ولی در

این که صرف امتحان و آزمایش علت اصلی غیبت باشد و استمرار غیبت به وجود امتحان و آزمایش باشد جای بحث است.

بعد از نافرمانی ابلیس و اخراج او از بهشت، خداوند، همین ابلیس را وسیله

امتحان انسان‌ها قرار داد و از این بر می‌آید که وقایعی می‌تواند اتفاق بیفتد که

باعث امتحان عالمیان باشد. از این رو، امتحان و آزمایش و اجر و پاداش عظیم در

موقیبت و گذر از این امتحان را فایده بودن غیبت می‌دانیم و چنین می‌گوییم که

علل دیگری باعث به وجود آمدن غیبت شده است و بستر یک امتحان بزرگ

الهی از شیعیان را رقم زده است. در نتیجه اگر چه امتحان و آزمایش هم استمرار

خواهد داشت، اما جای بحث برای علت یا فایده دانستن امتحان و آزمایش

باقی مانده است.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲. کافی، ج ۱، باب ۸۳، ح ۳، ص ۴۳۱.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۳۲.

۴. همان، ج ۶، ص ۲ و ۴.

## نظرات بزرگان

۱- مرحوم علی بن بابویه در کتاب شریف الامامه و التبصرة فقط به چند روایت در این باب اشاره می‌کنند، اما از آن، به عنوان علت نام نمی‌برند و باب مستقلی به این عنوان ذکر نمی‌کنند، بلکه در دو باب «فی الغیبة» و «ما یضع الناس فی الغیبة» به صورت پراکنده این روایات را آورده‌اند.<sup>۱</sup>

۲- مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، اگر چه اشاره به علت بودن این عامل ندارند، ولی از بین تمام علل فقط به این علت، عنوان خاص «التمحیص و الامتحان» داده‌اند و گویی مهم‌ترین علت غیبت نزد ایشان، تمحیص و امتحان شیعیان می‌باشد. البته بر این ادعا، تصریحی از جانب مرحوم کلینی وجود ندارد، بلکه توجه خاص مرحوم کلینی به این عامل و آوردن روایات متعدد، شاهد این ادعا است.<sup>۲</sup>

نکته: عالمانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق، علی بن بابویه و حتی نعمانی، عقیده خود را با آوردن روایات بیان می‌کنند. لذا صرف آوردن روایت در این باب، حاکی از علت دانستن آن برای غیبت است.

۳- مرحوم نعمانی هم در انتهای باب دهم و در برداشت از روایات باب، تصریح به علت بودن امتحان برای غیبت دارند؛<sup>۳</sup> و در باب دوازدهم که اختصاص به این عامل مهم دارد، سخن از اهمیت و جایگاه این آزمایش بزرگ الهی

۱. الامامة و التبصرة، ص ۱۱۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۱۷.

۳. الغیبة، نعمانی، ص ۲۲۴.

کرده‌اند.<sup>۱</sup> بنابراین این مرحوم نعمانی تصریح بر علت بودن این عامل مهم دارند.

۴- مرحوم صدوق در *کمال الدین* روایات فراوانی دال بر امتحان و آزمایش الهی بودن غیبت می‌آورند، ولی در باب «علت غیبت» که یازده روایت را در ذکر کرده است، فقط روایت یازدهم اشاره‌ای به سخت بودن حفظ دین در دوران غیبت دارد و بابتی مستقل در این مورد نیاورده‌اند. با این حال، از آنجا که مرحوم صدوق بیش از بیست روایت در رابطه با امتحان آورده‌اند، به نظر می‌رسد که ایشان، این عامل را به عنوان علت غیبت قبول دارند. و الله العالم.

۵- از آنجا که شیخ مفید کتاب مستقلی در باب غیبت ندارد و *فصول العشرة* هم در حقیقت پاسخ چند شبهه است، اشاره‌ای به آزمایش الهی ندارند و با توجه به این که امتحان، شبهه برانگیز و دستاویز دشمنان اهل بیت علیهم السلام نبوده، لذا شیخ مفید به آن نپرداخته است.

۶- سید مرتضی هم در کتاب *المقنع فی الغیبة* - که شاید مهم‌ترین اثر او در باب غیبت باشد - اشاره‌ای به این عامل نکرده است، ولی از آنجا که روش این استاد و شاگرد، پاسخ گفتن به شبهات موجود در آن زمان بوده است و در مقام بیان علل غیبت نبوده‌اند، بنابراین به طور قطع نمی‌توان گفت این بزرگوار امتحان را علت می‌داند یا خیر. مگر اینکه بگوئیم استنباط شیخ طوسی برگرفته از کلام این دو بزرگوار است؛ چرا که در بحث‌های کلامی، نظرات شیخ طوسی بسیار شبیه نظرات این دو بزرگوار است. و الله العالم.

۷- شیخ طوسی رحمته الله در کتاب *شریف الغیبه* تصریح بر علت نبودن این عامل

دارند و آن را برای سنجش میزان اعتقاد شیعیان و آزمایش تحمل صبر آنان می‌دانند و علت را همان خوف از قتل عنوان می‌کنند. و این علت را فایده غیبت می‌دانند.<sup>۱</sup>

۸- مرحوم مجلسی هم غیبت را محل آزمایش و امتحان شیعیان می‌داند، ولی آن را علت محدثه بیان نمی‌کند؛ بنابراین از توضیحات ایشان ذیل احادیث کافی به نظر می‌آید که ایشان، هم عقیده با نظر ما باشند که این عامل برای سنجش شیعیان می‌باشد<sup>۲</sup> و در حقیقت، فایده و علت مبقیه برای غیبت است.

۹- علمای معاصر، هم چون آیت الله مکارم در کتاب *حکومت جهانی مهدی* و آیت الله جوادی آملی در کتاب *امام مهدی موجود موعود* و آیت الله مصباح یزدی در کتاب *آفتاب ولایت* هیچ اشاره‌ی به این مسئله به عنوان دلیل غیبت نکرده‌اند؛ البته به نظر می‌آید موافق با فایده بودن امتحان باشند؛ چرا که از این بزرگواران در رابطه با آزمایش بودن زمان غیبت برای شیعیان مطالب فراوان شنیده شده است و چه بسا در این کتاب‌ها مجالی برای پرداختن به آن نبوده باشد.

۱۰- آیت الله صافی نیز در کتاب *امامت و مهدویت* به عنوان حکمت غیبت به آن اشاره دارند که به نظر می‌آید استنباط ایشان هم این است که امتحان، فایده غیبت است، نه علت بوجود آمدن آن، البته بر این مطلب تصریح نفرموده‌اند. از طرفی با توجه به اینکه ایشان عامل را تحت عنوان علل آورده‌اند، استنباط علت بودن آن قوی‌تر می‌باشد.<sup>۳</sup>

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ذیل ح ۲۸۱، ص ۳۳۴.

۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۵.

۳. امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۳۹.

## نتیجه

از مجموع روایات و سخنان عالمان دین، نقش مهم امتحان و آزمایش در زمان غیبت فهمیده شد، اما این سؤال همچنان باقی ماند که آیا امتحان و آزمایش، علت غیبت است یا فایده غیبت؟ در حقیقت می‌توان گفت دو نظر وجود دارد که ما نظر فایده بودن آن را برای غیبت با توضیحات ارائه شده اختیار کردیم.

## پاسخ به سؤال

۱- آیا این امتحان به امت حضرت مهدی علیه السلام اختصاص دارد؟

پاسخ این سؤال را در چند مرحله بیان می‌کنیم:

یک: با استناد به آیات کلام الله مجید و روایات متواتر، وجود امتحان و آزمایش برای تمام امت‌ها از خلقت آدم علیه السلام تا زمان امام عصر علیه السلام ثابت گردید. دو: در این بخش، پرداختن به روایت مفضل بن عمر را شایسته می‌دانیم؛ چرا که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «بالاترین رضایت و لطف خداوند به شیعیان در عصر غیبت و شدیدترین غضب خداوند بر دشمنان خود در همین زمان است». لذا علامه مجلسی رحمته الله ذیل این روایت، به این نکته اشاره فرموده‌اند: که غیبت، برای مومنین رحمت و برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کفار، نقمت است؛ چرا که آنها باعث و به وجود آورنده غیبت هستند.<sup>۱</sup>

علاوه بر آن، اعتقاد به غیبت امام، طبق تصریح بزرگان، مختص شیعه اثناعشری است و به نظر می‌آید حتی عامه از این قاعده مستثنی هستند، چون قائل به ولادت

---

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۸.

حضرت مهدی علیه السلام نمی باشند.

سه: متن غالب روایات تصریح دارد که امام مهدی علیه السلام غایب می شود و انتظار ظهور حضرت بی فایده است تا زمانی که امتحان کامل شود و این خطاب از سوی امام معصوم به همه شیعیان است. بنابر این از متن روایات، اختصاص این امتحان به معتقدین به امام مهدی علیه السلام استشمام می شود.

چهار: بزرگان نیز بر این مطلب تصریح کرده اند که این دوران، برای شیعیان، آزمایش است؛ هم چون شیخ طوسی رحمته الله علیه که تصریح کرده اند این امتحان در خصوص شیعیان است.<sup>۱</sup> و علامه مجلسی رحمته الله علیه که تصریح کرده اند: «فان الغیبه امتحان للشیعه»<sup>۲</sup> و مرحوم نعمانی که در باب دوازده، به شیعیان توصیه اکید کرده اند بر شیعیان که مواظب باشید مبادا از ولایت امام عصر رحمته الله علیه با وجود امتحان سخت خارج شوید.<sup>۳</sup>

## ۲- راه گذر از این امتحان چیست؟

با توجه به اینکه موضوع این نوشتار، بررسی روایی می باشد، در پاسخ این سؤال هم سعی می شود از اطراف روایات فراتر نرفته و به کلام اهل بیت علیهم السلام در این زمینه اکتفا شود.

### الف) معرفت

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی پس از پرداختن به روایات باب تمحیص

۱. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۴.

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۵.

۳. الغیبه، نعمانی، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص ۲۴۶.



و امتحان، بابی را با عنوان «انه من عرف امامه لم تضره، تقدم هذا الأمر و تأخر» شروع می‌کند، که در حقیقت، راه عبور کردن با سلامت از این دوره پر مخاطره است. این باب دارای هفت روایت می‌باشد و این روایات، کیمیای سعادت شیعیان و رمز پیروزی در این امتحان را «معرفت به امام زمان علیه السلام» می‌دانند.

چنانکه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «اعرف اما مک فانک اذا عرفته لم یضرک تقدم هذا الامر او تاخر». 'اگر شخصی به امام زمان علیه السلام معرفت پیدا کند، هر اندازه غیبت طولانی شود، به او آسیبی نخواهد زد.

#### ب) خواندن دعا

دو دعا برای زمان غیبت سفارش شده است. دعای اول زمانی سفارش شد که امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند دوست دارد که در غیبت، شیعیان خود را امتحان کند» در این زمان زرارة پرسید: «اگر آن زمان را دریافتم، چه عملی انجام دهم؟» امام صادق علیه السلام هم دعای معروف «اللهم عرفنی نفسک (الی آخر)» را به جناب زرارة انشاء فرمودند.<sup>۲</sup>

دعای دوم نیز دعای غریق است که امام صادق علیه السلام فرمود: «ولاینجومنها الا من دعا دعاء الغریق»<sup>۳</sup> هیچ کس از امتحانات دوران غیبت نجات پیدا نمی‌کند مگر با دعای غریق. و آن دعا چنین است: «یاالله و یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳. همان، ح ۴۰ و ۴۹.

ج) باقی ماندن بر اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام می فرماید: «تمسکوا بالامر الاول حتی یتتین لکم» و در روایت دیگر می فرماید: «فتمسکوا بما فی ایدیکم حتی یتضح لکم الامر».<sup>۱</sup> در این روایات، امام صادق علیه السلام می فرماید، در هر زمان اطاعت از اهل بیعت علیهم السلام تمسک کنید، چه امام، حاضر باشد و چه غایب و مواظب باشید که غیبت، این اعتقاد عمیق را دچار تزلزل و تردید نکند.

هم چنین مرحوم صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که حضرت ایشان فرمود: «در زمان غیبت، آن را که دوست می داشتی بدار و آن را که دشمن می داشتی دشمن بدار تا خدای تعالی او را آشکار کند.»

نکته

باتوجه به وجود عبارت «امر» در متن دو روایت و اهمیت این واژه، لازم است به شرح این واژه پرداخته شود:

### معانی امر در قرآن و روایات

#### الف. قرآن

با توجه به این که در قرآن، معانی بسیاری برای امر آمده است، به برخی از آن موارد جهت درک بهتر روایت مورد نظر اشاره می شود:

۱. «امرہ الی اللہ»<sup>۲</sup> نتیجه عمل به دست خداوند است.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۵، ح ۳۹ و صص ۲۸ و ۲۹، ح ۴۴ و ۴۷.  
 ۲. بقره، (۲)، آیه ۲۷۵.

۲. «و ما امرنا الا واحده؛<sup>۱</sup> فرمان و دستور الهی یکی است.»

۳. «و امرنا مترفیهها؛<sup>۲</sup> امر کردیم به متنعمان و پیشوایان آنان.»

در بسیاری از آیات، امر به همین معنی آمده است.

### ب. روایات

۱. «رحم الله من أحيى امرنا»<sup>۳</sup> در این روایت، امر به معنای ذکر احادیث و

فضایل اهل بیت علیهم السلام است و در حدیثی دیگر همین امر به معنای عمل به

دستورات اهل بیت علیهم السلام و احکام الهی آمده است.<sup>۴</sup>

۲. «الا ترى انك تفرط في امرنا»<sup>۵</sup> در این روایت امر به معنای امامت آمده است.

۳. «يا معلى اکتّم امرنا و لا تدعه»<sup>۶</sup> در این حدیث، امر به معنای فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است و هم می‌تواند به معنای امامت باشد.

بنابراین منظور از امر در روایات مذکور، منظور سفارش به بقاء بر امامت، ذکر فضایل و عمل به احادیث اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

۴. منتظر حقیقی و مطیع حضرت بودن

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «المنتظرین لظهوره فی غیبتہ و المطیعین له فی

۱. قمر، (۵۴)، آیه ۵۰.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۱۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰، ح ۱۵۵۳۲.

۴. همان، ج ۱۴، ص ۵۸۷، ح ۱۹۸۷۲.

۵. کافی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲. «و ما امرنا الا واحده: فرمان و دستور الهی یکی است».
  ۳. «و امرنا مترفیها؛ امر کردیم به متنعمان و پیشوایان آنان».
- در بسیاری از آیات، امر به همین معنی آمده است.

### ب. روایات

۱. «رحم الله من أحيى امرنا»<sup>۱</sup> در این روایت، امر به معنای ذکر احادیث و فضایل اهل بیت علیهم السلام است و در حدیثی دیگر همین امر به معنای عمل به دستورات اهل بیت علیهم السلام و احکام الهی آمده است.<sup>۲</sup>
  ۲. «الا ترى انك تفرط في امرنا»<sup>۳</sup> در این روایت امر به معنای امامت آمده است.
  ۳. «يا معلى اکتّم امرنا و لاتدعه»<sup>۴</sup> در این حدیث، امر به معنای فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است و هم می‌تواند به معنای امامت باشد.
- بنابراین منظور از امر در روایات مذکور، منظور سفارش به بقاء بر امامت، ذکر فضایل و عمل به احادیث اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.
۴. منتظر حقیقی و مطیع حضرت بودن
- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «المنتظرین لظهوره فی غیبتہ و المطیعین له فی

۱. قمر، (۵۴)، آیه ۵۰.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۱۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰، ح ۱۵۵۳۲.

۴. همان، ج ۱۴، ص ۵۸۷، ح ۱۹۸۷۲.

۵. کافی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۲۲۳.

ظهوره، اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون؛<sup>۱</sup>  
 ای ابا بصیر! خوشا به حال شیعیان قائم ما، کسانی که در غیبتش منتظر ظهور  
 او هستند و در حال ظهورش نیز فرمانبردار اویند. آنان اولیای خدا هستند که نه  
 خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند.»  
 در حدیث دیگری نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «طوبی لمن تمسک  
 بأمرنا فی غیبة قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایة؛ خوشا به حال کسی که در غیبت  
 قائم ما به امر ما تمسک جوید و قلبش پس از هدایت منحرف نشود.»  
 نتیجه: این سفارشات چهارگانه، بهترین راه برای عبور از دوره غیبت حضرت  
 مهدی علیه السلام و نجات از گزند فتنه‌ها و امتحانات می‌باشد.

## دوم: اختلاف مردم

### روایات

۱. وعن ابی جعفر علیه السلام قال:.... و اما علمنا فظاهراً و اما أبان اجلنا الذی یظهر فیسه  
 الدین منا حتی لا یكون بین الناس اختلاف، فان له اجلا من ممر اللیالی والایام، اذا  
 اتی ظهر، وکان الامر واحدا. وایم الله لقد قضی الامر ان یكون بین المؤمنین  
 اختلاف، و كذلك جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی الله علیه و آله علینا، و لنشهد علی  
 شیعتنا، و لتشهد شیعتنا علی الناس...<sup>۲</sup>

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «دانش ما که آشکار است و اما آغاز مدت

۱. کافی، ج ۲، ح ۵۴، ص ۳۹۱.

۲. کافی، ص ۳۰۸.

مگر که از طرف ما دین ظاهر شود تا اختلافی میان مردم نباشد او را مدتی است که با گذشت شب‌ها و روزها بسر آید و چون وقت آید ظاهر شود و امر یکی باشد. و به حق خدا که مقرر شده است که میان مؤمنان اختلافی نباشد و از این رو آنها را گواهان مردم مقرر داشته تا محمد صلی الله علیه و آله بر ما گواه شود و ما بر شیعیان خود گواه باشیم و شیعیان ما بر مردم گواه شوند...<sup>۱</sup>

سند

با رجوع به کتاب کافی، سند این حدیث را در چند روایت قبل آن، می‌توان یافت که از این قرار است:

«محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن محمد جمیعاً، عن الحسن بن العباس بن الحریش عن ابی جعفر علیه السلام»<sup>۲</sup>

محمد بن ابی عبدالله

مرحوم آیت الله خویی ایشان را با «محمد بن ابی عبدالله الاسدی» متحد دانسته و می‌فرماید: «قطعاً ایشان از مشایخ مرحوم کلینی هستند و ثقه می‌باشند».<sup>۲</sup> (البته توثیق ایشان ذیل ترجمه محمد بن عبدالله الاسدی آمده است)

الحسن بن العباس بن الحریش

مرحوم آیت الله خویی به استناد کلام مرحوم نجاشی، ایشان را تضعیف کرده و می‌فرماید: «حتی وجود ایشان در اسناد تفسیر قمی، جابر این ضعیف نیست».<sup>۳</sup>

۱. اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۷.  
۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۷۹، ش ۱۰۰۲۷ و ص ۲۸۳، ش ۱۰۰۲۹.  
۳. همان، ج ۵، ص ۳۶۱، ش ۲۸۹۳.

باقی سند هم مشکلی ندارد و افراد باقی مانده توثیق شده‌اند.

نتیجه: سند این حدیث از نظر ابن الحریش، دچار ضعف و غیر قابل استناد است؛ اما در مقابل، متن آن بسیار قوی است و بعید به نظر می‌رسد که از غیر معصوم صادر شده است و به نظر ما اعتماد مرحوم کلینی به این حدیث به خاطر متن آن باشد و بزرگان دین هم به صرف ضعف سند، یک حدیث را رها نمی‌کنند، بلکه خود متن را هم مورد ارزیابی قرار می‌دهند و بعید است چنین متن پر معنی را کنار بگذارند.

۲. علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان بن سدر عن معروف بن خربوذ عن ابی جعفر علیه السلام قال: انما نحن کنجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم حتی اذا اشرتم باصابعکم وملتم باعناقکم غیب الله عنکم نجمکم فاستوت بنو عبدالمطلب فلم یعرف ای من ای فاذا طلع نجمکم فاحمدوا ربکم؛ همانا ما ستارگان آسمان می‌باشیم. هر ستاره‌ای که غایب شود، ستاره‌ای دیگری می‌درخشد تا آنکه شما انگشت‌ها خود [به او] اشاره کنید و گردن‌هایتان [به سوی] مایل شود. پس هنگامی که ستاره شما طلوع کرد، پروردگارتان را حمد کنید».

من آن را از عبدالله - رابط در راه او - به الهام شده حق و دلیل او؛ استنساخ کردم.

سند

مرحوم مجلسی رحمته الله از این حدیث به «موثق حسن» تعبیر نموده است.<sup>۱</sup> وثاقت راویان این حدیث، در بررسی سند احادیث پیشین اثبات شد و تنها معروف بن

۱. کافی، ج ۱، ح ۸، ص ۳۹۹

۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۵.

خبر بود باقی می ماند که جناب نمازی درباره او می فرماید:

«ثقة، أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه، كما في الوجيزه و غيره و روى الكشي في حقه روایات مادحه و نقلها العلامة المامقانی و اجاب عن الخبر الذام باحسن جواب؛<sup>۱</sup> وی ثقة است و علمای شیعه نقل او را صحیح می دانند، همانطور که در کتاب وجیزه و غیر آن آمده و کشی روایاتی در مدح او آورده و روایات ذم او را مامقانی پاسخ جامعی داده است.»

نتیجه: این حدیث از نظر سند، تمام و صحیح می باشد.

#### بررسی دلالت حدیث

برای بررسی و دلالت روایت اول، ناگزیر باید ترجمه این قسمت از روایت آورده شود.

«اما زمانی که دین خدا به وسیله ما ظاهر گردد، بطوری که میان مردم هیچ اختلافی نباشد، آن را مدتی است که با گذشت شبانه روزها سپری شود، و چون وقتش رسد آشکار گردد و امر یکی شود (اختلاف از میان مردم رخت بر بندد) به خدا سوگند فرمان خدا جاری شده که میان مومنین اختلافی نباشد و به همین جهت ایشان را گواه مردم قرار داده است...»<sup>۲</sup>

با توجه به این بیان، متن روایت، اختلاف بین مؤمنین را کاری ناشایست معرفی، و یکی از ثمرات حکومت امام عصر علیه السلام را از بین بردن این اختلافات بیان می کند و هیچ تصریح یا تعریضی بر علت بودن آن برای غیبت یا اینکه این

۱. مستدرکات علم رجال، ج ۷، ص ۴۵۳، ش ۱۵۰۶۳.

۲. اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۱، ص ۳۶۷.



عامل در غیبت تأثیری داشته باشد ندارد.

البته ممکن است فردی بگوید، اختلاف مؤمنین باعث غضب خداوند و دور شدن رحمت خدا از آنان می‌شود، همان‌طور که در روایات آمده است اگر خداوند بر قومی غضب کند فرستاده خودش را از میان آنان برمی‌دارد. اما این کلام در این جا ثابت نیست، چون سند روایت ضعیف است و تنها با کمک مجموعه‌ای از روایات دیگر می‌توان آن را اثبات کرد که باعث خروج از موضوع می‌شود.

اما روایت دوم اشاره به اختلاف فرزندان عبدالمطلب علیهم‌السلام دارد و اینکه آنها در امامت اهل بیت علیهم‌السلام تشکیک می‌کنند و عده‌ای از مردم - که کم هم نیستند - به حرف ناحق آنان؛ مبنی بر این که خود را مستحق خلافت می‌بینند، گردن می‌نهند.

البته در متن روایت، اشاره‌ای به علت بودن این مسئله برای غیبت نیست؛ اما چه کسی منکر این است که همین اختلافات باعث کینه‌ها و در نتیجه شهادت امامان معصوم علیهم‌السلام در طول تاریخ بوده؛ و این، یکی از علل مهم غیبت است. بنابراین، هر دو حدیث، اگر چه تصریحی بر علت در متن غیبت ندارد؛ ولی به اختلافی اشاره می‌کنند که غیر مستقیم در تحقیق و یا حداقل در استمرار غیبت نقش داشته و دارد.

۳- در اینجا به کلام نورانی و دلسوزانه مهربان‌ترین مخلوق خداوند در عالم امکان بر بندگانش و محبوب‌ترین خالق در قرون متمادی نزد پروردگارش اشاره می‌شود.

این توفیق شریف از ناحیه مقدسه خطاب به شیخ مفید رحمته‌الله است که در روز پنج

شبهه، بیست و سوم ذی الحجه سال چهار صد و دوازده قمری، به دست او رسید. و متن آن چنین است:

«من عبد الله المرابط في سبيله الى الملهم الحق و دليله

بسم الله الرحمن الرحيم - السلام عليك ايها العبد الصالح الناصر للحق الداعي اليه بكلمة الصدق فانا نحمد الله اليك الذي لا اله الا هو الهنا و اله آبائنا الاولين و نساله الصلاة على نبينا و سيدنا و مولانا محمد خاتم النبيين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و بعد فقد كنا نظرننا مناجاتك، عصمك الله تعالى بالسبب الذي وهبه لك من اوليائه و حرسك به من كيد اعدائه و (الى ان قال روى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء) و لو ان اشياعتنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم، لماتوا عنهم اليمن بلقائنا، لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما يحبسنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه و لانوثره منهم و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوكيل و صلواته على سيدنا البشير النذير محمد و اله الطاهرين و سلامه.

«بسم الله الرحمن الرحيم سلام خدا بر تو باد ای یاری کتنده حق و ای دعوتگر به سوی او با صدق گفتار. پس ما با تو حمد و ثنای خدایی را گوئیم که جز او معبودی نیست. او پروردگار ما و پدران نخستین ما است، و از او درخواست صلوات بر پیامبر و آقا و مولایمان، محمد خاتم الانبیاء و اهل بیت پاک و طاهرش را داریم.

و اما بعد؛ ما نظر به مناجات تو نمودیم. خدا وسیله چیزی که به اولیای خود بخشیده، تو را حفظ فرماید و از کید دشمنان خود حراست نماید - تا آنجا که حضرت مهدی، روحی و ارواح عالمیان فدای او، فرمود - و چنانچه شیعیان ما، که

خداوند به طاعت خود موقفشان بدارد، قلباً در وفای به عهدشان اجتماع می‌کردند، نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد، که سعادت مشاهده ما با شتاب به ایشان می‌رسید و این‌ها همه در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت به ما می‌باشد. بنابراین هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی‌دارد جز اخباری که از ایشان به ما می‌رسد و ما را و ناراحت می‌سازد و از ایشان انتظار نداریم، و تنها از خدا باید یاری خواست و او برای ما کافی و بهترین و کیل و پشتیبان است، و صلوات و سلام خداوند بر آقا و سرورمان، بشیر و نذیر، محمد و آل پاکش باد!<sup>۱</sup>

### توضیح

این توقیع، از نظر سند نیاز به بحث ندارد؛<sup>۲</sup> چرا که ناقل آن، شیخ طبرسی رحمته الله است که اوثق الثقات است و علما در بیان خود از ایشان به بزرگی یاد کرده‌اند، به عنوان نمونه، مرحوم شیخ حر عاملی می‌فرماید: «أبو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی عالم، فاضل، فقیه، محدث، ثقة»<sup>۳</sup> و ابن شهر آشوب می‌گوید: «شیخی أحمد بن ابی طالب الطبرسی له الاحتجاج مفاخر الطالبیه»<sup>۴</sup> و شیخ علی نمازی می‌گوید: «او عالم، فقیه، محدث، ثقة، و جلیل است»<sup>۵</sup> و مرحوم آیت الله خوبی هم در عظمت ایشان به کلمات مرحوم شیخ حر عاملی و ابن شهر آشوب

۱. احتجاج، مترجم بهراد جعفری، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۳۶۰.

۲. مرحوم طبرسی می‌فرماید: اسناد بسیاری از اخبار را به دلایلی چون اجماع، عقل، تواتر در کتب فریقین نیاوردم. احتجاج، ترجمه بهراد جعفری، مقدمه، ص ۴ و این کلام مرحوم طبرسی مورد قبول واقع شده است.

۳. أمل الآمال، ج ۲، ص ۱۷.

۴. معالم العلماء، ص ۱۲.

۵. مستدرکات علم رجال، ج ۱، ص ۳۶۹.

اشاره می‌نمایند.<sup>۱</sup> البته پشتوانهٔ دیگر ما اعتماد بزرگان به کتاب شریف احتجاج و استناد به احادیث آن و صحیح دانستن توقیعات شریف این کتاب می‌باشد. اما در اینجا این سؤال مطرح است که آیا توقیع به شیخ مفید قابل قبول است؟

در پاسخ می‌گوییم، اولاً در عصر غیبت صغری افراد بسیاری چون محمدبن ابراهیم بن مهزیار و غیره وجود دارند که شخصاً به حضرت نامه نوشته‌اند و حضرت مهدی علیه السلام نیز در توقیعی مستقل خطاب به آنها پاسخ فرمودند؛ بنابراین توقیع بر غیر نواب اربعة جایز است.

ثانیاً کسی قائل به قطع ارتباط کامل حضرت با مردم در دوران غیبت نشده است و شیخ مفید هم ادعای نیابت فرموده‌اند و هیچ‌یک از شیعیان هم چنین ادعایی ندارد.<sup>۲</sup>

بنابراین به نظر می‌رسد، توقیعات وارده بر شیخ مفید طبق مبانی بوده و ایرادی به آن وارد نیست.

اما دلالت متن بر معنای مطلوب، بسیار ظاهر است و اگر چه مختص شیعیان است، ولی آن معنی نیست که علت غیبت، شیعیان باشند، بلکه حضرت دوست دارند شیعیان، غیبت را - که دیگران باعث آن شده‌اند - با یک دل شدن به پایان ببرند و در مقابل کید آن ظالمان ایستادگی کنند، والا علت غیبت استمرار خواهد داشت و از شیعه انتظار می‌رود که این علت را رفع کنند. به هر حال این اختلافات در استمرار غیبت مؤثر است ولی نمی‌توان گفت که شیعه باعث غیبت است.

---

۱. *أصل الآمال*، ج ۲، ص ۱۷؛ *معالم العلماء*، ص ۱۲؛ *مستدرکات علم رجال*، ج ۱، ص ۳۶۹،

شماره ۱۱۹۲؛ *معجم رجال الحدیث*، ج ۲، ص ۱۶۴، شماره ۶۸۱.

۲. به نقل از: *رساله سطح ۳*، سعید امیدیان، موجود در مرکز تخصصی مهدویت.

## سوم: ادبار به حق و استقبال از باطل

أحمد بن محمد الكوفي، عن جعفر بن عبد الله المحمدي، عن أبي روح فرج بن قرّة، عن جعفر بن عبد الله، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: خطب أمير المؤمنين (عليه السلام) بالمدينة فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي وآله ثم قال: أما بعد فإن الله تبارك وتعالى... ولعمري ليضاعفن عليكم التيه من بعدى أضعاف ما تاهت بنو إسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدى مدة سلطان بني امية لقد اجتمعتم على سلطان الداعي إلى الضلالة وأحييتم الباطل وخلصتم الحق وراء ظهوركم وقطعتم الأذنى من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله (صلى الله عليه وآله) ولعمري أن لو قد ذاب ما في أيديهم لدنا التمحيص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدة وبدا لكم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير، فإذا كان ذلك فراجعوا التوبة واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول (صلى الله عليه وآله) فتداويتم من العمى والصم والبكم وكفيتهم مؤونة الطلب والتعسف ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق ولا يبعد الله إلا من أبى وظلم واعتسف وأخذ ما ليس له «وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون»<sup>۱</sup>

امام صادق عليه السلام فرمود: امیر مؤمنان عليه السلام در مدینه خطبه‌ای ایراد کرد و پس از اینکه خدای را ستایش و ثنا نمود و بر پیغمبر و آلش درود فرستاد، فرمود: «اما بعد، به جانم سوگند... سرگردانی شما پس از من چند برابر سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود و اگر پس از من، دوران سلطنت بنی امیه را نیز به پایان

رسائید، باز هم اطراف سلطان دیگری را که به گمراهی دعوت کند بگیرید و باطل را زنده کنید و حق را پشت سر اندازید و از نزدیک‌ترین جنگجویان (با افتخار) بدر بریده شوید، و به دورترین فرزندان جنگ‌کنندگان با رسول خدا ﷺ (یعنی فرزندان عباس که در جنگ بدر در زمره لشکر مشرکین به جنگ رسول خدا ﷺ آمده بودند) پیوندید.

و به جانم سوگند اگر آب شود آن چه در دست آنها (بنی عباس) است (و قدرت آنها از بین رود) امتحان برای پاداش نزدیک شود، و وعده حق و وعده فرج آل محمد نزدیک گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت اهل باطل) سپری گردد، و ستاره دنباله دار از سمت مشرق ظاهر گردد، و ماه تابان برای شما آشکار شود و چون چنین شد، توبه کنید، و بدانید که اگر از کسی که از مشرق طلوع می‌کند و شما را به راه پیامبر هدایت می‌نماید، پیروی کنید از کوری و کری و گنگی بهبودی یابید، و از زحمت طلب روزی و رنج کشیدن آسوده شوید، و بار سنگین و کمرشکن (اطاعت زورمندان و زمامداران ستم‌پیشه) را از دوش خود بردارید، و خدا از رحمت خود دور نسازد جز کسی را که سر باز زند و ستم کند و زور گوید و آنچه را حق ندارد بگیرد، و آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی باز می‌گردند»<sup>۱</sup>.

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد الکوفی

ایشان از مشایخ مرحوم کلینی است و حداقل از باب مشایخ الثقات بودن،

۱. روضه کافی، ترجمه رسولی محلاتی، ص ۹۵.

توثیق عام شامل ایشان می‌شود. ترجمه کامل ایشان قبلاً آمده است.

جعفر بن عبد الله المحمدي

آیت الله خویی رحمته الله ایشان را با «جعفر بن عبدالله راس المدری» متحد می‌دانند و مرحوم نجاشی در رابطه با این شخص می‌فرماید: «او ثق الناس فی حدیثه؛<sup>۱</sup> موثق‌ترین مردم در حدیث است.»

ابی روح فرج بن قره و جعفر بن عبدالله

ایشان مجهول هستند و توثیق خاص ندارند. از این رو، پرداختن به ادامه سند صرف نظر می‌شود.

بنابر این خطبه شریف از نظر سند ضعیف می‌باشد. ولی همانطور که قبلاً عرض شد، متن هم باید مورد توجه واقع شود و به نظر می‌آید، متن این خطبه شبیه دیگر خطبه‌های امیرالمؤمنین است و از بلاغت و معنای بسیار بالایی برخوردار می‌باشد و بعید به نظر می‌رسد که از غیر معصوم صادر شده باشد.<sup>۲</sup>

## دلالت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه از مردم گلایه دارند که شما با بنی امیه کنار می‌آیند و پس از آنها اطراف سلاطین دیگر (بنی عباس) را می‌گیرند و باطل را زنده می‌کنید، و حق را پشت سر می‌اندازند. سپس اعلام می‌کنند که بعد

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۴۳، ش ۲۱۸۸ و ص ۴۵، ش ۲۱۹۲.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره اعتماد علما به متن حدیث - که تعبیر به موثق به می‌شود - رک: فوائد الحائریه، وحید بهبهانی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳؛ مقدمه معتبر، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۸؛ مصباح الفقیه، محقق همدانی، ص ۱۲ و مقالات استاد مهدی حسینیان قمی، مجله تخصصی انتظار موعود، شماره‌های ۸ و ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲.

از آنها (بنی عباس) امتحان برای پاداش نزدیک می‌شود، و وعده حق (خروج آل محمد) نزدیک می‌گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت باطل) سپری می‌شود<sup>۱</sup> در حقیقت، امیر المومنین علیه السلام، سازش مردم با بنی امیه و بنی عباس و پشت به حق کردن از سوی آنها را عامل تأخیر در ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌دانند.

همانطور که حضرت امیر علیه السلام پیش بینی کردند، این دو حکومت، حدود ششصد سال طول کشید و مردم تا آخر آنها را همراهی کردند و تا این همراهی با غاصبین تمام نشود، ظهوری در کار نخواهد بود.

نتیجه: سند خطبه ضعیف، ولی متن قوی است و بعید است از غیر معصوم صادر شده باشد در متن خطبه تصریحی بر علت غیبت نیست مگر اینکه از فحوای متن چنین مطلبی برداشت شود.

### نقد و نظر

یک: متن خطبه اشاره خاصی به این عامل به عنوان علت ندارد، نه علت محدثه و نه مبقیه؛ بنابر این می‌توان گفت که این خطبه در این باره ساکت است. البته فحوای متن یعنی رضایت به حکومت بنی‌عباس و در کنار آنها بودن، به این مسئله اشاره دارد؛ چرا که وقتی مردم از ولی خدا بر حذر باشند، به دشمنی او به پا می‌خیزند و جایی برای بودن امام در کنار خودشان باقی نمی‌گذارند و در این صورت، در ایجاد غیبت تأثیر خواهند داشت. مگر اینکه از حکومت سلاطین جور، دوری و توبه کنند و خود را برای ظهور ولی خدا آماده نمایند.

دو: هیچ یک از عالمان دین به این علت اشاره نفرموده‌اند و علی‌رغم جستجوی

---

۱. ترجمه روضه کافی، رسول محلاتی، ج ۱، ص ۹۴.



بسیار، منبعی در خور توجه که به این عامل پرداخته باشد یافت نشد.

#### چهارم: اتمام حجت بر مردم

عنه (فضل بن شاذان) عن علی بن الحکم عن سفیان الجریری عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام عن ابی جعفر علیه السلام قال: دولتنا آخر الدول و لن یبق اهل بیت نهم دولة الا هلكوا قبلنا لثلا یقولوا اذا راوا سیرتنا: اذا (اذ) ملكنا سرنا مثل سیرة هولاء، و هو قول الله عزوجل: «و العاقبة للمتقین»<sup>۱</sup>.

ابی صادق [کلیسا بن کلیب] از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «دولت ما آخرین دولت ها است. هیچ گروهی باقی نمی ماند مگر این که قبل از دولت ما به حکومت می رسد تا این که وقتی رفتار ما را با مردم می بینند، نگویند که اگر ما هم به سلطنت می رسیدیم مثل اینها عمل می کردیم و این معنای قول خداوند است که می فرماید «و عاقبت برای پرهیزکاران است»<sup>۲</sup>.

سند

به خاطر اختصار فقط شخصیت های جدید ترجمه می شوند.

#### علی بن الحکم

آیت الله خویی رحمته الله ایشان را با «علی بن الحکم بن الزبیر» متحد دانسته و با استناد به کلام شیخ طوسی و ابن قولویه، ایشان را توثیق کرده اند. هم چنین از ایشان هزار و چهارصد روایت نقل شده است.<sup>۳</sup>

۱. اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۳.

۳. الغیبة، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۷۸۸.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۸۱، ش ۸۰۸۶ و ص ۳۹۴، ش ۸۰۸۸.

### سفیان الجریری

شخصیت ایشان مجهول است. فقط شیخ علی نمازی در مستدرکات می گوید: «ابن فضال حدیثی را نقل می کند که دلالت بر حسن عقیده او دارد». اما روایت را نمی آورد و حسن عقیده هم دال بر وثاقت نیست.

### توضیح

سند حدیث به خاطر وجود سفیان الجریری، اما مضمون حدیث متن در حدیثی دیگر که در کتاب شریف کافی و که سند آن صحیح می باشد، تکرار شده است. در آن حدیث، امام باقر علیه السلام در پاسخ ابو جعفر عبدالله الدوانیقی می فرمایند: «یا اباجعفر دولتکم قبل دولتنا و سلطانکم قبل سلطاتنا»<sup>۱</sup>. بنابر این شاید بتوان متن روایت را به پشتوانه متن این حدیث و قوت آن دانست.

### بررسی دلالت حدیث

متن حدیث دلالت کامل بر این دارد که علت وجود غیبت و طولانی بودن آن این است که هر گروهی (مذهبی) به حکومت برسد و عقاید خود را بیان کند تا وقتی حکومت به اهل بیت علیهم السلام رسید و آن عظمت و عدالت فراگیر شد، نگویند ما هم اگر حکومت را می گرفتیم، چنین کاری را انجام می دادیم.

### نقد و نظر

یک. ابتدا باید عرض شود که سند حدیث ضعیف است ولی متن آن، تأییدی از کافی دارد، که مؤید متن آن است. این روایت، علت بودن این عامل را برای

---

۱. کافی، ج ۱، ح ۲۵۶، ص ۲۱۰.

غیبت، اگر چه بسیار جزئی، بیان می‌کند.

دو. هیچ یک از بزرگان به این علت اشاره نکرده‌اند و اگر هم مثل مرحوم شیخ طوسی این علت را بیان نموده‌اند، فقط صرف نقل روایت بوده است و از آن به عنوان علت غیبت بحث نکرده‌اند.

بنابراین، این علت، به صرف وجود روایت مذکور، قابل بررسی است و اگر چه ضعیف است، از درجه اعتبار ساقط نیست، چون مقام این تحقیق پرداختن به علل غیبت در روایات است.

## گفتار چهارم: حکمت الهی

### مقدمه

ابتدا پرداختن به دو نکته ضروری به نظر می‌رسد. اول: در معنای لغوی و اصطلاحی حکمت - که همان طور که در فصل اول گفته شد - حکمت آن چیزی است که برای مصالحی که به نفع مردم است، از آن‌ها پوشیده شده، ولی برای انبیای الهی و اهل بیت علیهم‌السلام ظاهر است. دوم: خداوند هم در قرآن کریم بر این اصل اشاره دارد و می‌فرماید: «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء»<sup>۱</sup> خداوند شما را بر غیب آگاه نمی‌سازد، ولی از بین انبیا هر که را خواهد گزیند [و او را آگاهی سازد]». از این آیه شریفه چنین برداشت می‌شود که حکمت‌های الهی نزد انبیا می‌باشد. بنابراین حکمت غیبت برای عموم مردم پوشیده است، و درباره این که چرا پوشیده است گاهی فرمودند: ندانستن آن بهتر از دانستن است و گاهی فرمودند: اجازه گفتن آن را نداریم و بعد از ظهور از آن اطلاع پیدا می‌کنید. البته ما در این تحقیق، حکمت را دلیل حقیقی غیبت و ادله قبل را دلایل ظاهری می‌دانیم؛ همان‌طور که آیت الله جوادی آملی<sup>۲</sup> و آیت الله شیخ جوادی خراسانی<sup>۳</sup> و حجت اسلام علی دوانی<sup>۴</sup> بر این نظر می‌باشند.

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۲. امام مهدی موجود موعود، ص ۱۲۸.

۳. مهدی منتظر، ص ۷۲.

۴. موعودی جهانی که جهان در انتظار اوست، ص ۲۱۲.

## اول: اجازه نداشتن در بیان علت

## روایت

۱. حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضى الله عنه قال: حدثني علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال: حدثنا حمدان بن سليمان النيسابوري قال: حدثني أحمد بن عبد الله بن جعفر المدائني، عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: إن لصاحب هذا الامر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل، فقلت: ولم جعلت فداك؟ قال: لا امر لم يؤذن لنا في كشفه لكم؟ قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟ قال: وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره، إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينة، وقتل الغلام، وإقامة الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقهما. يا ابن الفضل: إن هذا الامر أمر من (أمر) الله تعالى وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، ومتى علمنا أنه عزوجل حكيم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة وإن كان وجهها غير منكشف.<sup>۱</sup>

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ناگریز، برای صاحب الامر علیه السلام غیبتی است که هر باطل جویی در آن به شک می افتد». گفتم: فدای شما شوم، برای چه؟ فرمود: «به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم» گفتم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟ فرمود: «حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، هم چنان که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۱؛ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ج ۲۴۷.

شکستن کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی آنها فرا رسید. ای پسر فضل این امر، امری از امور الهی و سری از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همهٔ افعال او حکیمانه است اگرچه وجه آن آشکار نباشد.<sup>۱</sup>

#### بررسی سند حدیث

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار: ایشان از مشایخ شیخ صدوق می‌باشد.

علی بن محمد بن قتیبه النیشابوری

آیت الله خویی، اقوالی دال بر توثیق و مدح و ذم ایشان می‌آورند و در آخر می‌فرمایند: والله العالم.<sup>۲</sup> یکی از استنادات آیت الله خویی در ضعف او، کلام مرحوم نجاشی مبنی بر کثرت نقل از ضعفهاست و اینکه مرحوم نجاشی فرموده است: «له کتب کتاب یشتمل علی ذکر مجالس الفضل مع اهل الخلاف و مسائل اهل البلدان» را دال بر ضعف علی بن محمد دانسته‌اند. غیر از این مورد، کلام دیگری که دال بر ضعف علی بن محمد باشد در کلام مرحوم نجاشی نیست.<sup>۳</sup> اگر کلام مرحوم نجاشی دال بر ضعف او نباشد، اعتماد کشی به روایات او و این که ابن داود در قسم اول نام ایشان را آورده است، برای حسن بودن ایشان کفایت می‌کند.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۱.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۷۱، ش ۸۴۷۵.

۳. رجال، نجاشی، ص ۲۵۹، ش ۶۷۸.

حمدان بن سلیمان نیشابوری

نجاشی می‌فرماید: «ثقه من وجوه اصحابنا؛<sup>۱</sup> از اصحاب آبرومند و ثقه در بین شیعه است».

احمد بن عبدالله بن جعفر المدائنی

ایشان مجهول است.

عبدالله بن الفضل الهاشمی

آیت الله خوئی ایشان را به استناد کلام مرحوم نجاشی ثقه می‌دانند.<sup>۲</sup>

نتیجه:

حدیث از جانب علی بن محمد و احمد بن عبدالله بن جعفر المدائنی دچار ضعف است. البته قسمت‌هایی از متن حدیث در احادیث دیگری آمده است ولی عبارت خاصی که این قسمت بر محور آن نام گذاری شده، تنها در همین حدیث آمده است. اما روایات بعدی هم از نظر متن شباهت بسیار با این متن دارند. به هر حال اگر متن، موثق، و با احادیث صحیح‌السند دیگر مطابق باشد، می‌توان ضعف سند را ندیده گرفت و الا ضعف حدیث حتمی است.

بررسی دلالت حدیث

متن روایت حاوی جملاتی است که دقیقاً معنای مورد نظر را بیان می‌فرماید؛ چرا که حضرت از اطاعت محض اهل بیت از خداوند سخن می‌گویند، مبنی بر این که در گفتن علت غیبت از سوی خداوند اجازه ندارند. علاوه بر آن چنین

۱. همان، ص ۱۳۸، ش ۳۵۷.

۲. معجم رجال‌الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۹۶، ش ۷۰۶۴.

استفاده می‌شود که اهل بیت علت را می‌دانند؛ لذا بعد از اصرار ابن فضل، حضرت صادق در پاسخ می‌فرمایند: «حکمت غیبت مانند حکمت غیبت انبیای دیگر بعد از ظهور مشخص می‌شود».

### نکته

در رابطه با میزان تأثیر این عامل در غیبت و نظر عالمان دین، انشاءالله بحث کاملی در آخرگفتار خواهد آمد.

### دوم: ندانستن، بهتر از دانستن

۲. حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكلینی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی، عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه أن یوصل لی کتابا قد سألت فیہ عن مسائل أشکلت علی فورد لتوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: أما سألت عنه - أُرشدک الله وثبتک - من أمر المتکرین لی من أهل بیتنا وبنی عمنا، فاعلم أنه لیس بین الله عزوجل و بین أحد قرابة، ومن أنکرنی فلیس منی وسبیلہ سبیل ابن نوح علیه السلام. أما سبیل عمی جعفر وولده فسیبیل إخوة یوسف علیه السلام. أما الفقاع فشربه حرام، ولا بأس بالشلماب، وأما أموالکم فلا تقبلها إلا لتطهروا، فمن شاء فلیصل ومن شاء فلیقطع فما آتانی الله خیر مما آتاکم. وأما ظهور الفرج فإنه إلى الله تعالی ذکره، وکذب الوقاتون. وأما قول من زعم أن الحسین علیه السلام لم یقتل فکفر وتکذیب وضلال. وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وأنا حجة الله علیهم (الی ان قال) وأما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عزوجل یقول:



«یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤکم»<sup>۱</sup> إنه لم یکن لاحد من آبائی علیهم السلام إلا وقد وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، وإنی أخرج حسین أخرج، ولا بیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی. وأما وجه الانتفاع بی فی غیبتی فکالاتتفاع بالشمس إذا غیبتها عن الابصار السحاب، وإنی لآمان لاهل الارض کما أن النجوم آمان لاهل السماء، فأغلقوا باب السؤال عما لا یعنیکم، ولا تتكلفوا علم ما قد کفیتم، وأكثروا الدعاء بتعجیل الفرج، فإن ذلك فرجکم والسلام علیک یا إسحاق بن یعقوب من اتبع الهدی.<sup>۲</sup>

اسحاق بن یعقوب گوید: از محمد بن عثمان درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشوار بود به امام عصر برساند و توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان علیه السلام چنین صادر شد: «خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد، اما سؤالی که درباره منکران از خاندان و عموزادگان ما کردی، بدان که بین خدای تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او مانند پسر نوح است، اما راه عمویم جعفر و فرزندانش راه برادران یوسف است. اما نوشیدن آب جو حرام است، و نوشیدن شلماب - که نوعی شربت است - ممانعی ندارد و اما اموال شما را نمی‌پذیریم مگر آن که آن را طاهر سازید، هر که خواهد بفرستد و هر که خواهد قطع کند که آن چه خدای تعالی به من داده است بهتر از آن است که به شما داده است.

و اما ظهور فرج، آن با خدای تعالی است و تعیین کنندگان وقت دورغ می‌گویند.

۱. مائده (۵)، آیه ۱۰۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۲.

و اما اعتقاد کسی که می‌گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، آن کفر و تکذیب و گمراهی است.

اما حوادث واقعه، درباره آن مسایل به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجّت من بر شما هستند و من نیز حجّت خدا بر آنها هستم.

- تا آن جا که فرمود - و اما علت وقوع غیبت، خدای تعالی می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی سؤال نکنید که وقتی مشخص شد به ضرر شما باشد». بر گردن همه پدرانم، بیعت سرکشان زمانه بود، اما من وقتی خروج نمایم بیعت هیچ کس بر گردنم نیست.

اما وجه انتفاع از من در زمان غیبتم، مانند انتفاع از خورشید است وقتی که ابر آن را از دیدگان پنهان سازد. و من امان اهل زمین هستم، هم‌چنان که ستارگان، امان اهل آسمان‌ها هستند. و از اموری که سودی برایتان ندارد پرسش نکنید و خود را در آموختن آن چه از شما نخواسته‌اند به زحمت نیفکنید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همانا فرج شما است و ای اسحاق بن یعقوب! درود بر تو و بر پیروان هدایت باد»<sup>۱</sup>.

#### بررسی سند حدیث

محمدبن محمدبن عصام الكلینی

مرحوم آیت الله خویی، ایشان را از مشایخ مرحوم صدوق می‌دانند؛ ولی چون مبنای ایشان، عدم وثاقت مشایخ ثقه است، مطلبی در توثیق ایشان ندارند.<sup>۲</sup> اما بنا

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۴.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۹۵، ش ۱۱۷۳۰.

بر نظر برخی دیگر از علما، شیخ اجازه، توثیق عام است<sup>۱</sup>.  
باقی سند هم شامل افرادی مثل مرحوم کلینی و اسحاق بن یعقوب است که  
او ثق الثقات هستند.

### نکته

این حدیث در کتاب الغیبه شیخ طوسی سند دیگری دارد که نام رجال آن از  
شخصیت بسیار بزرگ شیعه هستند، از جمله: ابن قولویه، ابی غالب زراری و  
مرحوم کلینی. بنابراین سند حدیث در مرتبه بسیار بالا قرار دارد و این توفیح  
شریف، نصب العین تمام شیعیان راستین خواهد بود.<sup>۲</sup>

### بررسی دلالت حدیث

این عنوان بحمدالله قرائن و شواهد محکمی از قرآن کریم دارد که به مواردی  
اشاره می‌شود:

۱. «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشياء ان تبدلکم تسئوکم؛<sup>۳</sup> ای کسانی که  
ایمان آورده‌اید! از چیزهایی که اگر بدانید به ضرر شما است سؤال نکنید».
۲. «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب؛<sup>۴</sup>  
خداوند، شما را بر غیبت آگاه نخواهد کرد».
۳. «لو اطلعت علیکم لولیت منهم فرارا؛<sup>۵</sup> اگر حقیقت به شما روشن شود

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶. «لا شبهة شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقه».

۲. الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰ ح ۲۴۷.

۳. مائده (۵)، آیه ۱۰۱.

۴. آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۵. کهف (۱۸)، آیه ۱۸.

[تحمّل قدرت آن را ندارید] و از دین گریزان می‌شوید».

۴. «وعسى ان تحبوا شيئا و هو شر لكم والله يعلم و انتم لا تعلمون؛<sup>۱</sup>

چه بسیار چیزی را در دوست می‌دارید و آن برای شما بد است و خدا می‌داند

و شما می‌دانید».

لذا حکمت الهی در خصوص علت غیبت نیست، بلکه شامل مواردی می‌شود که بعضی از آنها در قرآن و روایات آمده است. لذا در قرآن می‌بینیم حضرت خضر از چیزهایی اطلاع دارند که حضرت موسی آن را نمی‌داند. البته در این آیات، این نکته زیبا به نظر می‌آید که اگر انسان صبر کند تا زمان آن فرا برسد، این سختی و عدم تحمل از بین رفته و انسان با جان و دل پذیرای حکمت الهی می‌شود.

#### نتیجه

امام عصر علیه السلام با استناد به این آیه شریفه، پنهان بودن علت غیبت را به نفع ما شیعیان دانسته است و امام رضا علیه السلام در توصیف امام چنین می‌فرمایند: «الامام... الام البرة بالولده الصغير؛<sup>۲</sup> او مانند مادری مهربان نسبت به فرزند خردسال خود به است».

روایت مذکور تصریح بر این معنا داشته و دلالت آن تمام است. بنابراین این روایت، هم از نظر سند و هم دلالت قابل استناد است.

۱. بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

### سوم: سر الهی

۳. حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبى عبد الله الكوفى قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكى، عن على بن عثمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دينار، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن على بن أبى طالب عليه السلام إمام أمتى وخليفتى عليها من بعدى، ومن ولده القائم المنتظر الذى يملا الله به الارض عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما، والذى بعثنى بالحق بشيرا إن الثابتين على القول به فى زمان غيبته لا عز من الكبريت الاحمر، فقام إليه جابر بن عبد الله الانصارى فقال: يا رسول الله وللقائم من ولدك غيبة؟ قال: اى وربى، ولیمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين، يا جابر إن هذا الامر (أمر) من أمر الله وسر من سر الله، مطوى عن عباد الله، فإياك والشك فيه فإن الشك فى أمر الله عزوجل كفر.<sup>۱</sup>

### بررسی سند حدیث

محمد بن موسى بن المتوكل

علامه حلی می‌فرماید: «ایشان ثقة است».<sup>۲</sup> جناب نمازی در مستدرکات می‌گوید: «ایشان در خلاصه الاقوال و وجیزه علامه حلی توثیق شده است و از مشایخ مرحوم صدوق است لذا در کل، او ثقة است».<sup>۳</sup>

محمد بن عبدالله الكوفى

آیت الله خوئی، ایشان را با «محمد بن ابی عبدالله اسدی» و «محمد بن جعفر

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۷. ترجمه حدیث در باب امتحان، ح ۱۳ گذشت.

۲. خلاصه الاقوال، ص ۲۵۱، ص ۵۹.

۳. مستدرکات علم رجال، ج ۷، ص ۳۴۴، ش ۱۴۵۷۴.

الاسدی» متحد دانسته است که ایشان توثیق خاص دارند. بنابراین محمد بن عبدالله الکوفی ثقه است.<sup>۱</sup>

محمد بن اسماعیل البرمکی

آیت الله خوئی می‌فرماید: «ایشان همان محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر البرمکی هستند» و به استناد کلام مرحوم نجاشی ایشان را ثقه می‌دانند.<sup>۲</sup>

علی بن عثمان

شخصیت ایشان مجهول است.

محمد بن القرات

او بسیار ضعیف است.

ثابت بن دینار

آیت الله خوئی می‌فرماید: «کنیه ایشان ابا حمزه ثمالی و ثقه است».<sup>۳</sup>  
توثیق سعید بن جبیر هم گذشت.<sup>۴</sup>

در نتیجه، سند حدیث ضعیف است؛ ولی اکثر متن حدیث را روایات متعددی تأیید می‌کند، و روایت بعدی تأیید می‌شود؛ لذا اگرچه سند ضعیف است، ولی متن، موثوق به و قابل اعتماد می‌باشد.

۴. حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد ابن إسحاق بن سعد الأشعري قال: دخلت علی أبي محمد الحسن بن علی علیهما السلام

۱. علم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۳۸، ص ۲۸۵ ش ۱۰۰۳۲.

۲. همان، ج ۱۶، ص ۹۱، ش ۱۰۲۷۱.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۹۲، ش ۱۹۶۰.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۱۸، ش ۵۱۲.

وأنا أريد أن أسأله عن الخلف [ من ] بعده، فقال لي مبتدئا: يا أحمد بن إسحاق إن الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام ولا يخلها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله فمن الامام والخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعا فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق لو لا كرامتك على الله عزوجل وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنه سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيه، الذي يملا الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما. يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الامة مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثل ذى القرنين، والله ليغيبن غيبة لا ينجو فيها من الهلكة إلا من ثبته الله عزوجل على القول بإمامته وفقه [ فيها ] للدعاء بتعجيل فرجه. فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامة يطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام عليه السلام بلسان عربى فصيح فقال: أنا بقية الله فى أرضه، والمتقم من أعدائه، فلا تطلب أثرا بعد عين يا أحمد بن إسحاق. فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسرورا فرحا، فلما كان من الغد عدت إليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سرورى بما مننت [ به ] على فما السنة الجارية فيه من الخضر وذى القرنين؟ فقال: طول الغيبة يا أحمد، قلت: يا ابن رسول الله وإن غيبته لتطول؟ قال: أى وربى حتى يرجع عن هذا الامر أكثر القائلين به ولا يبقى إلا من أخذ الله عزوجل عهده لولايتنا، وكتب فى قلبه الايمان وأيده بروح منه يا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك واكتمه وكن من الشاكرين تكن معنا غدا فى عليين.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: لم أسمع بهذا الحديث إلا من على بن -  
عبد الله الوراق وجدت بخطه مثبتا فسألته عنه فرواه لي عن سعد بن عبد الله، عن  
أحمد ابن إسحاق رضى الله عنه كما ذكرته.<sup>۱</sup>

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از جانشین  
پس از وی پرسش کنم، اما او آغاز سخن کرد و فرمود: «ای احمد بن اسحاق!  
خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز  
قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت. به واسطه اوست که بلا را از اهل  
زمین دفع می‌کند و به خاطر اوست که باران می‌فرستد و برکات زمین را بیرون  
می‌آورد.» گفتم: ای فرزند رسول خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟

حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که بر  
شانه‌اش، کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید.  
سپس فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای تعالی و حجّت‌های او گرامی  
نبودی، این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم، او همانم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
است. کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان که پر از ظلم و  
جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت، مثل خضر و ذوالقرنین است. او غیبتی  
طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی‌یابد مگر کسی که خدای  
تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فرج موفق سازد.  
گفتم: ای مولای من! آیا نشانه‌ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ آن کودک به



زبان عربی فصیح به سخن در آمد و فرمود: «أنا بقية الله في أرضه و المنتقم من أعدائه. ای احمد بن اسحاق! پس از مشاهده جستجوی نشانه مکن!»

احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام عسکری علیه السلام باز گشتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! شادی من به واسطه متنی که بر من نهادید بسیار است. بفرمائید آن سنتی که از خضر و ذوالقرنین دارد چیست؟ فرمود: «ای احمد! غیبت طولانی» گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است؛ تا به غایتی که اکثر معتقدین به او باز گردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاه داشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد.

ای احمد بن اسحاق! این امری از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و غیبی از غیوب پروردگار است. آنچه به تو عطا کردم بگیر و پنهان کن و از شاکرین باش تا فردا با ما در علین باشی».

مصنف این کتاب گوید: این حدیث را فقط از علی بن عبدالله وراق شنیدم آن را به خط او یافتم و از وی پرسش کردم. او نیز آن را از سعد بن عبدالله از احمد بن اسحاق هم چنان که ذکر کردم روایت نمود.<sup>۱</sup>

بررسی سند حدیث

علی بن عبدالله الوارق

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۸۰، ح ۱.

ایشان از مشایخ مرحوم صدوق هستند.<sup>۱</sup> توثیق عام شامل این شخصیت می‌شود و این که مرحوم صدوق می‌فرماید: هم خط او را دیدم و هم دوباره از او سوال کردم، بر اعتماد او بر علی بن عبدالله دلالت می‌کند. سعد بن عبد الله و احمد بن اسحاق هم از اجلا و بزرگان روات شیعه می‌باشند. بنابراین سند این حدیث در سطح عالی و قابل استناد می‌باشد.

### بررسی دلالت حدیث

قبل از پرداختن به دلالت این دو روایت، مصادیقی از سرالله در روایات بیان می‌شود.

۱. در برخی موارد، سرالله به شب قدر اطلاق شده است.<sup>۲</sup>
  ۲. در برخی موارد به اهل بیت علیهم‌السلام سرالله گفته شده است.<sup>۳</sup>
  ۳. گاهی به علوم خاص نزد اهل بیت علیهم‌السلام اطلاق شده است.<sup>۴</sup>
  ۴. در برخی موارد هم به غیبت امام عصر علیه‌السلام اطلاق شده است.
- متن دو روایت، در دلالت بر معنای مورد نظر، مشترک است. البته سند و متن دو روایت بسیار شبیه هم هستند و هر دو روایت بیانگر این است که علت غیبت از اسرار و امور الهی است و فقط اهل بیت علیهم‌السلام از اسرار آن آگاه هستند.
- اگر سؤال شود که سر الهی، خود حضرت هستند، عرض می‌کنیم چنین نیست؛ چرا که هم از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسم امام عصر علیه‌السلام و خصوصیات او برای شیعیان

۱. علم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۹۱، ش ۸۳۰۴؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۲. الاعتقادات فی دین الامامیه، باب هفتم، ص ۳۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۵.

مکرر بیان شده است و هم امام عسکری علیه السلام در موارد متعدد امام عصر علیه السلام را به خواص از شیعیان نشان دادند تا مردم، در دوره غیبت در اصل اعتقاد به حضرت دچار حیرت و سرگردانی نشوند.

اگر گفته شود منظور، خود غیبت است، گفته می‌شود که اصل غیبت و ویژگی‌های آن، حتی تعدد غیبت هم در روایات ذکر شده؛ لذا اصل غیبت مبهم نبوده است.

بنابراین دلالت این دو روایت بر سرالهی بودن علت غیبت تمام است.

### نقد و نظر

یک: در رابطه با پوشیده بودن علت غیبت، چهار حدیث وجود داشت که دو حدیث، صحیح و دو حدیث، ضعیف بود و از آنجا که همگی با زبان‌های مختلف یک مضمون - یعنی پوشیده بودن علت غیبت - را بیان می‌کردند، ما تمام این روایات را پذیرفتیم. اما در این جا نمی‌توان سخن از علت محدثه و مبقیه کرد؛ چون سخن از پوشیده بودن علت است و درباره چیزی که نمی‌دانیم، قضاوتی هم نداریم.

دو: در رابطه با بیان عالمان دین باید عرض کنم با تحقیق وسیعی که این جانب در تمام منابع و کتب غیبت داشتم، تمام عالمان دین به اتفاق، حکمت را مهم‌ترین دلیل حقیقی غیبت می‌دانند، به استثنای مرحوم کلینی و مرحوم نعمانی که بنده در این رابطه از آن بزرگواران به مطلبی دست پیدا نکردم.

در این جا به خاطر اهمیت این دلیل، به نظر علمای بزرگ اسلام در رابطه با پوشیده بودن حکمت الهی غیبت حضرت مهدی علیه السلام اشاره می‌شود.

۱. شیخ صدوق در *کمال الدین و تمام النعمه* با آوردن یکی از روایات حکمت در باب علت غیبت، در حقیقت، تصریح بر پوشیده بودن علت غیبت دارند و جناب یوسفی غروی می‌فرماید: «مرحوم صدوق این حکمت را بر سایر حکمت‌ها مقدم داشته‌اند».<sup>۱</sup>

۲. شیخ مفید در *فصول العشرة* می‌فرماید: «خداوند غیبت را برای مصالح خلقش قرار داد و علت آن را کسی جز خودش نمی‌داند».<sup>۲</sup>

۳. سید مرتضی در *المقنع فی الغیبة* می‌فرماید: «اگرچه علت برای ما مشخص نیست، ولی علم به این که خداوند حکیم است و افعال او قطعاً دارای حکمت است برای ما کفایت می‌کند. می‌دانیم که حتماً برای غیبت حکمت‌هایی است، اگر چه بر ما پوشیده باشد».<sup>۳</sup>

۴. شیخ طوسی در کتاب *الغیبة* می‌فرماید: «ما می‌دانیم که غیبت حضرت مهدی علیه السلام حکمتی دارد که باعث غیبت ایشان شده است، اگرچه آن را مفصل ندانیم».<sup>۴</sup> و همچنین می‌گویند: «علت غیبت، مشتبه و دارای اغماض است».<sup>۵</sup> همان طور که ظاهر است ایشان هم عامل اصلی و حقیقی غیبت را پوشیده می‌دانند، ولی علت ظاهری را خوف از قتل، عنوان می‌کنند و اگر گفته شود ایشان حکمت را قبول ندارند صحیح نیست.

۵. مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: «علت غیبت از اسرار الهی است که برای

۱. فصلنامه *انتظار موعود*، محمد یوسفی غروی، ش ۷، ص ۱۷۸.

۲. *فصول العشرة*، ص ۸۳.

۳. *امامت و غیبت*، ترجمه: المقنع، ص ۳۸.

۴. *الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۸۵، ح ۸۴.

۵. همان، ص ۸۸.

مؤمنین بسیار سنگین است و تحمل کتمان آن را ندارند و به همین جهت بر آن‌ها پوشیده ماند.<sup>۱</sup>

۶. امام خمینی علیه السلام فرمودند: «علت غیبت امام عصر علیه السلام مصالحی است که خداوند به آن آگاه است.»<sup>۲</sup>

۷. آیت الله صافی می‌فرماید: «علت بزرگ و حقیقی غیبت، سرالهی و برما پوشیده است.»<sup>۳</sup> جالب این که ایشان برای دفع شبهات موجود در اطراف این علت، حدود بیست صفحه به شرح و تفسیر آن می‌پردازند.

۸. آیت الله جوادی آملی می‌فرماید: «به علت حقیقی و اصلی نمی‌توان دست پیدا کرد، ولی از باب بهتر عمل کردن به وظیفه و عوامل ظاهری به آن پرداخته می‌شود.»<sup>۴</sup>

۹. آیت الله شیخ جواد خراسانی می‌فرماید: «علت عمده و اصلی برای همه لازم نیست معلوم باشد، ولی علل ظاهری را همگان درک می‌کنند.»<sup>۵</sup>

۱۰. مرحوم آقای دوانی، در اول بحث از فلسفه غیبت، در چند صفحه اشاره به عدم دسترسی به علت حقیقی غیبت می‌کنند و بعد به علل ظاهری می‌پردازند.<sup>۶</sup>

۱۱. حبیب اله ظاهری: نیز در کتاب *سیمای آفتاب*، در ابتدای بحث فلسفه غیبت می‌گوید: «علت اصلی غیبت از اسرار الهی و بر ما پوشیده است و جز ائمه

۱. الوافی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲. تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳. امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴. امام مهدی موجود موعود، ص ۱۲۸.

۵. مهدی منتظر، ص ۷۲.

۶. موعودی جهانی که جهان در انتظار اوست، ص ۲۱۲.

اطهار علیه السلام کسی از آن اطلاع ندارد»<sup>۱</sup>.

### پاسخ به سؤال

چرا علت اصلی بر ما پوشیده است و آیا این مسئله با روایات مذکور که اشاره به موارد خاصی به عنوان علت کرده بودند، در تعارض نیست؟

الف) با توجه به این که اهل بیت علیهم السلام فرمودند: «تحمل اسرار الهی برای غیر ما بسیار مشکل است» قطعاً بازگو کردن این سر الهی به نفع شیعیان نبوده است و این مهم از روایات فهمیده می‌شود. برخی از آن موارد عبارت‌اند از:

۱. جابر جعفی می‌گوید: من خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: برای طلب علم، نزد شما آمده‌ام. حضرت دو نوشته به من داد و فرمود: «این را تا زمانی که بنی امیه زنده هستند، حق نداری به احدی بگویی، و وقتی حکومت آن‌ها برچیده شد، حق نداری بر کسی پوشیده داری و الا لعنت من و اجدادم بر تو باد. و نامه دوم را تا آخر عمر حق نداری برای هیچ کس بازگو کنی. و الا لعنت من و اجدادم بر تو باد». در روایتی دیگر جابر می‌گوید: «از سنگینی این اسرار الهی که حق نداشتم به کسی بگویم؛ به تنگ آمدم. خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله من تحمل این بار سنگینی که بر دوش من نهاده، ندارم. حضرت فرمود: «تنها راه تو این است که چاهی حفر کنی و سرخود را داخل آن قرار دهی و فریاد بزنی و این اسرار را به چاه بگویی»<sup>۲</sup>.

امام باقر علیه السلام جابر جعفی را برای این امر انتخاب کرده و او تحمل ندارد، پس

۱. سیمای آفتاب، ص ۸۹

۲. الغیبة، شیخ طوسی، ج ۲۴۷، ص ۲۹۰.

عموم شیعیان چگونه تحمل اصرار را دارند؟ بنا بر این به نظر می‌رسد همان استدلال امام صادق علیه السلام برای ما کافی است که بدانیم که هیچ کار خداوند بدون حکمت نیست.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلِمَ سَلْمَانٌ عِلْمًا لَوْ عَلِمَهُ ابُو ذَرٍّ كَفَرَ؛ سلمان علمی را می‌دانست که اگر ابوذر از آن آگاه می‌شد، کافر می‌گشت».

بنا بر این حدیث شریف به نظر می‌آید که اصرار الهی را حتی تمام اولیای خدا نمی‌توانند تحمل کنند، تا چه رسد به عموم شیعیان که در بعضی مواقع، غیر اصرار هم برای آن‌ها قابل تحمل نیست.

ب. بر فرض پذیرش حکمت الهی به عنوان علت اصلی غیبت و پوشیده بودن آن بر مردم، تعارضی با احادیث دیگر به وجود نخواهد آمد؛ چرا که مصالحی در کار است که ذکر آن روایات را ضروری نشان می‌دهد، از جمله:

۱. اگر در طی حدود دوازده قرن، بزرگان دین در پاسخ به چرایی غیبت فقط می‌گفتند: نمی‌دانیم، چه تأثیر جبران ناپذیری برای شیعیان داشت؟

۲. وقتی خداوند در نهان و فطرت انسان، خواسته‌ای قرار می‌دهد، پاسخ مناسبی هم برای آن در خارج قرار می‌دهد، به عنوان مثال وقتی خداوند نیاز گرسنگی را در انسان قرار داده است، قبل از آن غذاهای متنوع را آفریده تا پاسخ گوی این نیاز باشد. انسان فطرتاً دنبال حقیقت است تا به آرامش برسد، لذا انسان ذاتاً پرسشگر است و اهل بیت علیهم السلام هم در روایات فراوانی که ذکر شد، در حقیقت این نیاز فطری انسان را - البته در حد تحمل او - پاسخی داده‌اند که برای هر شخص عادی،

قابل پذیرش باشد و آنها را از حیرت در آورد.

۳. در هیچ کدام از روایات، اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند تنها این علت باعث غیبت است و لاغیر؛ بلکه در روایات متعدد به ادله گوناگون اشاره نموده‌اند تا به افکار و پرسش‌های متعدد پاسخ گو بوده باشند.

شاید از این روی باشد که شیخ طوسی که در زمان قتل عام شیعیان واقع شده و خوف از قتل را لمس کرده است، آن را علت اصلی غیبت می‌داند و مرحوم کلینی و شیخ صدوق که با عده‌ای از شیعیان مواجه بودند که دچار شبهه و تردید شده بودند، امتحان را عامل اصلی غیبت می‌دانند.

#### نتیجه

به نظر می‌آید علل غیبت دو نوع باشد، ظاهری و حقیقی. علت مهم ظاهری همان خوف از قتل و امتحان است و علل دیگر نقش فرعی در غیبت داشته‌اند. اما حکمت، علت حقیقی غیبت است که بر ما پوشیده است و تناقضی هم در کار نیست؛ کما اینکه بعضی علمای بزرگ بر این مطلب، تصریح کرده‌اند که به علت حقیقی غیبت نمی‌توان دست پیدا کرد و برای بهتر عمل کردن به وظیفه، به علل ظاهری پرداخته می‌شود.<sup>۱</sup>

---

۱. امام مهدی، موجود موعود، ص ۱۲۸.



## خاتمه

اکنون می‌بایست بعد از بررسی قریب به صد روایت در علل غیبت، یک جمع بندی داشته باشیم.

بنا بر آنچه در این کتاب به دست آمد، علت حقیقی غیبت، سری از اسرار الهی است، که هم روایات آن را تأیید می‌کند - چنانکه امام علیه السلام می‌فرماید: «ما مجاز به بیان علت حقیقی نیستیم» -<sup>۱</sup> و هم بیانات عالمان بزرگ هم چون شیخ مفید رحمته الله<sup>۲</sup>، سیدمرتضی رحمته الله<sup>۳</sup>، شیخ طوسی رحمته الله<sup>۴</sup>، امام خمینی رحمته الله<sup>۵</sup> و غیره مؤید این مطلب می‌باشد؛ و در واقع می‌توان از آن به عنوان دلیل حقیقی غیبت نام برد.

۲. دلایل دیگری که توسط اهل بیت علیهم السلام در روایات آمده است، دلایل ظاهری غیبت بوده است که انجام بهتر وظایف از سوی شیعیان را در به دنبال داشته است. به نحوی که آنان در پاسخ افراد متعدد به دلایل متعدد اشاره نموده‌اند، که از قرار معلوم برای پاسخ‌گویی به شیعیان تمام جهان بوده است. لذا با توجه به شرایط بسیار متفاوت در نقاط مختلف جهان، پاسخ اهل بیت علیهم السلام هم متفاوت بوده است، تا باعث برطرف شدن حیرت و سرگردانی آنان در طی دوران غیبت باشد.

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ص ۲۴۷.

۲. فصول العشرة، ص ۸۳

۳/ امامت و غیبت، ترجمه المقنع، ص ۳۸.

۴ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۸۵، ح ۸۴ و ص ۸۸

۵. تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

زندگی امیرالمؤمنین شاید مثال خوبی برای مبحث ما باشد؛ چرا که ایشان علت سکوت و خانه نشینی خود بعد از پیامبر(ص) را حفظ اسلام بیان می‌کردند، ولی بعد از بیست و پنج سال خانه نشینی، وقتی با هجوم درخواست کنندگان مواجه شدند، حکومت را پذیرفتند. ولی بعد از شروع به کار، علت حقیقی عیان گشت، زیرا مردم نتوانستند بیش از پنج سال، حکومت آن جناب را تاب بیاوردند. اگر چه همان دلیل اول، برای شیعیان دلیل قانع کننده‌ای بود، ولی سر حقیقی سکوت بر عموم پوشیده بود؛ چرا که اگر حضرت امیر علیه السلام همان روز اول در مقابل مخالفان شمشیر به دست می‌گرفتند، مردم تحمل آن را نداشتند. البته در بحث ما نباید فراموش شود که امام عصر علیه السلام آخرین ذخیره الهی است.

۳. همانطور که گذشت در میان علل غیبت، دلیل خوف از قتل، مهم‌ترین دلیل ظاهری غیبت است که مورد تأیید برخی بزرگان هم می‌باشد. بعد از آن، امتحان الهی بیشترین روایات و نظرات علما را به خود اختصاص داده است. در روایات به علی دیگر نیز اشاره شده است که می‌توان از آنان به دلایل فرعی غیبت نام برد.

۴. حاصل روایات علل غیبت این است که اگر چه شیعیان باعث به وجود آمدن علل غیبت نبوده‌اند - چرا که بیشترین آسیب‌ها در طول غیبت متوجه آنان بوده است - ولی به هر حال امام عصر علیه السلام باید پرده غیبت را کنار بزنند تا خورشید عالم تاب وجود ایشان بر عالمیان بتابد. ولی این سؤالات همچنان باقی است که اگر علت اصلی غیبت بر ما پوشیده است، چگونه از آن اطلاع پیدا کنیم تا آن را برطرف کنیم؟ و آیا برطرف کردن علل ظاهری کفایت می‌کند؟ و آیا تمام آنها باید بر طرف شود یا بر طرف شدن علل اصلی کافی است؟ و یا اینکه آیا وجود شرایط ظهور برای پایان یافتن غیبت، کفایت می‌کند. اگر چه علل غیبت

باقی باشد؟

در آخر خداوند را سپاسگذارم که به بنده توفیق زندگی در کنار عاشقان امام  
عصر علیه السلام را داده تا بتوانم مقداری از عمر ناقابل خودم را در عرصه مهدویت  
بگذرانم و این کتاب را به پایان برسانم.

بنفسی أنت من مغیب لم یخل منا  
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

۱۳۸۹/۹/۱۰

۲۴ ذی الحجه ۱۴۳۱ ق

قم - در جوار حرم ملکوتی حضرت معصومه (س)

## کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. مفاتیح الجنان.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، داراحیاء الکتب العربیه، بی جا، ۱۳۷۸ق.
۴. ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، دار بیروت لطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۸۶ق.
۵. ابن الصباغ، الفصول المهمه فی معرفه الائمہ، تحقیق: سامی الغریب، چاپ اول، دارالحديث للطباعه و النشر، قم، ۱۴۲۲ق.
۶. ابن بابویه قمی، علی، الامامه و التبصره، چاپ اول، مدرسه الامام المهدی علیه السلام قم، ۱۳۶۳ش.
۷. ابن خلیکان، وفيات الأعیان و أبناء الزمان، دارالتقافه، بیروت، بی تا.
۸. ابن فارسی، ابی الحسین احمد، مقایس اللغه، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۹. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر أدب الحوزه، قم، ۱۳۶۳ش.
۱۰. اصفهانی، الراغب، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، چاپ اول، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۲ق.
۱۱. اصفهانی، میرزا محمدتقی، مکیال المکارم، تحقیق: سیدعلی عاشور، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۱۲. امیدیان، سعید، رساله سطح ۳، موجود در کتابخانه مرکز تخصصی مهدویت، قم.
۱۳. انوری، حسن، فرهنگ فشرده سخن، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۵ش.
۱۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۱۵. بندرریگی، محمد، فرهنگ بندرریگی، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۸ش.

۱۶. بهبهانی، وحید، *تعلیقه علی منهج المقال*، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
۱۷. ترابی، اکبر، *پژوهشی در علم رجال*، چاپ اول، اسوه، قم، ۱۳۸۷ش.
۱۸. تستری، علامه محمدتقی، *قاموس الرجال*، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
۱۹. تونه ای، مجتبی، *موعودنامه*، چاپ اول، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۸۳ش.
۲۰. جمعی از نویسندگان، *نور مهدی*، چاپ دوم، نشر آفاق، تهران، ۱۴۰۱ق.
۲۱. جوادی آملی، عبدالله، *امام مهدی*، موجود موعود، چاپ دوم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۷ش.
۲۲. جوینی شافعی، ابراهیم بن محمد، *فرائد السمطين*، تحقیق: شیخ محمدباقر محمودی، چاپ اول، مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، بیروت، ۱۳۹۸ق.
۲۳. حسین جاسم، *تاریخ سیاسی امام دوازدهم*، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵ش.
۲۴. حسینی تفرشی، مصطفی، *تقد الرجال*، مؤسسه آل‌البتیة لأحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۲۵. حکیم، عادل، *پایان نامه سطح ۳*، موجود در مرکز تخصصی مهدویت (کتابخانه)، قم.
۲۶. حلی، ابن داود، *رجال*، تحقیق: سیدمحمدصادق آل بحر العلوم، منشورات مطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۹۲ق.
۲۷. حلی، علامه، *خلاصة الاقوال*، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ق.
۲۸. حنفی قندوزی، حافظ سلیمان، *ینایع الموده لذوی القربی*، تحقیق: سیدعلی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، دارالأسوه للطباعة و النشر، بی‌جا، ۱۴۱۶ق.
۲۹. خراسانی، محمدجواد، *مهدی منتظر*، تحقیق: جواد میرشفیعی، چاپ سیزدهم، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، تهران، ۱۳۸۴ش.
۳۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد المکی، *مقتل الحسین*، تحقیق: محمد السماوی، بی‌نا، نجف اشرف، ۱۳۶۷ق.
۳۱. خوبی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، چاپ سوم، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۳۲. دوانی، علی، موعودی که جهان در انتظار اوست، چاپ چهارم، دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی علیه السلام، قم، ۱۳۸۵ش.
۳۳. ذهبی، الحافظ، العبر فی خبر من عبره، تحقیق: محمد سعید سیونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
۳۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۳۵. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، چاپ پنجم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰م.
۳۶. سبحانی، جعفر، تقریرات بحث السید الخمینی، چاپ سوم، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۶۷ش.
۳۷. سبحانی، جعفر، علم الرجال، چاپ چهارم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ق.
۳۸. سلیمیان، خدامراد، درسنامه مهدویت، چاپ اول، بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام، قم، ۱۳۸۵ش.
۳۹. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد، انتشارات اسلام، تهران، بی تا.
۴۰. سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ۱۳۸۶ش.
۴۱. شبلنجی، مؤمن بن حسن، نور الأبصار، دارالفکر الاسلامیه، بیروت، بی تا.
۴۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، دارالمکتبه الهلال، بیروت، ۲۰۰۳م.
۴۳. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، بی تا.
۴۴. ———، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح: منصور پهلوان، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۰ش.
۴۵. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، تصحیح: میرداماد استرآبادی، تحقیق: مهدی رجالی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ق.
۴۶. ———، الفهرست، چاپ اول، نشر اسلامی، بی جا، ۱۴۱۷ق.

۴۷. ————— الغیبه، تحقیق: عبادالله تهرانی وعلی احمد ناصح، چاپ سوم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۳۸۳ش.
۴۸. ————— الغیبه، ترجمه و تحقیق: مجتبی عزیزی، چاپ دوم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۷ش.
۴۹. ————— رجال، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۰ق.
۵۰. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: سیدجواد مصطفوی، چاپ اول، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا.
۵۱. ————— روضه کافی، مترجم: سیدهاشم رسول محلاتی، چاپ اول، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا.
۵۲. شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، سید محمود زرندی، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۵۳. ————— الأرشاد، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۵۴. ————— الفصول العشره، تحقیق: فارس الحسون، چاپ دوم، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۵۵. ————— الکافی، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ش.
۵۶. صافی گلپایگانی، لطف الله، امامت و مهدویت، چاپ سوم، مؤسسه انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، قم، ۱۳۷۸ش.
۵۷. طاهری، حبیب الله، سیمای آفتاب، چاپ اول، انتشارات زائر، قم، ۱۳۸۰ش.
۵۸. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، مترجم: بهراد جعفری، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ش.
۵۹. طبری، محمد بن جریر (سُنی)، تاریخ طبری، تصحیح: نخبه من العلماء الأجلاء، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا.
۶۰. طبری، محمد بن جریر (شیعی)، دلائل الإمامه، تحقیق: مؤسسه البعثه، چاپ اول، مرکز الطباعه و النشر فی مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۱۳ق.
۶۱. طبسی، نجم الدین، تا ظهور، چاپ اول، بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام، قم، ۱۳۸۸ش.

۶۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: احمد الحسینی، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۶۳. طهرانی، شیخ آقائزرگ، الدرر، دار الأضواء، بیروت، بی تا.
۶۴. عاملی، شیخ حر محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، چاپ دوم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ق.
۶۵. علم الهدی، سیدمرتضی، المقنع، ترجمه: (امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام)، چاپ سوم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۲ش.
۶۶. عمیدی، ثامر هاشم، در انتظار ققنوس، ترجمه: مهدی علیزاده، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، قم، ۱۳۸۲ش.
۶۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تصحیح: اسعد الطیب، چاپ اول، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.
۶۸. فصلنامه علمی - تخصصی انتظار، مرکز تخصصی مهدویت، قم، ۱۳۸۱ش.
۶۹. فضلی، نادر، راز غیبت، چاپ اول، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تهران، ۱۳۸۴ش.
۷۰. قریشی، سیدعلی اکبر، اتفاق در مهدی موعود علیه السلام، چاپ پنجم، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.
۷۱. قمی، الخزاز، کفایه الاثر، تحقیق: عبداللطیف حسینی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
۷۲. کاشانی، ملامحسن فیض، الوافی، چاپ اول، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۷۳. مازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لأحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۷۴. المازندرانی، مولی محمد صالح، شرح اصول کافی، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تصحیح: علی عاشورا، چاپ اول، دارالاحیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۷۵. مامقانی، تنقیح المقال، مرتضویه، نجف اشرف، بی تا.
۷۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۷۷. ———، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح: سیدهاشم رسول محلاتی، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ش.



۷۸. مجلسی، محمدتقی، *روضه المتقین، فی شرح من لا یحضره الفقیه*، ترجمه: محمدحسین کوشانیپور، بنیاد فرهنگی اسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.
۷۹. مشرق موعود، فصل نامه علمی - پژوهشی، پژوهشکده مهدویت، قم.
۸۰. مشکور، محمدجواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، چاپ پنجم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۶ش.
۸۱. مصباح یزدی، محمدتقی، *آفتاب ولایت*، چاپ سوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم، ۱۳۸۳ش.
۸۲. معلوف، لوئیس، *المنجد*، ترجمه: قاسم بوستانی، چاپ سوم، انتشارات الوفا، تهران، ۱۳۸۷ش.
۸۳. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، جمعی از نویسندگان، بیستم، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۸۰ش.
۸۴. ———، *حکومت جهانی مهدی علیه السلام*، چاپ سوم، انتشارات نسل جوان، قم، ۱۳۸۴ش.
۸۵. نجاشی، احمد بن علی الاسدی الکوفی، *رجال*، چاپ پنجم، مؤسسه نشر اسلامی التابعه لجماعة المدرسين، قم، ۱۴۱۶ق.
۸۶. نجفی، شیخ هادی، *موسوعه احادیث اهل البيت علیهم السلام*، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۸۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبه*، تحقیق: فارس حسون، چاپ اول، انوار الهدی، قم، ۱۴۲۲ق.
۸۸. ———، *غیبت امام مهدی علیه السلام*، مترجم: عبدالرسول هاشمیان آدریانی، چاپ اول، آرموس، قم، بی تا.
۸۹. نمازی، علی، *مستدرکات علم الرجال الحدیث*، چاپ اول، حیدری، تهران، بی تا.
۹۰. الهیتمی المکی، احمد بن حجر (ابن حجر)، *الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه*، چاپ دوم، بی تا، قاهره، ۱۳۸۰ق.